



فصلنامه علمی - تخصصی پاسخ

سال دهم، شماره سی و هشتم، تابستان ۱۴۰۴

صاحب امتیاز: مرکز مطالعات و پاسخ‌گویی به شبهات (حوزه‌های علمیه)

مدیر مسئول: محمدباقر پورامینی

سر دبیر: حمید کریمی

مدیر اجرایی: نیما خوارزمی

ویراستار: وحید دریاییگی

صفحه‌آرا: سجاد ناصری

هیئت تحریریه (به ترتیب حروف الفبا)

محمود امیریان: استادیار دانشگاه ملایر

محمدباقر پورامینی: استادیار پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی

نصرت‌الله درویشی: فاضل حوزوی، مدیر آموزش و پژوهش مرکز مطالعات و پاسخ‌گویی به شبهات
عبدالرحیم رضاپور: فاضل حوزوی، مدیر گروه فلسفه و کلام مرکز مطالعات و پاسخ‌گویی به شبهات

عزالدین رضانزاد: استاد جامعة المصطفیٰ ص العالمیه و حوزه علمیه قم

حسن رضا رضایی: استادیار جامعة المصطفیٰ ص العالمیه

حمید کریمی: دانشیار دانشگاه علم و صنعت ایران

حسین مختاری: استادیار دانشگاه علوم قضایی و خدمات اداری

حسن معلمی: دانشیار دانشگاه باقرالعلوم ع

محمد ملک‌زاده: استادیار پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی

نشانی: قم: خیابان ۱۹دی (باجک)، کوچه ۸، پلاک ۷

پست الکترونیکی: ntpasokh@gmail.com وب‌گاه: www.pasokhmag.ir

شماره ثبت وزارت فرهنگ و ارشاد: ۷۶۴۳۷

چاپ دیجیتال فام

تقل مطالب فصلنامه با ذکر مأخذ بلامانع است

فراخوان

اساتید و محققان محترم می‌توانند با ارسال مقاله در زمینه پاسخ به شبهات در چارچوب ضوابط مربوط به فصلنامه همکاری فرمایند.

راهنمای تنظیم و ارسال مقالات

فصلنامه علمی - تخصصی پاسخ مرکز مطالعات و پاسخ‌گویی به شبهات (حوزه‌های علمیه)

ساختار کلی مقاله

الف) نحوه تدوین متن مقاله

- عنوان: عنوان مقاله گویا، رسا و ناظر به محتوای مقاله باشد.
- مشخصات نویسنده: نام و نام‌خانوادگی، رتبه علمی، تحصیلات، رشته، شماره تلفن و نشانی الکترونیکی.
- چکیده: عصاره مقاله است و باید بین ۱۰۰ تا ۱۵۰ کلمه باشد (بیان مسئله یا موضوع، قلمرو بحث، قلمرو منابع، اشاره به دستاوردها).
- واژگان کلیدی: حداقل سه واژه کلیدی که نقش محوری در متن اصلی مقاله دارند.
- مقدمه: شامل خلاصه‌ای از بیان مسئله، اهمیت موضوع، اهداف پژوهش، سؤال‌های پژوهش و پیشینه پژوهش است.
- بدنه اصلی مقاله: در سامان‌دهی بدنه اصلی مقاله لازم است به این موارد پرداخته شود: توصیف و تحلیل ماهیت، ابعاد و زوایای مسئله، نقد و ارزیابی نظریات رقیب به‌طور مستدل، تبیین نظریه پذیرفته شده، تقسیم مطالب در قالب محورهای مشخص.
- نتیجه‌گیری: شامل یافته‌های حاصل از پژوهش با اهداف در نظر گرفته شده از انجام پژوهش، مقاله و مقایسه نتایج پژوهش با یافته‌های پژوهش‌های مرتبط پیشنهاد تحقیق است.
- ارجاعات: به شیوه درون‌متنی تنظیم شود: (نام‌خانوادگی مؤلف، سال نشر، شماره جلد و صفحه)، همچنین استناد به کتب مقدس (قرآن، تورات، انجیل) به‌صورت (نام سوره: شماره آیه) و قوانین موضوعه به‌صورت (شماره ماده: شماره بند) ذکر شود. اسامی نویسندگان خارجی به فارسی نوشته شده و از زیرنویس کردن معادل انگلیسی آن‌ها خودداری شود.

۹. فهرست منابع: نام خانوادگی، نام، عنوان کتاب، (نام و نام خانوادگی مترجم، مصحح)، شماره جلد، نوبت چاپ، محل نشر: ناشر، سال انتشار.

مقاله: نام خانوادگی، نام نویسنده، عنوان مقاله، نام مترجم، نام مجله، شماره مجله، سال انتشار مقاله.
پایان نامه: نام خانوادگی، نام، عنوان پایان نامه، رشته، دانشکده، نام دانشگاه، نام کشور، سال دفاع.

۱۰. اشکال / نمودار / جداول: به طور جداگانه و به ترتیب از ابتدا تا انتها شماره گذاری شوند.

(ب) اصول صفحه بندی و نگارش مقاله:

تعداد صفحات مقالات، حداقل ۱۰ و حداکثر ۲۵ صفحه ۳۰۰ کلمه ای و با رعایت صفحه بندی موارد زیر قابل ارزیابی است:

۱ - مقاله باید در محیط نرم افزار Microsoft office word 2007 و ویرایش های بالاتر از آن تایپ شود.

۲ - اندازه ها از حاشیه صفحه، بالای صفحه سه سانتیمتر؛ پایین صفحه ۲/۵ سانتیمتر؛ سمت چپ صفحه ۲/۵ سانتیمتر؛ سمت راست صفحه ۲/۵ سانتیمتر تنظیم گردد.

(ج) نکات مهم:

- مقاله های ارسالی نباید در هیچ کتاب یا مجله دیگری چاپ شده باشند و یا به طور هم زمان برای کنفرانس ها و همایش های داخلی و خارجی ارسال شده باشند.

- مقالات دریافت شده عودت داده نمی شود.

- در این فصلنامه مقالاتی انتشار می یابد که در راستای پاسخ به شبهات نگاشته شده باشند.

- چاپ مقاله در فصلنامه منوط به تأیید داوران است و فصلنامه در ویرایش و تلخیص مقالات ارسالی آزاد است.

- نسخه word و pdf مقاله باید به پست الکترونیکی ntpasokh@gmail.com و یا از طریق پایگاه اینترنتی www.pasokhmag.ir ارسال شود.

- نامه پذیرش مقاله صرفاً پس از انجام اصلاحات مورد نظر ارزیابان توسط نویسنده، صادر خواهد شد.

- مقالات رسیده توسط سردبیر بررسی و پس از تأیید ارزیابان، برای چاپ آماده می گردد.

- مسئولیت مطالب مقالات بر عهده نویسنده یا نویسندگان آن است.

فهرست مطالب

الگوی گفتگو و تعامل در پاسخگویی به شبهات در شرایط کنونی	
استاد احد فرامرز قراملکی.....	۷
اثبات حیات برزخی بر اساس قرآن	
محمد کاظم اسماعیلی.....	۱۷
تبیین شکل گیری روحانیت از صدر اسلام و چگونگی مواجهه با حکومت‌ها	
امیر علی حسنلو.....	۳۹
بررسی ناسازگاری عقاید و عملکرد داعش با آموزه‌های قرآنی	
حمیدالله رفیعی زابلی.....	۵۹
اثبات برتری مبانی حقوق اسلام بر حقوق مدرن	
محمد رضا قاسمی.....	۷۹
بررسی مسئله چرایی عدم ذکر نام حضرت علی (ع) در قرآن	
حمید کریمی / نیما خوارزمی / مصطفی مرشدسلوک.....	۹۹
انقلاب اسلامی زمینه‌سازی ظهور؛ ظرفیت‌ها و موانع	
علی مجتبی‌زاده.....	۱۲۳
پاسخ به شبهات منتخب جنگ ۱۲ روزه / گروه سیاست.....	۱۴۳

الگوی گفتگو و تعامل در پاسخگویی به شبهات در شرایط کنونی

استاد احد فرامرز قراملکی*

بسم الله الرحمن الرحيم

کار پاسخگویی به پرسش‌ها و شبهات دینی، حقیقتاً کار مقدس، بسیار دشوار و پیچیده‌ای در دنیای امروزی است. تفاوت آن با پنجاه سال قبل، تفاوت قرن‌هاست. پیچیدگی و دشواری و سختی خاصی دارد که آدم‌های بسیار حلیم و صبور و بسیار هنرمند می‌توانند انجام دهند. مقدمه‌ای در سه موضوع خواهم گفت که مرتبط هستند و در هر موضوعی کتابی هم معرفی خواهم کرد.

دوگونه پیروی از دیگران یا بزرگان

همیشه برای من جالب است که بین دوگونه پیروی کردن مقایسه کنم؛ یک پیروی که در قرآن به آن اشاره شده در مورد فرعون است «فَأَسْتَحَفَّ قَوْمَهُ» و یک پیروی در حدیث معروف امام رضا علیه السلام است که دعا کردند «رَحِمَ اللَّهُ مَنْ أَحْيَا أَمْرَنَا»؛ پرسیده شد که احیای امر شما چگونه می‌شود؟ فرمودند: «إِنَّ النَّاسَ لَوْ عَلِمُوا مَحَاسِنَ كَلَامِنَا لَاتَّبَعُونَا» (وسائل الشیعه، ج ۲۷، ص ۹۲، ح ۳۳۲۹۷). این تبعیت با آن اطاعت قابل مقایسه است؛ یکی برآمده از رؤیت و نوش جان کردن محاسن کلام است و دیگری ناشی از استخفاف.

*. استاد بازنشسته گروه فلسفه و کلام اسلامی دانشگاه تهران و ریاست بنیاد پژوهش‌های اسلامی آستان قدس رضوی، متن پیش‌رو برگرفته از سخنرانی ایشان در هم‌اندیشی علمی روش‌های مواجهه با شبهات در فرهنگ رضوی در حرم مطهر رضوی، تالار شیخ طبرسی در تاریخ ۲۵ اردیبهشت ماه ۱۴۰۴ است.

اینکه آنجا استخفاف گفته شده، درست مقابل کرامت است. اینجا شنیدن محاسن کلام، ارتباط با محاسن کلام دارد؛ زیرا اساساً امام رضا علیه السلام، امام گفت‌وگوها بوده و گفت‌وگوهای رضویه مبتنی بر کرامت بوده و تأثیرش علل فراوان داشته که یکی هم همین مبناست. واقعیت این است آنچه که شما امروز به آن می‌پردازید، حتماً بهتر از من می‌دانید که لایه‌های بسیار جدید و پیچیده‌ای یافته است. به یکی از این لایه‌ها می‌خواهم اشاره کنم. یک زمانی، شبهه به گزاره‌ها برمی‌گشت. این گزاره‌ها متضمن نفی، انکار یا تردیدی نسبت به گزاره‌های دینی بود. مثلاً گزاره‌ای علیه عصمت، گزاره‌ای علیه وحدانیت، گزاره‌ای علیه نبوت و... بوده، و میدان، میدان شناختی بوده است. در میدان شناختی، یک‌سری قواعد است. حال ما چه با برهان چه با جدل در این میدان وارد شویم، برای خودش میدانی است که ما قرن‌ها آن را می‌شناسیم. می‌دانیم که بزرگان ما، مثل خواجه نصیر در این میدان جریان‌ساز بوده‌اند، به‌گونه‌ای که حتی قرن‌ها شیوه خواجه نصیر در تجرید الاعتقاد مرجع تبعیت اهل سنت بوده؛ هرچه می‌نوشتند، چه مقاصد، چه موافق، چه سایر کتاب‌ها، آدم احساس می‌کرد که هرچند محتوایشان اشعری است، ولی ورود و خروجشان، ساختارشان کاملاً تبعیت از خواجه طوسی دارد.

ما می‌دانیم خواجه در قواعد العقایدش یک نظام آکسیماتیک خیلی عجیبی درست می‌کند. به‌هرحال، ما یک تاریخی در این میدان شناختی داریم؛ تاریخ بسیار قوی. از آن طرف، از زرادخانه فلسفه هم استفاده کردیم. این بزرگان کمک کردند و کلام ما در دفاع از اندیشه دینی در میدان شناختی خیلی رشد کرد. البته، شبهات به اصطلاح جدید هم می‌آمدند، اما ما به‌دلیل آن سابقه و قوامی که داشتیم، هم منطقی و هم فصل‌خوبی داشتیم. اینها دست به دست هم می‌داد که در حوزه شناختی سرفراز بودیم.

بحث اول حوزه انگاره‌ای

اما امروزه در کنار حوزه شناختی که لایه سطحی و آشکار است، یک حوزه پنهانی وجود دارد که می‌خواهم به آن اشاره کنم. آن هم حوزه انگاره‌ای است. ما یک میدان جدی و بزرگی داریم که آن را می‌شود میدان انگاره‌ای گفت و توضیح خواهم داد که منظور من چیست؟



واژه انگاره ترجمه واژه لاتینی «ایماگو» (Imago) است. واژه‌های است که فروید از زبان لاتین آورد و وارد علم شد. در زبان انگلیسی به «ایمیج» (Image) و در فرانسه به «ایماژ» (Image) تبدیل شد. ایمیج با "Concept" و با "Believ" فرق دارد. "Believ" همان باور است، "Concept" همان مفهوم است. اینها مربوط به میدان شناختی هستند اما "Image" تصویر و نقاشی است، منتهی تصویر ذهنی (Mental image). تصویرهای شناختی نیستند، به اصطلاح غیرشناختی هستند.

انگاره چیست؟ انگاره، نقاشی من از خودم، از محیطم، از افراد است که به‌جای او در ذهنم می‌نشانم و تمام ارتباط من با آن فیلتر می‌شود؛ یعنی من از استاد، یک نقاشی در ذهنم می‌آورم. نقاشی ممکن است از اوصاف ایشان باشد که بزرگ کردم، برجسته کردم، به‌جای ایشان نشاندم، و ممکن است که اصلاً کذب محض باشد یا ممکن است اصلاً اعتباری باشد و من این را در ذهنم به‌جای ایشان گذاشتم. هر وقت در مورد ایشان فکر می‌کنم، ایشان نیست، بلکه آن ایمیج من است. در نتیجه، واسطه من با آن امر خارجی، احساسات من برآمده از آن انگاره است. آن انگاره، به باورهای من سوگیری می‌دهد، همینطور بر رفتار من، قضاوت من، انتخاب من تأثیر می‌کند.

به عبارت دیگر، فرمان من به‌دست این ایمیج‌های ذهنی می‌افتد. این انگاره‌ها مربوط به قوه خیال من هستند. خیال به معنایی که فارابی به‌کار می‌برد، که در متأخرین تخیل می‌شود؛ تخیل یعنی اینها را من ساختم و اعتبار کردم. خوب، انواع زیادی دارد. می‌توانم خیلی مثال بزنم. انگاره‌های منفی، شخصی، عمومی داریم. مثلاً فرض کنید نبی به‌مثابه چوپان، نبی به‌مثابه سراج (چراغ فروزان). اینها همه می‌توانند انگاره باشند؛ یعنی چراغ فروزان جایگزین نبی می‌شود؛ آیا درست است؟ و من ارتباطم با نبی، ارتباط با چیست؟ چراغ فروزان می‌شود. یا نه، به‌جای آن، چوپان می‌شود. مثلاً مهمان یعنی حبیب خدا. آیا درست است؟ یا یک مادرشوهری می‌گوید: عروس یعنی دزد محبت پسر من. از همه نمونه‌ها می‌خواهم مثال بزنم که این تنوع را ببینید.

این انگاره‌ها به‌ویژه اگر عمومی بشوند، قدرت اقتصادی می‌آورند. برای اینکه من وقتی می‌روم چیزی بخرم، خرید من همیشه مدلل نیست، نادر اتفاق می‌افتد که خرید من مدلل

باشد. اغلب معلق است و علت آن هم انگاره ذهنی من است. من برحسب انگاره تصمیم می‌گیرم خرید کنم.

حسن کلیدساز یک انگاره در ایران بود که تبدیل به ۲۴ میلیون رأی شد؛ یعنی قدرت سیاسی انگاره را دست‌کم گرفتیم.

محور و کانون پنهان جنگ شناختی، جنگ انگاره‌ای است. امروز برای نسل ما انگاره‌سازی می‌کنند. نابغه‌ترین انگاره‌آفرین تاریخ، معاویه است که توانست نقش ناتمام سامری را در امت اسلامی به تمامیت برساند. در واقع، معاویه یک سامری موفق بوده است اما دلیل توفیقش چه بوده است؟ چون قدرت انگاره‌آفرینش قوی بوده است. شما به ابزارهای رسانه‌ای آن زمان نگاه کنید، معروف است و همه شنیدید که وقتی خبر می‌رسد به شام که حضرت علی علیه السلام در مسجد در موقع نماز ضربت خوردند، با تعجب می‌پرسند که ایشان مگر نماز می‌خوانده؟! ببینید، این داستان، داستان باور نیست؛ داستان چیزی است که باورها را می‌سازد. انگاره‌ها در ذهن ما بسیار راسخ می‌شوند. باورها را به سادگی می‌توان عوض کرد، اما انگاره‌ها را اگر در ذهن بخواهید دست بزنید، ذهن زخمی می‌شود؛ چرا که در مورد انگاره‌هایمان خیلی تعصب می‌ورزیم.

یک تفاوتی که میدان شناختی با میدان غیرشناختی دارد، این است که میدان غیرشناختی، میدان ناهوشیاری است؛ یعنی من اصلاً هوشیاری به انگاره‌ها ندارم. این را داشته باشید.

در مورد این موضوع دو تا کتاب وجود دارد. یکی قبلاً چاپ شده، به نام قدرت انگاره؛ دیگری هم در دست چاپ است به نام مدیریت انگاره‌ها. مدیریت انگاره‌ها می‌گوید اگر شما در بحث‌های دفاع و جواب به شبهه، وارد میدان انگاره‌ای شده‌اید، چه کار باید بکنید؛ چون میدان بسیار پیچیده‌ای است. پیچیدگی‌اش این است که اگر با انگاره‌ها ناشیانه برخورد کنید، رشد می‌کند.

در نمایشگاه کتاب غرفه‌ای دیدم که چند کتاب ضدبهای داشت. این کتاب‌های ضدبهای، حالت تبلیغی هم گذاشته شده بود، به گونه‌ای بود که واژه بهایی پررنگ جلوه می‌کرد. گفتم ببینید، زیرکی بهایی‌ها را، در تهران، در نمایشگاه، با جلوه دادن کتاب



ضدبهاثیت، نسبت به بهائیت انگاره آفرینی می‌کند. این معنایش این است که گاهی جواب به شبهه، دقیقاً بازی کردن در میدان دشمن می‌شود. چرا؟ چون اصلاً آن شبهه را ایجاد نکرده که شما جواب بدهید، قانع بشوید. آن شبهه را ایجاد کرده که شما وارد بشوید تا تبدیل به انگاره بشود و این خیلی مهم است. گاهی مواجهه ناشیانه با انگاره، انگاره را آبیاری می‌کند. به همین دلیل است که پیچیدگی خیلی خاص خودش را پیدا کرده است.

حال شما این داستان انگاره را با داستانی که نسل Z در شبکه‌های اجتماعی دارند، پیوند بدهید. وقتی این نسل، انگاره از شما پیدا کند، انگاره از لباس مقدس شما، انگاره از خود شما، انگاره از شخصیت نوعی یا صنفی شما.

وقتی جوانی از نسل Z می‌گوید فلانی برای من کنسل است، این خیلی مهم است؛ یعنی انگاره، ارتباط آن نسل را با شما قطع می‌کند. وقتی ارتباط قطع شده، شما با چه زبانی می‌خواهید با او صحبت کنید؟ چون اصلاً گوشش را می‌بندد.

این نشان می‌دهد که امروز بحث پاسخ به شبهات بسیار پیچیده است و خیلی اهمیت دارد. کتابی در حال آماده‌سازی و چاپ است به نام جنگ انگاره‌ای که فضای حکمرانی سایبرنتیک جهانی چطور دارد زرادخانه جنگ را به ما می‌دهد.

خواستم بگویم که چقدر کارمان و کارتان پیچیده، سخت و دشوار است. اگر ما دانش و فناوری مواجهه با انگاره‌ها را نداشته باشیم، ممکن است که در جواب دادن، در زمین دشمن و به نفع دشمن، آب در آسیاب او بریزیم.

بحث دوم زبان پاسخگویی

ما در پاسخ به شبهه باید زبانی را به کار ببریم. کتابی در این زمینه است به نام زبانهای هم‌زمان. این کتاب حرف حسابش این است که بگوید کسی که در حال صحبت کردن است، چند زبان فعال دارد؟ یکی زبان گفتاری است که فعال است، یکی زبان بدن است که فعال است، یکی زبان پوشش فعال است، یکی زبان کنش، یکی زبان منش فعال است. یک زبان دیگر به نام زبان سکوت، و زبان دیگری به نام زبان محیط داریم؛ همه اینها هم‌زمان فعال هستند و آن وقت در جواب دادن به شبهه نسل امروز، «کوارنسی» یعنی انسجام و سازگاری این زبانها بسیار مهم است و ناسازگاری‌اش هم در نقض غرض تأثیر بسیار مهمی

دارد.

این بحث از جمله بحث‌هایی است که پیرامون آن خیلی روایات هم داریم. اینکه حضرت فرمود: «مَنْ نَصَبَ نَفْسَهُ لِلنَّاسِ إِمَامًا فَلْيَبْدَأْ بِتَعْلِيمِ نَفْسِهِ قَبْلَ تَعْلِيمِ غَيْرِهِ وَلْيَكُنْ تَأْدِيبُهُ بِسِرِّهِ قَبْلَ تَأْدِيبِهِ بِلسَانِهِ وَمُعَلِّمُ نَفْسِهِ وَمُؤَدِّبُهَا أَحَقُّ بِالْإِجْلَالِ مِنْ مُعَلِّمِ النَّاسِ وَمُؤَدِّبِهِمْ» (وسائل الشیعه، ج ۱۶، ص ۱۵۱، ح ۲۱۲۱۳). معلوم است که این سیرت یک زبان دارد. در این کتاب تا هشت زبان مختلف آمده ولی می‌شود زبانهای هم‌زمان دیگری را هم اضافه کرد. چون امروزه در تعریف زبان، زبان را اظهار _ باب افعال _ ناظر به فاعل (آشکارکننده) نمی‌دانند بلکه ناظر به مفعول به (آشکارشدگی) می‌دانند؛ زبان همان آشکارشدگی است؛ بنابراین آنچه فرد با گفتارش اظهار می‌کند ولی لباس او آشکارشدگی دارد، خلش آشکارشدگی دارد؛ البته آشکارشدگی نهان است؛ یعنی نهان را آشکار می‌کند.

بحث سوم نقاشی ما از شبهه

ما از کارمان (پاسخ به شبهه) چه انگاره‌ای داریم و چه نقاشی‌ای برای آن ترسیم کرده‌ایم؟ ما به چه چیزی جواب می‌دهیم؟ نقاشی ما از شبهه چگونه است؟ همین نقاشی ممکن است باعث قطع رابطه شما با سؤال‌کننده شود.

چرا که کلمه شبهه در نسل‌های قبل بار و معنایی داشت، اما امروز بار دیگری پیدا کرده است. پس نکته اول به ما نهیب می‌زند که از مخاطبانتان چه نقاشی‌ای دارید؟ از کارتان چه نقاشی‌ای دارید؟ اینکه ما پاسخ شبهه را به چه زبانی می‌خواهیم بیان کنیم؟ و... همه اینها مهم است. با توجه به ویژگی‌های نسل Z و ویژگی‌های نسل آلفا که در راه است و احیاناً همین حالا هم مخاطب ما شده‌اند، با بهره‌گیری از میراث رضوی، می‌توان گفت و نتیجه گرفت که امروزه یکی از مؤثرترین زبانهای پاسخ به شبهات و سؤالات، گفت‌وگوی دوطرفه (دیالوگ) است و گفت‌وگوی یک‌طرفه، تک‌گویی (منولوگ) روش مؤثری نیست.

حقیقت این است تا یک بررسی و محاسبه نفس جدی نکنیم نمی‌توانیم متوجه شویم در کارمان موفق هستیم یا خیر؟ ما دو جور محاسبه نفس داریم؛ یک محاسبه نفس تأخیری یعنی الان کنش و رفتاری دارم ولی شب موقع خواب به محاسبه و ارزیابی آن می‌پردازم؛ یک محاسبه نفس، محاسبه لحظه‌ای است یعنی در حین ارتباط، در حین حرف زدن، در

حین کنش ارزیابی کنیم؛ این محاسبه و ارزیابی را اصطلاحاً Statement یا خودارزیابی لحظه‌ای می‌گویند؛ پس ضرورت دارد که با خودارزیابی لحظه‌ای و محاسبه نفس لحظه‌ای، بررسی کنیم که در باب گفت‌وگو چقدر موفق بوده‌ایم و چقدر موفق نیستیم؟ موفق پنداشتن یا خودموفق‌پنداری، داستان دیگری دارد، اما در ارزیابی سختگیرانه، موفق دیدن خود شکل دیگری دارد.

جمع‌بندی من این است که در وضعیت فعلی، فقدان گفت‌وگو و چندقطبی‌گرایی جوانان، باعث طرد شدن یا اصطلاحاً کنسل شدن تو برای من و کنسل شدن من برای تو شده؛ که خود یک بحران اجتماعی جدی را پیش خواهد آورد. ما پنجره‌های بسته شده روبه‌روی هم داریم و در عمل نمی‌توانیم گفت‌وگو کنیم.

چرایی و علت این عدم گفت‌وگو خیلی مهم است. علت‌های فراوانی دارد، که یکی از مهم‌ترین این علت‌ها، آن است که ما گفت‌وگو را با برادران دروغین گفت‌وگو، اشتباه می‌گیریم؛ در دوره‌ی ساسانی اصطلاحی رواج داشته به نام برادران دروغین؛ وقتی فضیلت و رذیلت خیلی شبیه به هم بشوند به اینها برادران دروغین می‌گویند، خوب و بد وقتی خیلی خیلی شبیه به هم شوند به‌گونه‌ای که ما مرز اینها را نشناسیم، برادران دروغین می‌شوند. حکیم ترمذی در قرن سوم کتابی نوشته به نام الفروق و منع الترادف، این کتاب برخلاف اسمش ربطی به علم لغت ندارد بلکه موضوع برادران دروغین است.

اما در بحث گفت‌وگو ما چند تا برادران دروغین داریم:

یک: گفت‌وگو با وراجی فرق دارد. این نکته آن‌قدر مهم است که هایدگر برای خط‌کشی بین زندگی اصیل و زندگی غیراصیل گفته فرق این است که زندگی اصیل گفت‌وگو محور است و زندگی غیراصیل وراجی محور است.

دو: بین گفت‌وگو با ستیز کلامی فرق است. کلمه مناظره را نگاه کنید، واژه چقدر عوض شد. آیا آنچه امروز می‌بینیم مناظره است یا ستیز کلامی؛ یعنی دو طرف از واژه‌ها سنگ درست می‌کنند، از جمله‌ها نیزه و به سمت هم پرتاب می‌کنند؛ درحالی‌که مناظره معنایش این نبوده است. در زمان امام رضا علیه السلام مناظره معنای دیگری داشته است؛ مناظره در لغت از لفظ نظر است و نظر در لغت عرب دو معنا دارد: یکی به معنای دیدن و دیگری به

معنای فکر کردن است و مناظره یعنی هم‌اندیشی.

سه: گفت‌وگو با مذاکره فرق دارد.

در مورد اینکه آیا «مذاکره» همان «گفت‌وگو» است یا خیر، برخی معتقدند که مذاکره، ترجمه کلمه "negotiation" و گفت‌وگو ترجمه کلمه "dialogue" است و هر دو یکی هستند؛ درحالی‌که واقعیت آن است که "dialogue" با "negotiation" تفاوت دارد.

وقتی سخن از «مذاکره» به میان می‌آید، معمولاً منظور مذاکره در حوزه تجارت است. به‌عنوان مثال، فردی قصد خرید کالایی را دارد و فرد دیگر قصد فروش آن را. در اینجا چانه‌زنی صورت می‌گیرد. چانه‌زنی به این معناست که هر دو طرف منافع دارند و هیچ‌کدام حاضر به کوتاه آمدن نیستند. سپس گام به گام سعی می‌کنند به یکدیگر نزدیک شوند. البته این نزدیک شدن نه کاملاً خواسته‌های طرف مقابل را برآورده می‌کند و نه خواسته‌های بنده را، بلکه از سر اضطرار برای انجام معامله صورت می‌گیرد. ماهیت اصلی مذاکره تجاری، چانه‌زنی است. مذاکره سیاسی نیز کاربرد دیگری از مذاکره است که در آن چانه‌زنی برای حفظ قدرت صورت می‌گیرد؛ بنابراین، اگر بحث‌های شما به مذاکره تبدیل شود، به این معناست که شما قدرتی دارید و تلاش می‌کنید آن را حفظ کنید و طرف مقابل نیز باید به همین شکل عمل کند.

فاجعه‌ای که ما در کشور با آن روبه‌رو هستیم این است که «مذاکره» به الگوی ارتباط در جامعه تبدیل شده است؛ الگوی ارتباط مادر با دختر، پدر با فرزند، و حتی مدیر با کارمند، حتی الگوی ارتباط استاد و دانشجو نیز به مذاکره و چانه‌زنی تبدیل شده است. این گفت‌وگو نیست. گفت‌وگو در معنای عمیق خود، حتی فرایند تفاهم هم نیست، چه رسد به چانه‌زنی. گفت‌وگو در عمیق‌ترین معنایش، فرایند «فهم» است، نه تفاهم؛ یعنی گفت‌وگو یک فرایند اکتشاف جمعی است. اگر در پاسخ به شبهات بتوانیم به این نقطه برسیم، بیشترین تأثیر را خواهیم داشت.

بنده یک ماه در کانادا بودم و در آنجا دیدم که استعدادهای بسیار تیز و باهوش ایرانی مهاجرت کرده‌اند. با آنها صحبت کردم و با این رویکرد پیش رفتم که اصلاً هیچ دفاعی ندارم و می‌خواهیم با هم بیندیشیم. وقتی در عمل دیدند که این فرایند، یک فرایند اکتشاف

جمعی است و هر کسی در کمک به «فهم» سهمی دارد، دیدم چقدر همراهی می‌کردند و درک متقابل بالا می‌رفت. اگر من می‌آمدم و می‌گفتم «آقا، سؤالاتتان را من جواب می‌دهم»، این نمونه‌ای از مذاکره است. در مذاکره، هر دو طرف می‌خواهند در سطح بالا بنشینند. بنده بارها دیده‌ام که فرد دو ساعت درباره موضوع گفت‌وگو بحث می‌کند، اما ده دقیقه هم برای سؤال و جواب وقت نمی‌دهد.

کتابی به نام برادران دروغین به چاپ رسیده است. خواندن این کتاب را توصیه می‌کنم از این جهت این کتاب سعی کرده با قشری که اهل «کنسل کردن» هستند، ارتباط برقرار کند و سعی شده تا حدودی فاصله بین ما و مخاطبانمان را پر کند.



اثبات حیات برزخی بر اساس قرآن

محمدکاظم اسماعیلی*

چکیده

بن‌مایه و اساس بسیاری از شبهات سلفی‌گری ایرانی، از جمله برقعی در بحث توسل، استغاثه و زیارت، بر نفی حیات برزخی بازمی‌گردد که در دوران حاضر با روشی تازه و کالبدی جدید همان ایرادها و اتهام‌ها را بازخوانی و ارائه می‌کنند و زمینه انحراف نسل جدید را فراهم می‌کنند و از آن جهت که با عنوان «قرآنیون» تأکید بر مباحث قرآنی دارند با این رویکرد در مباحث ورود می‌کنند که نیاز به ارائه بحث، با بهره‌گیری از آموزه‌های قرآنی است.

نگاشته پیش رو، با روش توصیفی-تحلیلی و با هدف، تحکیم اعتقادات جامعه مؤمنین، با استناد به آیاتی از قرآن، از جمله عذاب برزخی آل‌فرعون، تنعم شهیدان در برزخ، آرزوی بازگشت به دنیا، گفت‌وگوی مؤمن آل‌یاسین، ورود در عذاب پس از غرق شدن و درود بر پیامبران در قرآن، حیات برزخی که مسئله اصلی مقاله است، اثبات شده و ازسوی دیگر دو دلیل قرآنی برقعی، از جمله آیه نشنیدن صدای مردگان و جریان عزیر نقادی شده است.

واژگان کلیدی: حیات برزخی، توسل، نقد وهابیت، سلفی‌گری ایرانی، برقعی.

طرح مسئله

در طول تاریخ اسلام، با توجه به کج‌فهمی یا در راستای کینه‌توزی با پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و اهل‌بیت علیهم السلام هجمه‌های علمی و عملی فراوانی به باورها و رفتارهای شیعیان صورت گرفته است و مخالفان شیعه همواره درصدد بوده‌اند به‌زعم خود برای ایرادها و اتهام‌هایشان، مبانی و پایه‌های استواری برپا سازند و با نسبت‌هایی از جمله شرک و کفر، شیعه را تکفیر نمایند و به انزوا بکشانند.

بهترین دستاویزی که به آن تمسک جست‌ه‌اند بحث مخالفت شیعه با توحید و رفتار شرک‌آمیز آنان در توسل و استغاثه و... دارد، که شیعیان مانند مشرکان، توسل و استغاثه به افرادی که در عالم برزخ به‌سر می‌برند، می‌کنند در صورتی که هیچ‌گونه حیاتی در آن عالم وجود ندارد و به‌گونه‌ای مرده‌پرستی و قبرپرستی می‌کنند.

این تلاش پس از آن صورت می‌گیرد که اندیشمندان شیعه به اتهام‌های ناروای مخالفان در عناوین مختلف توحید و شرک، توسل، استغاثه و... پاسخ می‌گویند و بطلان شبهه‌های آنان را آشکار می‌سازند. اما مخالفان پس از آنکه به‌زعم خود حیات برزخی یا امکان ارتباط با اموات را منتفی می‌کنند بار دیگر ایراد لغو بودن یا بدعت و شرک بودن را به عقیده و عملکرد شیعه در برابر اهل‌بیت علیهم السلام وارد می‌کنند.

ازاین‌رو به نظر می‌رسد بن‌مایه و اساس بسیاری از شبهات آنان، بر نفی حیات برزخی بازمی‌گردد که در دوران حاضر با روشی تازه و کالبدی جدید، همان ایرادها و اتهام‌ها را بازخوانی و ارائه می‌کنند و با استناد به مضامین قرآنی برعلیه شیعه، هجمه می‌کنند که سلفی‌گری ایرانی از گروه‌های فعال در این عرصه است و سید ابوالفضل برقی به‌عنوان شاخص‌ترین و تندروترین فرد از این گروه، همین اشکالات را در تفسیر خود طرح کرده است؛ ازاین‌رو رویکرد عمده نوشتار حاضر، بر بررسی آیات قرآن نسبت به حیات برزخی است و با تکیه بر آموزه‌های قرآنی، دنبال دستیابی به گزاره‌ای است که بیان می‌دارد دست‌کم، گروه‌هایی از انسانها، حیات برزخی دارند و این باور که به نحو کلی حیات برزخی مجموع انسانها نفی می‌شود، نقادی شده و برخی از آیات از جمله آیه نفی سماع موتی مورد بررسی قرار می‌گیرد.

اهمیت نقد این موضوع، بیشتر زمانی احساس می‌شود که گروهی که خود را از جامعه شیعه قلمداد می‌کنند، با طرح چنین مباحثی، چالش‌هایی را ایجاد و زمینه تزلزل در اعتقادات و باورهای جوانان را ایجاد می‌کنند و با توجه به رویکرد قرآنی که به بحث داده شده، زمینه انحراف بیشتری را فراهم کرده‌اند؛ بنابراین، هدف این نوشتار، شناخت آیات اثبات‌کننده حیات برزخی است که جامعه شیعی با آشنایی با این آیات قرآنی، در دام سارقان اعتقادی گرفتار نشوند و با روشنگری نسبت به ادعاهای برقی، نادرستی و بی‌محتوا بودن آن باورها روشن شود.

در پیشینه بحث نسبت به آیات حیات برزخی، می‌توان به تفاسیر شیعی المیزان (طباطبائی، ۱۴۱۷ق، ج ۱۷، ص ۳۸)، مجمع‌البیان (طبرسی، ۱۳۷۲، ج ۷، ص ۷۸) و کتاب‌های حیات پس از مرگ: تحقیقی در حیات برزخی (اسدی، ۱۳۹۰، ص ۱۰-۲۰۷)، و حیات برزخی (موحدی، ۱۳۹۵، ص ۵-۲۵۲) و مقاله‌های «حیات برزخی از دیدگاه آیات و روایات» (خزعلی، ۱۳۹۰، ص ۶۵-۹۲)، «حیات برزخی در قرآن با تأکید بر دیدگاه وهابیت و نقد آن، مطالعات آینده‌پژوهی و سیاست‌گذاری» (علوی‌نیا و بازیار، ۱۴۰۰، ص ۱۳-۲۸)، «نقد و بررسی حیات برزخی از منظر وهابیت براساس منابع اهل سنت» (فیاضی، ۱۳۹۹، ص ۳۱-۶۱)، «حیات برزخی در قرآن و روایات» (فیروزی، ۱۳۹۵، ص ۲۹-۵۵) و «بررسی حیات برزخی و سماع موتی، از دیدگاه ماتریدیان و سلفیان» (امینی، جلالی، فرمانیان و نواب، ۱۴۰۰، ص ۱۰۰-۱۲۴) اشاره کرد. اما با توجه به گستردگی آیات گاه در انعکاس مجموعه آیات و گاه در اثبات حیات برزخی از آیات، این آثار دچار کاستی‌هایی هستند و از سویی رویکرد نقد قرآنیون یا سلفی‌گری ایرانی در آنها کمتر بررسی شده است. از این‌رو در نگاشته حاضر سعی در انعکاس آیات اثبات‌کننده و ارزیابی شبهه اصلی طرح‌شده از سوی برقی در برخی از آیات نفی‌کننده است.

۱. دیدگاه برقی، نسبت به آیات مرتبط با حیات برزخی

برقی در کتاب «تابشی از قرآن» در بیان نکات، آیاتی را مؤید بر انکار حیات برزخی دانسته از جمله آیه نفی سماع موتی، «وَمَا أَنْتَ مَسْمُوعٌ مِّنْ فِي الْقُبُورِ» (فاطر/ ۲۲)، که بینایی و شنوایی مرده را رد می‌کند؛ از آن جهت که کسی که به قبر رفته و چشم و گوشش

از کار افتاده است دیگر توانایی دیدن و شنیدن ندارد؛ سپس حضور بر سر قبرها و توسل و سخن گفتن با انبیا و اولیا را رد می‌کند و با توجه به آیه ۲۲ فاطر، تأکید می‌کند جایی که رسول خدا ﷺ، سخن مردگان را نمی‌شنود، چگونه افراد دیگر می‌توانند سخن او را بشنوند (برقی، بی‌تا، ج ۳۳، ص ۸۲۷).

همچنین در ذیل آیه: «أَوْ كَالَّذِي مَرَّ عَلَى قَرْيَةٍ وَهِيَ خَاوِيَةٌ عَلَى عُرُوشِهَا قَالَ أَنَّى يُحْيِي هَذِهِ اللَّهُ بَعْدَ مَوْتِهَا فَأَمَاتَهُ اللَّهُ مِائَةَ عَامٍ ثُمَّ بَعَثَهُ قَالَ كَمْ لَبِثْتَ قَالَ لَبِثْتُ يَوْمًا أَوْ بَعْضَ يَوْمٍ قَالَ بَلْ لَبِثْتَ مِائَةَ عَامٍ فَانظُرْ إِلَى طَعَامِكَ وَشَرَابِكَ لَمْ يَتَسَنَّهْ وَانظُرْ إِلَى حِمَارِكَ وَلِنَجْعَلَكَ آيَةً لِلنَّاسِ وَانظُرْ إِلَى الْعِظَامِ كَيْفَ نُنشِزُهَا ثُمَّ نَكْسُوهَا لَحْمًا فَلَمَّا تَبَيَّنَ لَهُ قَالَ أَعْلَمُ أَنَّ اللَّهَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ» (بقره / ۲۵۹)، ادعا می‌کند انبیا و اولیا پس از موت از دنیا بی‌خبرند، و حتی از بدن خود خبر ندارند چه برسد به اینکه از دیگران باخبر باشند (برقی، بی‌تا، ج ۱، ص ۴۲۱). برقی بر اساس آیه ۲۵۹ بقره که مرتبط با جریان عزیر پیامبر است زنده شدن وی و بی‌اطلاعی از اتفاق‌ها و حوادث رخ داده در دنیا را شاهد و نشانی بر نبود حیات در برزخ تلقی کرده که حتی از زمان سپری شده بی‌اطلاع بوده و از بدن خود و غذا و چهارپای خود نیز بی‌خبر است.

در مقام بررسی و نقد، آیات اثبات‌کننده اصل سخن او را نفی می‌کند و پس از آن، آیات نفی‌کننده، از جمله آیه نفی سماع موتی و آیه مربوط به جریان عزیر نقادی می‌شود.

۲. آیات اثبات‌کننده حیات برزخی

از آیات فراوانی حیات برزخی قابل اثبات است که در نوشتار حاضر شش آیه مورد بررسی قرار گرفته و به آن استناد شده است که با اثبات مجموع این آیات، ادعای نفی حیات برزخی از سوی مخالفان از جمله برقی رد می‌شود. پس از آن، آیات نفی‌کننده، مورد بررسی قرار می‌گیرند.

۲/۱. عذاب برزخی برآل فرعون

نخستین آیه در اثبات حیات برزخی، درباره عذاب آل فرعون است: «فَوَقَاهُ اللَّهُ سَيِّئَاتٍ مَّا مَكْرُوا وَحَاقَ بِالِآلِ فِرْعَوْنَ سُوءُ الْعَذَابِ * النَّارُ يُعْرَضُونَ عَلَيْهَا غُدُوًّا وَعَشِيًّا وَيَوْمَ تَقُومُ السَّاعَةُ أَدْخِلُوا آلَ فِرْعَوْنَ أَشَدَّ الْعَذَابِ؛ [اینک هر] صبح و شام بر آتش عرضه می‌شوند، و روزی که

رستاخیز برپا شود [فریاد می‌رسد که: «فرعونیان را در سخت‌ترین [انواع] عذاب درآورید» (سوره غافر/ ۴۵ و ۴۶). در این آیه بر نجات مؤمن آل‌فرعون از مکر قومش گزارش می‌دهد که در اثر این حیل، آل‌فرعون را عذابی سخت احاطه کرد که صبحگاهان و شامگاهان بر آنان عرضه می‌شوند و پس از آن بر عذابی شدیدتر وارد می‌شوند (طباطبائی، ۱۴۱۷ق، ج ۱۷، ص ۳۳۵).

در این آیه، سخن از دو عذاب به میان آمده است: عذاب بد (سوءالعذاب) و دیگری عذاب شدیدتر (اشدالعذاب)، که با توجه به تصریح انتهای آیه، عذاب شدیدتر به روز قیامت و بعد از برپا شدن آن بازمی‌گردد، اما ظرف تحقق عذاب بد، صبح و شام است؛ مفسران به‌طور معمول منظور از صبح و شام را یا دو طرف روز (طبرسی، ۱۳۷۲، ج ۸، ص ۸۱۸)، یا کنایه از دوام دانسته‌اند (طباطبائی، ۱۴۱۷ق، ج ۱۷، ص ۳۳۵). حال چه منظور از صبح و شام، معنای حقیقی آن باشد و چه کنایه برای دوام. به‌هرحال وجود دو عذاب، بر این دلالت دارد که این عذاب بد مربوط به قبل از قیامت است؛ زیرا در فرض حقیقی، باید گفت در قیامت صبح و شام مطرح نیست و در فرض معنای کنایی نیز چنانچه دوام عذاب سوء را در قیامت بدانیم، وارد کردن آنان در عذاب شدیدتر در روز برپایی قیامت، بی‌معنا و لغو خواهد شد.^۱

در نتیجه صحبت از عذاب گروهی پس از زندگی دنیوی و پیش از برپاشدن قیامت می‌باشد، که همان عالم برزخ است. از آنجا که معذب بودن فرع بر زنده بودن است، این آیه به روشنی حیات برزخی را برای گروهی از انسانها، اثبات می‌کند و در صورت عدم وجود حیات برزخی، عرضه بدنی که جماد و بدون حیات است بر آتش معنا ندارد. با این بیان، ادعای نفی کلی حیات برزخی از سوی مخالفان از جمله برقعی، باطل می‌شود و این

۱. گفتنی است این عذاب صبحگاهی و شامگاهی، به حیات دنیوی فرعونیان نیز مربوط نیست؛ چرا که هیچ گزارشی از معذب بودن آنها در زندگی دنیوی وجود ندارد، بلکه برعکس در این دنیا در خوشی و سرمستی و تمکن به‌سر برده‌اند. غرق شدن در آب هم که به قسمتی از روز مربوط بوده است، با توجه به صراحت بیان قرآن، این عذاب آتش است و فرعونیان به‌طور مستمر در معرض آن قرار دارند (فعل مضارع «يعرضون» به روشنی این مطلب را می‌رساند).

برداشت از آیه در بسیاری از تفاسیر فریقین وجود دارد (طوسی، ۱۴۰۷ق، ج ۹، ص ۸۲؛ طباطبائی، ۱۴۱۷ق، ج ۱۷، ص ۳۳۵؛ فیض کاشانی، ۱۴۱۵ق، ج ۴، ص ۴۳؛ فخر رازی، ۱۴۱۵ق، ج ۲۷، ص ۵۲۱؛ زمخشری، ۱۴۰۷ق، ج ۴، ص ۱۶۸؛ ابن کثیر، ۱۴۱۹ق، ج ۷، ص ۱۳۲؛ قرطبی، ۱۳۸۴ق، ج ۱۵، ص ۳۱۹).

همچنین ارتباط این آیه با برزخ در روایات نیز بر آن تصریح شده است که امام صادق علیه السلام فرمود: « لَكِنَّ هَذَا فِي نَارِ الْبَرْزَخِ قَبْلَ يَوْمِ الْقِيَامَةِ؛ این آتش برزخ پیش از روز قیامت است» (بحرانی، ۱۳۷۴، ج ۴، ص ۷۶۲؛ مجلسی، ۱۴۰۳، ج ۶، ص ۲۸۴). همچنین در منابع اهل سنت چنین آمده است: «عَنْ نَافِعٍ عَنِ ابْنِ عُمَرَ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ (ص) قَالَ «إِنَّ أَحَدَكُمْ إِذَا مَاتَ عَرِضَ عَلَيْهِ مَقْعَدُهُ بِالْعَدَاةِ وَالْعَشِيَّةِ، إِنْ كَانَ مِنْ أَهْلِ الْجَنَّةِ فَمِنْ أَهْلِ الْجَنَّةِ، وَإِنْ كَانَ مِنْ أَهْلِ النَّارِ فَمِنْ أَهْلِ النَّارِ، فَيُقَالُ: هَذَا مَقْعَدُكَ حَتَّى يَبْعَثَكَ اللَّهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ؛ پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: اگر یکی از شما بمیرد، صبح و شام جایگاه او را نشان می دهند، اگر اهل بهشت باشد اهل بهشت و اگر اهل جهنم باشد اهل جهنم است و به او گفته می شود: این جایگاه شماست، زمانی که خداوند شما را در روز قیامت زنده می کند» (بخاری، بی تا، ج ۲، ص ۱۰۳؛ طبرسی، ۱۳۷۲، ج ۷، ص ۸۱۸).

۲/۲. تنعم شهیدان در برزخ

یکی از آیاتی که ادعای منکران حیات برزخی را نقض می کند، آیه مربوط به شهادت است: «و لا تَحْسَبَنَّ الَّذِينَ قُتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَمْواتًا بَلْ أَحْيَاءٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ يُرْزَقُونَ؛ فَرِحِينَ بِمَا آتَاهُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ وَ يَسْتَبْشِرُونَ بِالَّذِينَ لَمْ يَلْحَقُوا بِهِمْ مِنْ خَلْفِهِمْ أَلَّا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَ لا هُمْ يَحْزَنُونَ؛ يَسْتَبْشِرُونَ بِنِعْمَةِ مِنَ اللَّهِ وَ فَضْلِ وَ أَنَّ اللَّهَ لا يُضِيعُ أَجْرَ الْمُؤْمِنِينَ؛ هرگز کسانی را که در راه خدا کشته شده اند، مرده مپندار، بلکه زنده اند که نزد پروردگارشان روزی داده می شوند. به آنچه خدا از فضل خود به آنان داده است شادمانند، و برای کسانی که از پی ایشانند و هنوز به آنان نپیوسته اند شادی می کنند که نه بیمی بر ایشان است و نه اندوهگین می شوند. بر نعمت و فضل خدا و اینکه خداوند پاداش مؤمنان را تباه نمی گرداند، شادی می کنند» (آل عمران/ ۱۶۹-۱۷۱).

در این آیه سخن از کسانی است که به شهادت رسیده اند (شان نزول این آیات شهدای

بدر، احد و یا هر دو و برخی شهدای بئر معونه دانسته اند. (طبرسی، ۱۳۷۲، ج ۲، ص ۸۸۲؛ مکارم، ۱۳۷۴، ج ۳، ص ۱۶۹) و زندگانی دنیوی آنان پایان یافته است و روح از بدنشان جدا شده است و روزی خوردن و شادمانی هم با فعل مضارع و هم با صفت مشببه آمده است که هر دو بر فعلیت و استمرار دلالت می‌کند؛ یعنی هم‌اکنون در حال روزی خوردن و شادمانی هستند. در آیه از کسانی نام برده شده که به ایشان ملحق نشده‌اند و ظاهر آن به معنای کسانی است که هنوز زنده‌اند و به شهادت نرسیده‌اند. این امر بر این دلالت دارد که هنوز دنیا پابرجاست و قیامت برپا نشده است؛ هر چند زمان نزول آیه و خطاب به پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله که در قید حیات دنیوی است این نکته را روشن می‌کند.

در نتیجه از نعمتی سخن به میان آمده که پیش از برپایی قیامت و پس از زندگی دنیوی است و این همان قول به حیات برزخی است. این نحوه برداشت از آیات و بهره‌گیری در زندگانی برزخی، در منابع تفسیری فریقین دیده می‌شود (طباطبائی، ۱۴۱۷ق، ج ۱، ص ۳۴۸؛ فخر رازی، ۱۴۱۵ق، ج ۹، ص ۴۲۵؛ قرطبی، ۱۳۸۷ق، ج ۴، ص ۲۶۹). افزون بر آنکه مفسران اهل‌تسنن، ذیل آیات مضامین گوناگونی را از روایات آورده‌اند و فخر رازی روایات در این باب را به حد تواتر می‌داند که قابل انکار نیست (فخر رازی، ۱۴۱۵ق، ج ۹، ص ۴۲۶). این روایات به‌نحوه از بهره‌وری شهدا از نعمت‌های الهی پرداخته است. به‌طور مثال فخر رازی به نحوه چگونگی روح آنان در عالم برزخ و سخنی که شهدا با بستگان خود دارند اشاره می‌کند و روایتی را در تأیید برداشت خود ذکر می‌کند.^۱

گفتنی است نمی‌توان زندگانی در این آیه را به معنای حیات در آخرت دانست از آن جهت که خلاف ظاهر است و با بندهای بعدی آیات و افعال مضارعی که در آن به کار رفته سازگار نیست و «احیاء» را به معنای مستقبل «زنده خواهند شد» معنا شود، بی دلیل و

۱. «از ابن عباس روایت شده است که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم در وصف شهدا فرمودند: «جانشان درون مرغان سبز است و به نهرهای بهشت بازمی‌گردند و از میوه‌هایشان می‌خورند و به هر کجا که می‌خواهند می‌پرند و به چراغ‌های طلایی در زیر عرش پناه می‌برند و چون مسکن و خوراک و نوشیدنی مناسب خود دیدند، گفتند: ای کاش قوم ما می‌دانستند که ما در چه سعادت هستیم و خداوند متعال برای ما چه کرده است که آرزوی جهاد کنند، سپس خداوند متعال فرمود: من به شما خبر می‌دهم و برادران شما را آگاه می‌کنم، پس از آن خوشحال و شادمان شدند (فخر رازی، ۱۴۱۵ق، ج ۹، ص ۴۲۶/۹).

خلاف ظاهر است و از سوی دیگر حشر و بعث در آخرت، شامل همه انسانها است چه مومن و چه کافر، چه شهید و غیر آن و تخصیص شهدا در این آیه بی معنا می‌شود و نمی‌توان این معنا را به تأویل برد.

شبهه این مضمون در آیه ۱۵۹ بقره است «وَلَا تَقُولُوا لِمَنْ يُقْتَلُ فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَمْوَاتٌ بَلْ أَحْيَاءٌ وَلَكِنْ لَا تَشْعُرُونَ»، که بنابر ادعای شیخ طبرسی، بسیاری از مفسران در تفسیر این آیه از زنده بودن شهیدان تا روز قیامت خبر می‌دهند (طبرسی، ۱۳۷۲، ج ۱، ص ۴۳۳). از این آیه به روشنی می‌توان حیات برزخی را ثابت کرد و اختصاص به شهدای بدر ندارد، بلکه شهدای دیگر را نیز دربرمی‌گیرد (طباطبائی، ۱۴۱۷ق، ج ۱، ص ۳۴۸)، که اهل بیت علیهم السلام بدون شک مقدم و سالار همه شهیدان بوده و دارای زندگانی جاویدند و برخلاف آیه مربوط به آل فرعون، که صرفاً کلیت ادعای مخالفان را نقض می‌کرد، حیات برزخی اهل بیت علیهم السلام به روشنی بیان شده است.

۲/۳. آرزوی بازگشت به دنیا

در برخی از آیات قرآن، از گفت‌وگوی برزخیان سخن گفته شده است: «حَتَّىٰ إِذَا جَاءَ أَحَدَهُمُ الْمَوْتُ قَالَ رَبِّ ارْجِعُونِ؛ لَعَلِّي أَعْمَلُ صَالِحًا فِيمَا تَرَكْتُ كَلَّا إِنَّهَا كَلِمَةٌ هُوَ قَائِلُهَا وَمِنْ وَرَائِهِمْ بَرْزَخٌ إِلَىٰ يَوْمِ يُبْعَثُونَ؛ تا آنگاه که مرگ یکی از ایشان فرارسد، می‌گوید: پروردگارا، مرا بازگردانید، شاید من در آنچه وانهادم کار نیکی انجام دهم. نه چنین است، این سخنی است که او گوینده آن است و پیشاپیش آنان برزخی است تا روزی که برانگیخته خواهند شد» (مؤمنون/ ۹۹ و ۱۰۰).

دقت در متن آیه، نشان از آن دارد که مرحله‌ای، پشت‌سر گذاشته شده و فرد وارد مرحله بعد شده است و درخواست رجوع برای انجام عمل صالح نشان از آن دارد که فرصت عمل پایان رسیده و از آنجا که دار عمل دنیاست، معلوم می‌شود این فرد به پایان حیات دنیوی رسیده است. این مطلب از گزارش فرارسیدن مرگ هم قابل برداشت است؛ افزون بر آنکه در انتهای آیه نیز سخن از برزخی است تا روز قیامت و این نشان از این حقیقت است که مرحله برزخ نیز فاصله میان حیات دنیوی و روز برپایی قیامت است و درخواست و گفت‌وگو که پس از مرگ صورت می‌پذیرد؛ نشانه فهم و شعور است و در نتیجه، بر حیات

برزخی دلالت دارد. از مجموعه این نکات، حیات برزخی برای عده‌ای که به زعم بیشتر مفسران، مشرکان و کافران هستند، اثبات می‌شود.

در برخی از تفاسیر شیعه و سنی، چنین برداشتی انعکاس یافته (طباطبائی، ۱۴۱۷ق، ج ۱۱؛ ص ۸؛ فیض‌کاشانی، ۱۴۱۵ق، ج ۳، ص ۴۱۰؛ ثعلبی، ۱۴۲۲ق، ج ۷، ص ۵) و از برخی از روایات ذیل آیه نظیر «ثُمَّ تَلَا وَ مِنْ وَرَائِهِمْ بَرْزَخٌ إِلَى يَوْمِ يُبْعَثُونَ قَالَ هُوَ الْقَبْرُ وَ إِنَّ لَهُمْ فِيهِ لَمَعِيشَةً ضَنْكًا (صدوق، ۱۳۷۶، ج ۱، ص ۱۱۹)؛ و قوله: وَ مِنْ وَرَائِهِمْ بَرْزَخٌ إِلَى يَوْمِ يُبْعَثُونَ قال: البرزخ هو أمر بین امرین (قمی، ۱۴۰۴ق، ج ۲، ص ۹۴) نیز ارتباط این آیه با حیات برزخی، دانسته می‌شود و این گفت‌وگو را پس از جدا شدن روح از بدن می‌دانند.^۱

بنابراین از این آیات، حیات برزخی و گفت‌وگوی فرد میت با خداوند پس از مرگ دیده می‌شود. لازم به ذکر است حمل آیه بر سكرات مرگ، خلاف ظاهر است؛ از آنجا که در قرآن، گزارش «جَاءَتْ سَكْرَةُ الْمَوْتِ» (ق/ ۱۹) و «فِي غَمْرَاتِ الْمَوْتِ» (انعام/ ۹۳) به کار رفته است که به صراحت بر احتضار حمل می‌شود. اما اگر بخواهیم «جَاءَ أَحَدَهُمُ الْمَوْتُ» (مؤمنون/ ۹۹) در این آیه به «جاء احدهم سكره الموت» تقدیر مضاف است که خلاف ظاهر و اصل است و قرینه قطعی می‌خواهد. این قرینه هم نمی‌تواند این مضمون باشد که برزخ و حیات برزخی در کار نیست؛ چرا که محل نزاع است و قطعی نیست.

۲/۴. گفت‌وگوی مؤمن آل‌یاسین

یکی دیگر از مضامین قرآنی مورد استناد در حیات برزخی، آیاتی از سوره یس است که خداوند می‌فرماید: «قِيلَ ادْخُلِ الْجَنَّةَ قَالَ يَا لَيْتَ قَوْمِي يَعْلَمُونَ؛ مِمَّا غَفَرَ لِي رَبِّي وَجَعَلَنِي مِنَ الْمُكْرَمِينَ؛ [سرانجام به جرم ایمان کشته شد، و بدو] گفته شد: به بهشت درآی. گفت: ای کاش، قوم من می‌دانستند، که پروردگارم چگونه مرا آمرزید و در زمره عزیزانم قرار داد» (یس/ ۲۶ و ۲۷). بنابر قول مشهور این آیه درباره حبیب نجار است (طبرسی، ۱۳۷۲، ج ۸، ص ۶۵۴) و ظاهر آیه خبر از وارد شدن این فرد در بهشت است که به بیان عموم مفسران، پس از کشته شدن

۱. همان‌گونه که از امام صادق علیه‌السلام نقل شده است: «وقتی کافر می‌میرد هفتاد هزار نفر از زبانه (خازنان دوزخ) او را تا قبرش همراهی می‌کنند و با صدایی که برای همه جز انس و جن شنیده می‌شود به حاملان متوسل می‌شود و می‌گویند: «کاش مرا برگشتی بود تا از نیکوکاران می‌شدم». به آنان گفته می‌شود: تا آنگاه که مرگ یکی از ایشان فرارسد. می‌گوید: «پروردگارا، مرا بازگردانید». خازنان جواب می‌دهند: نه چنین است، این سخنی است که او گوینده آن است (صدوق، ۱۳۷۶، ۲۹۰).

وی رخ داده است (آلوسی، ۱۴۱۵ق، ج ۱۱، ص ۴۰۰) و آیات بعد نیز می‌تواند شاهدی بر مرگ او دانست که می‌فرماید: «وَمَا أُنزِلْنَا عَلَى قَوْمِهِ مِنْ بَعْدِهِ مِنْ جُنْدٍ مِنَ السَّمَاءِ وَمَا كُنَّا مُنْزِلِينَ؛ إِنَّ كَانَتْ إِلَّا صَيْحَةً وَاحِدَةً فَإِذَا هُمْ خَامِدُونَ؛ پس از [شهادت] وی هیچ سپاهی از آسمان بر قومش فرود نیاوردیم و [پیش از این هم] فروفرستنده نبودیم؛ تنها يك فریاد بود و بس. و به ناگاه [همه] آنها سرد بر جای فسرندند (یس/ ۲۸ و ۲۹). با توجه به قید «من بعده» به نظر می‌رسد، از دنیا رفته و گزارش آیات قبل، مربوط به کشته شدن اوست (طباطبائی، ۱۴۱۷ق، ج ۱۷، ص ۷۹). معمول مفسران این عذاب را پیامد و عقوبت کشتن او دانسته‌اند (طوسی، ۱۴۰۷ق، ج ۸، ص ۴۵۳؛ طباطبائی، ۱۴۱۷ق، ج ۱۷، ص ۷۹؛ آلوسی، ۱۴۱۵ق، ج ۱۱، ص ۴۰۰، قرطبی، ۱۳۸۷ق، ج ۱۵، ص ۱۹؛ ابن کثیر، ۱۴۱۹ق، ج ۶، ص ۵۰۷) و همان‌گونه که از ظاهر آیه به دست می‌آید، بعد از مرگ گفت‌وگویی میان این فرد و بازماندگان صورت گرفته است، هر چند با مجهول بودن فعل «قیل» طرف دیگر این گفت‌وگو، مشخص نیست؛ پس این آیه بر وجود درک و شعور و در نتیجه حیات پس از مرگ، دلالت می‌کند و ازسوی دیگر آرزوی این فرد مبنی بر اطلاع قومش از وضعیت او، نشان از حیات دنیوی آنان دارد؛ ازاین‌رو، این حیات پس از مرگ در ظرف برزخ اتفاق افتاده است نه قیامت.

شاهد دیگر که احتمال قیامت بودن را نفی می‌کند آن است که در قیامت و پس از داوری میان دو گروهی که در دنیا با هم اختلاف داشته‌اند، برای هر دو طرف مشخص می‌شود، کدامیک برحق بوده‌اند و جزای هر یک روشن می‌شود. اما آرزوی چنین مسئله‌ای، با قیامت سازگار نیست؛ چون در آخرت پرده و حجابی وجود ندارد، تا نکته‌ای بر کسی پوشیده باشد (سبحانی، بی‌تا، ص ۲۳۹). ازاین‌رو می‌توان از ظاهر آیات حیات برزخی را برای مؤمن آل‌یاسین اثبات (مجلسی، ۱۴۰۳ق، ج ۵۸، ص ۷) و در نتیجه ادعای مخالفان مبنی بر نفی کلی حیات برزخی را رد کرد.

۲/۵. ورود در عذاب پس از غرق شدن

آیه‌ای دیگر، در استدلال بر حیات برزخی چنین است: «مِمَّا خَطِيئَاتِهِمْ أُغْرِقُوا فَأَذَلُّوا نَارًا فَلَمْ يَجِدُوا لَهُمْ مِنْ دُونِ اللَّهِ أَنْصَارًا؛ [تا] به سبب گناهانشان غرقه گشتند و [پس از مرگ] در آتشی درآورده شدند و برای خود، در برابر خدا یارانی نیافتند» (نوح/ ۲۵).

در این آیه، فعل «اغرقوا» با صیغه ماضی بیان شده است که قوم نوح غرق شدند و با حرف ربط «فاء» - که برای تفریح و تعقیب بدون تراخی و فاصله است - بیان شده که وارد آتش شدند، همان‌گونه که فخر رازی نیز با این دو قرینه، آیه را دلیل بر حیات برزخی می‌داند^۱ در نتیجه این آیه نیز از گروهی خبر می‌دهد که پیش از برپا شدن قیامت، در عذاب‌اند و از این رو حیات برزخی آنان اثبات می‌شود (سبحانی، بی‌تا، ص ۳۴؛ فاضل مقداد، ص ۴۲۶؛ تفتازانی، ۱۴۰۹ق، ج ۵، ص ۱۱۱؛ آمدی، ۱۴۲۳ق، ج ۴، ص ۳۳۵) و حمل آیه بر عذاب آخرت، خلاف ظاهر و قرینه‌ای بر آن اقامه نشده و عدول از معنای ظاهر، خلاف اصل است؛ بنابراین بر حیات برزخی حمل می‌شود.

۲/۶. درود بر پیامبران در قرآن

قرآن در مواردی، بر پیامبران سلام و درود فرستاده است و هرگز این سلام‌ها و تحیات، تعارف‌های بی‌معنا و تشریفاتی نبوده است. نمونه‌ای از آنها در این آیات ملاحظه می‌شود: «سَلَامٌ عَلَى نُوحٍ فِي الْعَالَمِينَ»، «سَلَامٌ عَلَى إِبْرَاهِيمَ»، «سَلَامٌ عَلَى مُوسَى وَ هَارُونَ»، «سَلَامٌ عَلَى إِبْرَاهِيمَ» و «وَسَلَامٌ عَلَى الْمُرْسَلِينَ» (صافات/ ۷۹، ۱۰۹، ۱۲۰، ۱۳۰ و ۱۸۱). همچنین تمام مسلمانان جهان با اختلاف‌هایی که در فروع فقهی دارند هر صبح و شام در تشهد نماز، پیامبر اعظم ﷺ را مورد خطاب قرار داده می‌گویند: «السَّلَامُ عَلَيْكَ أَيُّهَا النَّبِيُّ وَ رَحْمَةُ اللَّهِ وَ بَرَكَاتُهُ». برخی فقهای اهل سنت مانند شافعی و برخی دیگر، این سلام را در تشهد لازم و واجب می‌دانند و پیروان مذاهب دیگر آن را مستحب می‌شمارند. اما مجموع آنان اتفاق نظر دارند که پیامبر به مسلمانان چنین تعلیم داده است و سنت پیامبر در حال حیات و ممات او باقی است؛ اگر به راستی ارتباط و پیوند ما با پیامبر مقطوع و بریده است، پس یک چنین سلام آن هم به صورت خطاب چه معنا دارد؟^۲

۱. تمسك أصحابنا في إثبات عذاب القبر بقوله: «أَغْرَقُوا فَأَدْخُلُوا نَاراً وَ ذَلِكَ مِنْ وَجْهِينِ الْأُولَى: أَنْ الْفَاءَ فِي قَوْلِهِ: فَأَدْخُلُوا نَاراً تَدُلُّ عَلَى أَنَّهُ حَصَلَتْ تِلْكَ الْحَالَةُ عَقِيبَ الْإِغْرَاقِ فَلَا يُمْكِنُ حَمْلُهَا عَلَى عَذَابِ الْآخِرَةِ، وَ إِلَّا بَطَلَتْ دَلَالَةُ هَذِهِ الْفَاءِ الثَّانِي: أَنَّهُ قَالَ: فَأَدْخُلُوا عَلَى سَبِيلِ الْإِخْبَارِ عَنِ الْمَاضِي (فخر رازی، مفاتیح‌الغیب، ج ۳۰، ص ۶۵۹).

۲. لازم به ذکر است استدلال به سلام تشهد نماز به‌خاطر قطعی بودن آن در ضمن آیات مورد بحث قرار گرفت (سبحانی، بی‌تا، ص ۳۷ و ۳۸).

از آن چه گفته شد می توان اصل حیات برزخی را برای پیامبران و رسول اکرم صلی الله علیه و آله ثابت کرد.

۳. ادله برقی در نفی حیات برزخی

برقی برای اثبات ادعای خویش دلایلی را اقامه نموده است که یکی از مهم ترین دلایل قرآن آن، آیه نفی سماع موتی است که در ادامه بررسی می شود.

۳/۱. بررسی آیه نفی سماع موتی

یکی از مهم ترین آیاتی که دستاویز مخالفان از جمله برقی در نفی حیات میان دنیا و آخرت است، آیاتی است که خطاب به پیامبر ﷺ می فرماید تو توانایی رساندن صدا به مردگان را نداری از جمله «وَمَا أَنْتَ بِمُسْمِعٍ مَن فِي الْقُبُورِ؛ وَتُو كَسَانِي رَا كَه دَر كُورِهَائِنْد نَمِي تَوَانِي شِنُوا سَا زِي» (فاطر / ۲۲). در سوره روم و نمل فرمود: «إِنَّكَ لَا تَسْمِعُ الْمَوْتَى؛ الْبَتَّه تُو مَرْدِكَا ن رَا شِنُوا نَمِي كُرْدَانِي» (النمل / ۸۰؛ روم / ۵۲). در این آیه «الموتی» جمع محلی به الف و لام است و بر عموم دلالت می کند؛ در نتیجه جایی که رسول خدا ﷺ می تواند به مردگان چیزی را بگوید یا بشنوند، چگونه دیگران می شنوند و جواب می دهند و به طریق اولی، دیگران چنین توانایی را نخواهند داشت، همان گونه که آلوسی نیز در نقلی از برخی بزرگان اهل سنت می نگارد: «أَكْثَرُ مَشَايخِنَا عَلَي أَنْ الْمَيِّتَ لَا يَسْمَعُ اسْتِدْلَالًا بِقَوْلِهِ تَعَالَى: فَإِنَّكَ لَا تَسْمِعُ الْمَوْتَى وَنَحْوَهَا يَعْنِي مَنْ قَوْلَهُ تَعَالَى: وَ مَا أَنْتَ بِمُسْمِعٍ مَن فِي الْقُبُورِ وَ لَذَا لَمْ يَقُولُوا بِتَلْقِينِ الْقَبْرِ؛ بِيَشْتَرِ بَزْرِكَا ن مَا مَعْتَقَدْنِد مَرْدَه نَمِي شِنُود بَا اَيْن اسْتِدْلَال كَه خِدَاوْنِد فرمود: پس تو صدایت را به مرده ها نمی رسانی و تو شنواکننده آنان که در قبرند، نیستی» (آلوسی، ۱۴۱۵ق، ج ۱۱، ص ۵۴).

چنانکه روشن است برقی همسو با برخی از سلفی های اهل سنت، با استناد به آیات یاد شده، حیات برزخی را نفی می کنند.

نقد و بررسی

برای بررسی این اشکال، ابتدا باید سیاق آیات بررسی شود. در سوره های نمل و روم در مضمونی مشابه چنین آمده است: «إِنَّكَ لَا تَسْمِعُ الْمَوْتَى وَلَا تَسْمِعُ الصُّمَّ الدُّعَاءَ إِذَا وَلَّوْا

مُدْبِرِينَ؛ وَمَا أَنْتَ بِهَادِي الْعَمِيِّ عَن ضَلَالَتِهِمْ إِنْ تُسْمِعُ إِلَّا مَنْ يُؤْمِنُ بِآيَاتِنَا فَهُمْ مُسْلِمُونَ؛ و راهبر کوران [و بازگرداننده] از گمراهی‌شان نیستی. تو جز کسانی را که به نشانه‌های ما ایمان آورده‌اند و مسلمانند، نمی‌توانی بشنوانی. و چون قول [عذاب] بر ایشان واجب گردد، جنبه‌های را از زمین برای آنان بیرون می‌آوریم که با ایشان سخن گوید که: مردم [چنانکه باید] به نشانه‌های ما یقین نداشتند» (غل/ ۸۰ و ۸۱؛ روم/ ۵۲ و ۵۳) همچنین در سوره فاطر آیات ۱۸-۲۳ چنین آمده است: «...إِنَّمَا تُنذِرُ الَّذِينَ يَخْشَوْنَ رَبَّهُمْ بِالْغَيْبِ وَأَقَامُوا الصَّلَاةَ وَمَنْ تَزَكَّى فَإِنَّمَا يَتَزَكَّى لِنَفْسِهِ وَإِلَى اللَّهِ الْمَصِيرُ؛ وَمَا يَسْتَوِي الْأَعْمَى وَالْبَصِيرُ؛ وَلَا الظُّلُمَاتُ وَلَا النُّورُ؛ وَلَا الظُّلُّ وَلَا الْحَرُورُ؛ وَمَا يَسْتَوِي الْأَحْيَاءُ وَلَا الْأَمْوَاتُ إِنَّ اللَّهَ يُسْمِعُ مَنْ يَشَاءُ وَمَا أَنْتَ بِمُسْمِعٍ مَنْ فِي الْقُبُورِ؛ إِنْ أَنْتَ إِلَّا نَذِيرٌ؛ [تو] تنها کسانی را که از پروردگارشان در نهان می‌ترسند و نماز برپا می‌دارند، هشدار می‌دهی؛ و هر کس پاکیزگی جوید تنها برای خود پاکیزگی می‌جوید، و فرجام [کارها] به سوی خداست؛ و نابینا و بینا یکسان نیستند، و نه تیرگی‌ها و روشنایی، و نه سایه و گرمای آفتاب و زندگان و مردگان یکسان نیستند. خداست که هر که را بخواهد شنوا می‌گرداند؛ و تو کسانی را که در گورهایند نمی‌توانی شنوا سازی، تو جز هشداردهنده‌ای [بیش] نیستی.

با توجه به ظاهر این آیات، دو احتمال وجود دارد:

۱. تو نمی‌توانی مرده‌ها یعنی کسانی که روح از بدنشان جدا شده است و دیگر در قید حیات دنیوی نیستند را شنوا کنی و صدایت را به آنان برسانی.
۲. تو نمی‌توانی کافران معاند را (آنان که مانند مردگان هستند) هدایت کنی (و چنان شنوایشان نمایی که به هدایت شدن بینجامد).

در بین معانی آیات مورد بحث، برخی همانند برقی بدون تشبیه معنا می‌کنند و برخی دیگر عکس آن یعنی متضمن تشبیه برمی‌شمرند یا به عبارت فنی‌تر به وجود استعاره در آیه معتقدند.

در پاسخ چنین به نظر می‌رسد که در این آیات، ما مدعی هستیم که قرآن نمی‌گوید صدا به مرده‌ها نمی‌رسد، بلکه می‌فرماید آنان که همچون مرده‌ها هستند هدایت نمی‌شوند. همان‌گونه که سیاق آیات، نشان از هدایت‌نیافتن است و صرف رساندن صدا به گوش سر

نیست؛ چرا که در انتهای آیه می‌فرماید: «إِنْ تُسْمِعُ إِلَّا مَنْ يُؤْمِنُ بِآيَاتِنَا فَهُمْ مُسْلِمُونَ» (نمل/ ۸۱). از این رو مقصود از اسماع منجر به هدایت شدن است نه رساندن صدا به گوش سر. افزون بر آنکه منظور از موتی، همان کافران و معاندان امثال ابوجهل هستند که در انتهای آیه اسماع در مؤمنان حصر شده است و در حصر امری از یک گروه سلب و همان امر به گروهی دیگر ثابت می‌شود (به اصطلاح اثبات مذکور، و نفی غیرمذکور)؛ بنابراین اسماعی که در انتهای آیه برای مؤمنان اثبات شده، از دیگرانی حذف شده است و اسماع نسبت به مؤمنان هدایت یافتن نه رساندن صدا به گوش سر، و اسماعی که در ابتدای آیه بیان شده، همین مضمون است؛ بنا بر این مقصود از نفی اسماع، مرده‌دلان و مانند آن است، نه مرده‌های درون قبرها.

نظیر این مضامین در آیات دیگر قرآن نیز به کار رفته است؛ مانند آیه‌ای که افراد کور در دنیا، در قیامت نیز از نعمت بینایی بی‌بهره‌اند: «وَمَنْ كَانَ فِي هَذِهِ أَعْمَىٰ فَهُوَ فِي الْآخِرَةِ أَعْمَىٰ وَأَضَلُّ سَبِيلًا؛ و هر که در این [دنیا] کور باشد در آخرت [هم] کور و گمراه‌تر خواهد بود (اسراء/ ۷۲)، و یا آیاتی که صحبت از آذان، اعین، قلوب یا صم و بکم و عمی شده است «لَهُمْ قُلُوبٌ يَعْقِلُونَ بِهَا أَوْ آذَانٌ يَسْمَعُونَ بِهَا فَإِنَّهَا لَا تَعْمَى الْأَبْصَارُ وَ لَكِن تَعْمَى الْقُلُوبُ الَّتِي فِي الصُّدُورِ» (حج/ ۴۶)، که به روشنی منظور کر، کور جسمی و یا زبان و گوش و چشم این بدن نیست (طباطبائی، ۱۴۱۷ق، ج ۷، ص ۶۱؛ طبرسی، ۱۳۷۲، ج ۴، ص ۵۵۶؛ فخر رازی، ۱۴۱۵ق، ج ۱۳، ص ۱۳۳) برای مثال: «وَ لَقَدْ ذَرَأْنَا لِجَهَنَّمَ كَثِيرًا مِّنَ الْجِنِّ وَ الْإِنسِ لَهُمْ قُلُوبٌ لَا يَفْقَهُونَ بِهَا وَ لَهُمْ أَعْيُنٌ لَا يُبْصِرُونَ بِهَا وَ لَهُمْ آذَانٌ لَا يَسْمَعُونَ بِهَا أُولَئِكَ كَالْأَنْعَامِ بَلْ هُمْ أَضَلُّ أُولَئِكَ هُمُ الْغَافِلُونَ؛ و در حقیقت، بسیاری از جنیان و آدمیان را برای دوزخ آفریده‌ایم. [چرا که] دل‌هایی دارند که با آن [حقایق را] دریافت نمی‌کنند، و چشمانی دارند که با آنها نمی‌بینند، و گوش‌هایی دارند که با آنها نمی‌شنوند. آنان همانند چهارپایان بلکه گمراه‌ترند. [آری] آنها همان غافل‌ماندگان‌اند» (النمل/ ۱۷). روشن است که این آیات درصدد بیان این مطلب نیست که کوران و کران، بدتر از چهارپایان و دوزخی هستند یا اینکه بسیاری از اهل دوزخ را کران و کوران تشکیل می‌دهند؛ چرا که نایبایی و ناشنوایی جسمی دلیل دوزخی شدن نیست.

ازسوی دیگر، این آیه نمی‌گوید این افراد چشم و گوش و قلب ندارند بلکه می‌فرماید ایشان از این ابزارهایشان استفاده نمی‌کنند.

در این آیات نیز صحبت از این است که پیامبر اکرم ﷺ نمی‌تواند مردگان را شنوا کند بلکه پیامبر ﷺ نذیر و بیم‌دهنده است و تنها توانایی شنوا کردن مؤمنان را دارد. قرینه دیگر برداشت برخی از مفسران است که به این معنا تفسیر کرده‌اند از جمله در تفسیر تبیان منظور از نابینا را کافرانی می‌داند که به حق هدایت نشده‌اند^۱ همچنین علامه طباطبائی که منظور از اسماع را هدایت می‌داند.^۲

در خصوص آیات سوره فاطر هم، قرائن از این قرار است: قرینه نخست: در آیه های ۲۳-۱۸ سخن بر سر هدایتگری و مثمر ثمر بودن بیم‌دهی پیامبر ﷺ است که همچنان آیات گذشته، این ثمردهی به نحو حصر برای خدا ترسان و نمازگزاران و مانند آنان برشمرده شده است و شأن پیامبر، انذار و بیم‌دادن دانسته شده است. به تعبیر دیگر، خدا به پیامبر گوشزد می‌کند که دعوت و انذار تو برای یک گروهی ثمربخش است اما برای معاندان و کافران که همچون مردگان‌اند، بی‌ثمر است. قرینه دوم خداوند پس از چندین مقایسه، نتیجه‌گیری می‌کند، بدین صورت که گویا خداوند، ابتدا به پیامبرش ﷺ می‌فرماید: مرده و زنده، سایه و آفتاب، تاریکی و روشنایی یکسان نیستند و گویا خداوند برای تشریفی دل پیامبر ﷺ با ذکر نمونه‌هایی از تفاوت‌ها در خلقت یادآور می‌شود که این کافران معاند هم هدایت‌شدنی نیستند، تو وظیفه انذار را انجام بده و دیگر نگران نباش و در این مقام برای تحقیر بیشتر معاندان از تعبیر مردگان نام می‌برد.

بر این اساس در آیات یاد شده سخن از رساندن یا نرساندن صدا به مرده‌ها نیست بلکه صحبت از گوش دل و مرده‌دل و کوردل است.

۱. يقول الله تعالى لنبيه لست يا محمد تهدي العمي عن ضلالتهم... و إنما شبه الله تعالى الكفار بأنهم عمي، لأنهم من حيث لم يهتدوا الى الحق، و لم يصيروا اليه فكأنهم عمي. (طوسی، بی‌تا، ج ۸، ص ۱۱۹).

۲. و قد تبين بهذا البيان أولاً أن المراد بالإسماع الهداية... و ثالثاً: أن من تعقل الحجج الحقة من آيات الآفاق و الأنفس بسلامة من العقل ثم استسلم لها بالإيمان و الانقياد ليس هو من الموتى و لا ممن ختم الله على سمعه و بصره (طباطبائی، ۱۴۱۷ق، ج ۱۵، ص ۳۹۰).

اما اگر کسی بگوید اگر این استعمال صحیح باشد باید وجه شبه در مشبه و مشبه‌به یکسان باشد و باید اسماع درباره مردگان نیز منتفی باشد تا بتوان آن را پایه تشبیه کافر به مرده کرد و از آن، نفی اسماع کافر را نتیجه گرفت؛ بنابراین در بسیاری از تفاسیر چنین بیان شده است: ای پیامبر همان‌گونه که تو نمی‌توانی مردگان را شنوا کنی و صدایت را به آنان برسانی، نمی‌توانی درباره این کافران هم که شبیه مردگان در قبر هستند، اسماعی صورت دهی؛ از این رو خدا بر نرسیدن صدا به مردگان صحه گذاشته و آن را تأیید کرده است که در پاسخ گفته می‌شود:

بر فرض پذیرش که وجه شبه مورد عنایت خداوند در این آیه، عدم ارتباط با اموات باشد، اما آن چه در عرفی-لغوی این تشبیه لحاظ می‌شود، عدم ارتباط یا عدم شنوایی ناشی از عدم تعامل حسی یا عدم حیات دنیوی است و با مردگان نمی‌توان تعامل حسی داشت، با مردگان همان ارتباط با زنده‌ها را نمی‌توان برقرار کرد. مفروض گرفتن هرگونه تعامل با مرده به دلیل این تشبیه، مصادره به مطلوب است. به تعبیر دیگر عرف نمی‌گوید هرگونه ارتباطی با اموات مثلاً ارتباط در خواب و خواب مرده را دیدن محال است، بلکه آنچه مورد عنایت در این تشبیه‌های عرفی-لغوی است به پایان رسیدن ارتباط معهود بدنی است، پس حداکثر تعامل حسی با مرده‌ها منتفی است و شیعه در توسل و زیارت خود به دنبال چنین ارتباطی نیست. نکته دیگر آنکه بر فرض وجه شبه، نشنیدن باشد، در تشبیه لزومی ندارد وجه شبه در تمام مصادیق مشبه به جاری باشد. برای مثال اگر شجاعت یا جنگاوری کسی را به شیر تشبیه کردیم این بدان معنا نیست که تمام شیران از بچگی تا پیری جنگاور و پیروز در نبردها هستند، بلکه ممکن است در دوران پیری یا مرضی و مانند آن شیرهایی از تهور و جنگاوری بی‌بهره باشند، یا زمانی که شفافیت چیزی را به آب تشبیه می‌کنیم و آن را مانند آب، زلال می‌شمریم، لازم نیست هیچ‌گاه آبی کدر یا گل‌آلود وجود نداشته باشد؛ از این رو این حقیقت به سادگی باب تخصیص خوردن را نیز باز می‌کند؛ بدین صورت که اگر در مواردی برخی از مصادیق مشبه‌به از عمومیت وجه شبه خارج شد، اساس تشبیه به هم نمی‌خورد؛ بنابراین نمی‌توان از این تشبیه ناشنوایی همه مرده‌ها را نتیجه گرفت.

نکته سوم آنکه در هر تشبیه‌ی به مرده لازم نیست وجه شبه نشنیدن صداها باشد، بلکه

ممکن است در تشبیه چیزی یا کسی به مرده، جهات دیگری مورد نظر باشد. برای مثال، می‌توان عدم حرکت را وجه تشابه چیزی به مرده قرار داد، یا رنگ پریدگی، سرد بودن و مانند آن را؛ از این رو باید دید در هر تشبیهی، چه وجه شبهی، مورد عنایت گوینده بوده است.

در این بحث (اسماع مفید فایده) جریان از این قرار است: می‌دانیم که برای متمرثر بودن، تلاش پیامبر لازم است. در مخاطبان ایشان سه نکته محقق شود: شنیدن، فهمیدن و اذعان و اقرار؛ از طرف دیگر خداوند در این آیه می‌خواهد به پیامبر گوشزد کند درباره عده‌ای از کافران تلاش تو بی‌فایده است. روشن است این بی‌ثمر بودن از نشنیدن و نفهمیدن مخاطبان حاصل نمی‌شود بلکه ای پیامبر ما، هر کاری کنی، این عده ایمان نخواهند آورد. برای تأکید بر این واقعیت خداوند از تشبیه کافران به مردگان استفاده کرده است. برای درستی این تشبیه و برآورده شدن مقصود الهی می‌توان به این حقیقت که مردگان اذعان و اقراری ندارند و پذیرش هدایت و قبول کردن به روشنی درباره آنان منتفی است کفایت کرد. از این رو، نمی‌توان نشنیدن و آگاه نبودن یا نفهمیدن مردگان را مورد تأیید قطعی قرآن دانست. بر این اساس قدر متیقن این است، که از دیدگاه خداوند، آنچه درباره مردگان منتفی است، همانا عدم اقرار و اذعان است و می‌توان آیه را درباره نشنیدن و آگاه نبودن و نافهم بودن مردگان ساکت دانست. به عبارت دیگر عمومیت یا اطلاق حکمی را درباره مشبه، به مشبه‌به نیز سرایت داد؛ بنابراین اگر آیه و روایتی، فهم و آگاهی و شنیدن برای مرده‌ها ثابت کرد، با این آیه تعارضی ندارد (موحدی، ۱۳۹۵، ص ۱۲۷-۱۵۲).

در برخی تفاسیر نیز وجه شبه کافر به مرده، می‌تواند جهات گوناگونی داشته باشد که تنها نشنیدن گزینه صالح برای وجه شبه قرار دادن نیست. در این راستا می‌توان بیانه‌های مختلفی را از مفسران در تأیید این مطلب ارائه کرد که مؤید مطلب باشد. برای نمونه، در تفاسیر مختلفی می‌توان این بیانه را مشاهده کرد: پس این کافران به واسطه ترک اندیشه در آنچه پیامبر ﷺ آنان را به سوی آن می‌خواند چونان مردگانی هستند که نمی‌شوند... و خداوند آنان را به کوران تشبیه کرده است، از این جهت که آنها به سمت حق رو نکرده‌اند و به آن نرسیده‌اند؛ پس گویی نابینا هستند (طوسی، ۱۴۰۷ق، ج ۸، ص ۱۱۸؛ قرطبی، ۱۳۸۷ق، ج ۱۳، ص ۲۳۳).

فخر رازی نیز در اینجا عدم تفکر را دلیل تشبیه کافر به مرده، و به حق نرسیدن را سبب تشبیه او به نابینا دانسته است (فخر رازی، ۱۴۱۵ق، ج ۱۳، ص ۱۳۳).

گفتنی است منظور از موتی یا من فی القبور، جسد دفن شده در قبر است نه انسان مرده؛ چرا که آیه می‌فرماید: صدای تو به جسدهای دفن شده در قبر نمی‌رسد، درحالی‌که ما شیعیان، کاری با جسد مدفون نداریم و با انسان زنده در عالم برزخ ارتباط می‌گیریم. اشتباه فاحش برقی همین‌جاست که به گمان وی سخن گفتن با انبیا و اولیا، با جسم در قبر آنان است، درحالی‌که مقصود اصلی روح آنان است؛ در نتیجه نمی‌توان از این آیات، زندگانی در برزخ را نفی کرد و آیه را برای ادعای خود مصادره کرد.

۳/۲. بررسی آیه مربوط به جریان عزیر

از دیگر آیات مورد تمسک برقی برای منتفی دانستن ارتباط میان دنیا و برزخ آیه ۲۵۹ سوره بقره است که به جریان حضرت عزیر می‌پردازد: «أَوْ كَالَّذِي مَرَّ عَلَى قَرْبَةٍ وَهِيَ خَاوِيَةٌ عَلَى عُرُوشِهَا قَالَ أَنَّى يُحْيِي هَذِهِ اللَّهُ بَعْدَ مَوْتِهَا فَأَمَاتَهُ اللَّهُ مِائَةً عَامًا ثُمَّ بَعَثَهُ قَالَ كَمْ لَبِثْتَ قَالَ لَبِثْتُ يَوْمًا أَوْ بَعْضَ يَوْمٍ قَالَ بَلْ لَبِثْتَ مِائَةً عَامًا...؛ یا چون آن کس که به شهری که بامهایش یکسر- فروریخته بود، عبور کرد؛ [و با خود می‌گفت: «چگونه خداوند، [اهل] این [ویرانکده] را پس از مرگشان زنده می‌کند؟». پس خداوند، او را [به مدت] صد سال میراند. آنگاه او را برانگیخت، [و به او] گفت: «چقدر درنگ کردی؟» گفت: «یک روز یا پاره‌ای از روز را درنگ کردم.» گفت: «[نه] بلکه صد سال درنگ کردی، به خوراک و نوشیدنی خود بنگر [که طعم و رنگ آن] تغییر نکرده است، و به درازگوش خود نگاه کن [که چگونه متلاشی شده است. این ماجرا برای آن است که هم به تو پاسخ گوئیم] و هم تو را [در مورد معاد] نشانه‌ای برای مردم قرار دهیم. و به [این] استخوانها بنگر، چگونه آنها را برداشته به هم پیوند می‌دهیم؛ سپس گوشت بر آن می‌پوشانیم.» پس هنگامی که [چگونگی زنده ساختن مرده] برای او آشکار شد، گفت: «[اکنون] می‌دانم که خداوند بر هر چیزی تواناست»... در این آیه داستان پیغمبر که مدت صد سال از دنیا رفته نقل می‌شود. در این مدت نه از بدن خود و نه از مرکبش خبر دارد و از مدت موت خود نیز بی‌اطلاع است؛ از این رو حضرت عزیر حتی با مقام نبوت از چنین حیاتی برخوردار نیست، چه برسد به دیگران که چنین جایگاهی را ندارند.

نقد و بررسی

در بررسی این شبهه، با توجه به قرآینی، مشخص می‌شود، این جریان، جریانی خاص است و قابل تعمیم به دیگران نیست. این قرائن عبارت است از: حضرت عزیر پس از مرگ دوباره به دنیا بازمی‌گردد، درحالی‌که در دیگر مرگ‌ها چنین جریانی وجود ندارد. افزون بر آنکه در خود آیه هم اشاره شده است که این جریان به منظور آیت و نشانه‌ای برای مردم است که این ویژگی در دیگر مرگ‌ها وجود ندارد. قرینه سوم آنکه در همین جریان خوراکی و نوشیدنی آن حضرت با گذشت صد سال، سالم باقی مانده است که این هم نشانه و معجزه‌ای دیگر است؛ بنابراین این جریان خاص است و نمی‌توان احکام آن را به دیگران تعمیم داد و استناد به یک مورد خاص و جزئی، زمانی کارایی دارد که ما ادعایی کلی مبنی بر ارتباط با همه مردگان و آگاهی تمامی آنان از امور دنیا داشته باشیم، درحالی‌که شیعه چنین ادعایی ندارد؛ برخلاف ادعای برقهی که کلی است و با ارائه مثال نقض که در عنوانهای پیشین ارائه کردیم باطل می‌شود؛ بر این اساس، از این آیه نیز نمی‌توان نفی حیات برزخی را نتیجه گرفت.

نتیجه‌گیری

بن‌مایه و اساس بسیاری از شبهات منکرانِ توسل، استغاثه و زیارت، بر نفی حیات برزخی بازمی‌گردد که در این نوشتار با بهره‌گیری از آموزه‌های قرآنی نقادی شد. آیات اثبات‌کننده شامل آیه عذاب آل‌فرعون، تنعم شهیدان در برزخ، آرزوی کافران و معصیت‌کاران به بازگشت به دنیا، گفت‌وگوی مؤمن آل‌یاسین، ورود در عذاب پس از غرق شدن، درود و سلام بر پیامبران که نحوه استدلال به آن در این نوشتار بیان شد.

ازسوی‌دیگر، ادله قرآنی برقهی از جمله نشنیدن صدای مردگان بررسی شد که مقصود از سخن رساندن یا نرساندن صدا به مرده‌ها نیست، بلکه صحبت از گوش دل و مرده‌دل و کوردل است؛ همچنین جریان عزیر، واقعه‌ای خاص بوده که قابل تعمیم به دیگران نیست و هیچ ارتباطی با حیات برزخی ندارد.



فهرست منابع

قرآن کریم

۱. ابن بابویه، شیخ صدوق محمد بن علی، **الأمالی**، تهران، کتابچی، ۱۳۷۶ ش.
۲. ابن کثیر، اسماعیل بن عمر، **تفسیر القرآن العظیم**، دارالکتب العلمیة، بیروت، ۱۴۱۹ ق.
۳. اسدی، علی محمد، **حیات پس از مرگ: تحقیقی در حیات برزخی**، بوستان کتاب، قم، ۱۳۹۰ ش.
۴. آلوسی، سید محمود، **روح المعانی فی تفسیر القرآن الکریم**، دارالکتب العلمیة، بیروت، ۱۴۱۵ ق.
۵. آمدی، علی بن محمد، **ابکار الافکار فی اصول الدین**، دارالکتب و الوثائق القومیة، القاهرة، ۱۴۲۳ ق.
۶. امینی، عبدالمؤمن؛ جلالی، سید لطف الله؛ فرمانیان، مهدی و نواب، سید ابوالحسن، «**بررسی حیات برزخی و سماع موتی**، از دیدگاه ماتریدیان و سلفیان»، پژوهشنامه مذاهب اسلامی، پاییز و زمستان ۱۴۰۰، شماره ۱۶.
۷. الأنصاری القرطبی، ابو عبدالله محمد بن أحمد، **الجامع لأحكام القرآن**، دارالشعب، القاهرة، بی تا.
۸. بحرانی، سید هاشم بن سلیمان، **البرهان فی تفسیر القرآن**، قم، مؤسسه بعثه، ۱۳۷۴ ش.
۹. بخاری، محمد بن اسماعیل، **صحیح البخاری**، دارالکتب العلمیه، بیروت، بی تا.
۱۰. برقی، ابوالفضل، **تابشی از قرآن**، بی تا، بی جا.
۱۱. تفتازانی، سعدالدین، **شرح المقاصد**، قم، الشریف رضی، ۱۴۰۹ ق.
۱۲. ثعلبی نیشابوری، ابواسحاق احمد بن ابراهیم، **الکشف و البیان عن تفسیر القرآن**، تحقیق: ابو محمد بن عاشور، دار إحياء التراث العربی، بیروت، ۱۴۲۲ ق.
۱۳. خزعلی، مرضیه و گمارودی، سید مرتضی، «**حیات برزخی از دیدگاه آیات و روایات**»، مطالعات تفسیری، ۱۳۹۰، ش ۷.

۱۴. زمخشری محمود، **الكشاف عن حقائق غوامض التنزيل**، دارالكتاب العربي، بيروت، ۱۴۰۷ق.
۱۵. سبحانی، جعفر، **الحياة البرزخية**، مؤسسة الامام الصادق عليه السلام، قم، بی‌تا.
۱۶. سبحانی، جعفر، **آئین وها بیت**، مؤسسة النشر الاسلامی، جامعه مدرسین، قم، بی‌تا.
۱۷. طباطبائی، محمدحسین، **المیزان فی تفسیر القرآن**، پنجم، دفتر انتشارات اسلامی، قم، ۱۴۱۷ق.
۱۸. طبرسی، فضل بن حسن، **مجمع البیان فی تفسیر القرآن**، تحقیق: محمدجواد بلاغی، ناصر خسرو، تهران، ۱۳۷۲ش.
۱۹. طبری، ابوجعفر محمدبن جریر، **جامع البیان فی تفسیر القرآن**، دارالمعرفة، بيروت، ۱۴۱۲ق.
۲۰. طوسی، محمدبن الحسن، **تهذیب الأحکام** (تحقیق خراسان)، دارالکتب الإسلامية، تهران، ۱۴۰۷ق.
۲۱. طوسی، محمدبن حسن، **التبیان فی تفسیر القرآن**، بيروت، دارالاحیاء التراث العربی، اول، بی‌تا.
۲۲. علوی‌نیا، نسرین، با زیار، سیده مریم، «حیات برزخی در قرآن با تأکید بر دیدگاه وها بیت و نقد آن»، مطالعات آینده‌پژوهی و سیاست‌گذاری، تابستان ۱۴۰۰، دوره هفتم، شماره ۲۳.
۲۳. فخر رازی، محمدبن عمر، **تفسیر الکبیر**، بيروت، دار احیاء التراث العربی، ۱۴۱۵ق.
۲۴. فیاضی، طاهره، «نقد و بررسی حیات برزخی از منظر وها بیت بر اساس منابع اهل سنت»، کلام حکمت، پاییز و زمستان ۱۳۹۹، شماره ۶.
۲۵. فیروزی، محمدجواد، «حیات برزخی در قرآن و روایات»، زلال وحی، بهار و تابستان ۱۳۹۵، شماره ۲۵.
۲۶. فیض‌کاشانی، محمدبن شاه مرتضی، **تفسیر الصافی**، مکتبه الصدر، تهران، ۱۴۱۵ق.
۲۷. قمی مشهدي، محمدبن محمدرضا، **تفسیر کنز الدقائق و بحر الغرائب**، وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، تهران، ۱۳۶۸ش.

۲۸. قمی، علی بن ابراهیم، تفسیر القمی، دارالکتاب، قم، ۱۴۰۴ق.
۲۹. کلینی، محمد بن یعقوب، الکافی، دارالکتب الاسلامیة، تهران، ۱۴۰۷ق.
۳۰. مجلسی، محمدباقر، بحار الأنوار الجامعة لدرر الأخبار الائمة، دار احیاء التراث العربی، بیروت، ۱۴۰۳ق.
۳۱. مجلسی، محمدباقر، مرآة العقول فی شرح اخبار آل الرسول، تحقیق: رسولی محلاتی، تهران، دارالکتب الاسلامیه، ۱۴۰۴ق.
۳۲. مکارم شیرازی، ناصر، الأمثل فی تفسیر کتاب الله المنزل، مدرسه امام علی بن ابی طالب، قم، ۱۴۲۱ق.
۳۳. مکارم شیرازی، ناصر، تفسیر فونه، دارالکتب الاسلامیة، تهران، ۱۳۷۴ش.
۳۴. موحدی، عبدالعلی، حیات برزخی، مؤسسه فرهنگی امامت اهل بیت علیه السلام، قم، ۱۳۹۵ش.



تبیین شکل‌گیری روحانیت از صدر اسلام و چگونگی مواجهه با حکومت‌ها

امیرعلی حسنلو*

چکیده

یکی از نهادهای مهم دینی، روحانیت است. برخی می‌گویند روحانیت نهادی است در ایران که صفویه آن را برای توجیه‌گری و پشتوانه قدرت و حکومت خود و مشروعیت دادن به حکومت خود در مقابل حکومت عثمانی اهل سنت به وجود آوردند.

در این شبهه سعی شده مرجعیت دینی شیعه و روحانیت که اصالت آن به حکومت‌ها و دولت‌ها از جمله دولت صفویه منتسب شود؛ این مقاله با بررسی مستند منابع تاریخی و روایی و آیات قرآنی این شبهه را به روش توصیفی تحلیلی و مطالعه کتابخانه‌ای پاسخ داده است؛ درحالی‌که روحانیت و فقاہت کاملاً براساس ساختار دین و برگرفته از قرآن و سیره پیامبر ﷺ و دیدگاه فقها شکل گرفته و براساس تکلیف محوری و تبلیغ دین تکون یافته است؛ بر اساس یافته‌های مقاله نه تنها روحانیت وابسته به قدرت‌ها و دولت‌ها نبوده است بلکه روحانیت در مقابل قدرت‌ها و حکومت‌هایی که در ستیز با دین اقدامی داشته‌اند، ایستاده و با آنان مبارزه کرده و در این راه از نثار جان خود نیز دریغ نداشته‌اند.

واژگان کلیدی: مرجعیت، روحانیت، عالمان دین، حکومت‌ها، صفویان، درباری، پشتوانه نظری.

*. مدرس حوزه و دانشجوی دکتری دانشگاه تربیت مدرس و مذاهب اسلامی hasanloo 1349@yahoo.com

مقدمه

یکی از روش‌های مخدوش کردن اصالت تشیع و روحانیت و نهاد علمای دین انتساب آن به حکومت‌ها و اشخاص است، چنانکه مذهب تشیع را به صفویه نسبت داده‌اند که پاسخ آن در شماره‌های پیشین نوشته شد؛ اخیراً برخی قلم‌به‌دستان وابسته به استبداد و استعمار در راستای اهداف استعمارگرانی همچون انگلیس، آمریکا و صهیونیسم، دست به قلم شده، مطالبی را علیه نهاد روحانیت - که پیش‌تاز در جهاد و حفظ دین و مبارزه با استعمار و سلطه بیگانگان بیگانگان بر ملل و امت اسلامی و میهن هستند - نوشته‌اند تا ضمن ایجاد انحراف فکری، نهادهایی را که در پیروزی و استمرار انقلاب اسلامی نقش داشته‌اند به حکومت‌ها، درباری، وابسته به شاهان و برساخته شده توسط شاهان و قدرتها معرفی می‌کنند؛ درحالی‌که اصالت و ریشه روحانیت و فقاہت کاملاً براساس ساختار دین و برگرفته از قرآن و سیره پیامبر ﷺ و تربیت شده نهاد امامت می‌باشند.

الف) پیشینه و اصالت و رسالت علمای دین

هر دین و آیینی برای خود مبلغی دارد که با عناوین ویژه‌ای از آنان یاد می‌شود. در جامعه ما از نهاد دینی شیعه با تعبیری همچون علمای دینی‌ای هستند که رسالتشان فراگیری و آموزش علوم دینی و تبلیغ دین و معارف اسلام است، یاد می‌شود.

بی‌تردید روحانیت ریشه و منشأ خود را از قرآن و عصر- نبوت و امامت گرفته است. اقتضای آموزه‌های دینی روحانیت را پدید آورده است، نه چیز دیگر. ذات دین بر این استوار است که همواره قشر و نهادی برای تبیین این احکام تخصص داشته باشند و آن را به عموم مردم یاد دهند؛ دقیق‌ترین متنی که این رسالت را ابلاغ می‌کند و شکل‌گیری نهاد روحانیت را ضروری می‌داند، این آیه کریمه هست «وَمَا كَانَ الْمُؤْمِنُونَ لِيَنْفِرُوا كَافَّةً فَلَوْلَا نَفَرَ مِنْ كُلِّ فِرْقَةٍ مِنْهُمْ طَائِفَةٌ لِيَتَفَقَّهُوا فِي الدِّينِ وَلِيُنذِرُوا قَوْمَهُمْ إِذَا رَجَعُوا إِلَيْهِمْ لَعَلَّهُمْ يَحْذَرُونَ (توبه/ ۱۲۲)». نیاز نیست همه مؤمنان برای آموزش دین به‌سوی پیامبر بروند بلکه از هر گروه فردی می‌رود دین را می‌آموزد و فهم دین پیدا می‌کند و فقیه در دین می‌شود و برمی‌گردد احکام دین را به دیگران نیز آموزش می‌دهد و آنان را از امور دین و قیامت و... آگاه می‌کند.

ب) اصالت و هویت نهاد روحانیت در قرآن

روحانیت در اسلام به معنی آراسته بودن به فضیلت علم و تقوا و مجهز بودن برای انجام یک سلسله وظایف اجتماعی، دینی و واجبات کفایی است، بی‌آنکه علم و تقوا سرمایه دنیاطلبی شود (طباطبائی و زنجانی، ۱۳۴۱، ص ۱۱۴). در قرآن ارزش و جایگاه علم و عالمان جلوه بیشتری می‌کند. (علق / ۵-۱). به چند نمونه از آیات که به مقام علم و در واقع حاملان علم تصریح دارد اشاره می‌شود:

۱. صاحبان دانش به پیروی سزاوارترند (مریم/ ۴۳)؛

۲. عالمان، شایسته درک آیات و اسرار الهی‌اند (روم/ ۲۲-۳۰ و عنکبوت/ ۲۹-۴۳)؛

۳. عالمان به آیات الهی ایمان دارند (آل عمران/ ۲-۷)؛

۴. عالمان به توحید و یگانگی خداوند شهادت می‌دهند (آل عمران/ ۱۸)؛

۵. عالمان در درک حقایق و هدایت به سوی خدا، پیشرو هستند (سبأ/ ۶)؛

۶. عالمان دارای منزلت، درجه و رتبه بالا هستند (مجادله / ۱۱)؛

۷. عالمان اهل خشیت و خدا ترس‌اند (فاطر/ ۲۸)

۸. عالمان برتر هستند (زمر/ ۹)

۹. علما در برابر قرآن فروتن و تسلیم هستند (حج/ ۵۴).

ج) منشأ و اصالت عالمان دین در منابع روایی

در منابع دینی و سخنان معصومان نیز بر جایگاه و رسالت عالمان دین تأکید بسیاری شده است. در برخی از این روایات از دین‌شناسان و عالمان دین به‌عنوان وارثان پیامبران و... یاد شده است (الاحسائی، ۱۴۰۳ق. ج ۴، ص ۶۰؛ کلینی، ۱۴۲۹ق. ج ۱، ص ۳۲). عالمانی که تداوم‌بخش نهضت انبیا و دین الهی در گرو تلاش آنان باقی است. از نگاه پیامبر ﷺ عالمان دین، جانشینان آن حضرت‌اند؛ عالمانی که حدیث و سنت آن حضرت را به دیگران می‌آموزند (عاملی، ۱۴۰۹ق. ج ۲۷، ص ۱۳۹). در روایت دیگر حضرت عالمان دین را امنای خدا معرفی کرده است (مجلسی، ۱۴۰۴ق. ج ۲، ص ۳۶).

۱. علما امینان امت رسول اکرم ﷺ هستند؛ پیامبر ﷺ فرمود: دانشمندان امنای امت

من هستند (دیلمی، ۱۴۰۶ق. ج ۳، ص ۷۶).

۲. علما صاحبان تاج‌های نورانی در روز قیامت هستند (طبرسی، ۱۴۱۳، ج ۳، ص ۷).

۳. علما بعد از پیامبران، شفاعت‌کنندگان روز جزا هستند (مجلسی، ۱۴۰۴ق، ج ۲، ص ۱۵؛ شیخ صدوق ۱۴۰۳، ج ۱، ص ۱۵۶؛ حمیری، ۱۴۱۳، ص ۳۱).
۴. عالمان حاکم و سرپرست مردمانند (آمدی، ۱۴۱۳، ص ۵۰۷).
۵. عالمان در تاریخ جاودانه‌اند (مجلسی، ۱۴۰۴ق، ج ۱، ص ۱۸۹).
۶. عالمان میراث‌دار پیامبر اسلام‌اند (دیلمی، ۱۴۰۶ق، ج ۱، ص ۱۹۴؛ کلینی، ۱۳۶۵، ج ۱، ص ۳۲؛ شهید ثانی، ۱۴۰۹، ص ۴۳۰).
۷. فقها زمان‌شناس و خودشناس هستند (کلینی، ۱۳۶۵، ج ۱، ص ۴۹؛ مجلسی، ۱۴۰۴ق، ج ۲، ص ۴۶).
۸. علما بر پادشاهان حکمرانند (مجلسی، ۱۴۰۴ق، ج ۱، ص ۱۸۲).
۹. عالمان و فقها دژهای مستحکم اسلام‌اند (کلینی، ۱۳۶۵، ج ۱، ص ۳۸؛ عاملی، ۱۴۰۹ق، ج ۳، ص ۲۸۳؛ مجلسی، ۱۴۰۴ق، ج ۲۹، ص ۲۴۱).
- بنابراین، بی‌تردید پیشینه فقاہت و مرجعیت روحانیون و رسالتشان، هرچند به این پیچیدگی، به عصر-نبوی برمی‌گردد که رسول خدا ﷺ، برخی اصحاب را برای آموزش، تدریس و تبلیغ دین به سرزمین‌های اطراف حجاز اعزام کردند (یعقوبی، بی‌تا، ج ۲، ص ۳۸؛ ابن‌سعد، ۱۴۱۸، ج ۴، ص ۱۷۹-۱۸۰).
- امیرمؤمنان علیه السلام به قثم بن عباس، کارگزار خود در مکه، همین رسالت را یعنی برگزاری جلسات عمومی با مردم، پاسخ دادن به سؤالات شرعی، آموزش احکام به کسانی که نمی‌دانند و برگزاری جلسات بحث و مناظره را متذکر شدند (صبحی‌الصالح، ۱۴۱۰ق، ص ۴۵۷: من کتاب له ع إلى قثم بن العباس و هو عامله علی مکه ... أَمَا بَعْدُ فَأَقِمِ لِلنَّاسِ الْحَجَّ وَ دَكِّرْهُمْ بِأَيَّامِ اللَّهِ وَ اجْلِسْ لَهُمُ الْعَصْرَيْنِ فَأَقْتِ الْمُسْتَفْتِيَّ وَ عَلِّمِ الْجَاهِلَ).
- همچنین امام باقر علیه السلام به ابان بن تغلب فرمودند: «قال له أبو جعفر عليه السلام: اجلس في مسجد المدينة و أفت الناس، فإني أحب أن يرى في شيعتي مثلك» «در مسجد مدینه بنشین و برای مردم فتوا بده؛ زیرا من دوست دارم، مانند تو در بین شیعیان، دیده شوند» (طوسی، ۱۴۰۹، ص ۱۰).
- آنگاه که امام صادق علیه السلام از پاسخگویی معاذبن مسلم به سؤالات دینی در مسجد جامع

آگاه شدند، فرمودند: «به همین روش عمل کن؛ زیرا من هم همین‌گونه عمل می‌کنم» (طوسی، ۱۴۰۹، ص ۲۵۳)؛ همچنین، در حدیثی دیگر از آن حضرت سؤال شد: «بارها شده که احتیاج داشتیم، از برخی از مسائل سؤال کنیم؛ از چه کسی- بپرسیم؟ فرمود: بر تو باد به اسدی؛ یعنی ابوبصیر» (طوسی، ۱۴۰۹، ص ۱۰).

همچنین علی بن مسیب از امام رضا علیه السلام پرسید: «فاصله بین من و شما بسیار دور است؛ نمی‌توانم همیشه خدمتتان برسم؛ از چه کسی- مسائل و احکام دینم را فراگیرم؟» امام علیه السلام فرمودند: «از زکریابن آدم قمی که مورد اعتماد دین و دنیا است» (مفید، ۱۴۱۳، ق، ص ۸۷)؛ همچنین در حدیثی دیگر به آن حضرت عرض شد: «من همیشه به شما دسترسی ندارم؛ احکام و دستورهای دینی را از چه کسی فراگیرم؟» امام علیه السلام فرمود: «از یونس بن عبدالرحمن بپرس» (الکشی، ۱۴۰۹، ق، ص ۴۴۷؛ کلینی، ۱۴۲۹، ق، ج ۲، ص ۱۲۶).

امام هادی و امام حسن عسکری علیهما السلام هم، این رسالت تبلیغ و بیان مسائل دینی را به عثمان بن سعید عمری حواله دادند (کلینی، ۱۴۲۹، ق، ج ۲، ص ۱۲۶).

بنابراین بی‌تردید نهاد روحانیت و مرجعیت را می‌توان همان نهاد اصیل و وکالتی دانست که در زمان امام صادق علیه السلام (جاسم، ۱۳۸۵، ص ۱۳۴؛ جباری، ۱۳۸۲، ج ۱، ص ۴۷ و ۱۷۱) یا امام کاظم علیه السلام (مدرسی طباطبائی، ۱۳۷۴، ص ۱۵ و ۲۹)، پدید آمد؛ از آنجا که مناطق شیعه‌نشین گسترش نسبی پیدا کرده بود، ناچار افرادی صالح، زیر نظر امام علیه السلام، جهت جمع‌آوری وجوهات شرعی و پاسخگویی به مسائل دینی، به مناطق شیعه‌نشین اعزام می‌شدند؛ این نهاد، تا امام عصر علیه‌السلام و نواب خاص آن حضرت، ادامه داشت (طوسی، الغیبة، ۱۴۱۱، ق، ص ۳۶۹ و ۳۷۲). ایجاد و حفظ چنین نهادی (وکالت)، سبب احیای شیعیان، در عرصه حیات فرهنگی و اجتماعی، موجب گسترش آموزه‌های تشیع، در قالب حدیث و کلام، به تمامی جوامع کوچک و پراکنده شیعی، و نیز کنترل و دفع افکار انحرافی از آنان، می‌شد (جعفریان، ۱۳۸۱، ص ۵۵۰-۵۵۴). همین نهاد وکالت از بن‌مایه‌های نهاد مرجعیت بود که در دوره امامت بنیان آن توسط امام هادی و امام عسکری علیهما السلام و سرانجام امام زمان علیه السلام نهاد شد (حسنلو، ۱۳۹۹، ص ۴۷). سرانجام اینکه امام زمان علیه السلام هم، این‌گونه، در زمان غیبت، رجوع به کارشناسان دین را واجب فرمودند: «در پیشامدهایی که رخ

می‌دهد، به روایان احادیث ما مراجعه کنید، که آنان، حجت من بر شما و من حجت خدا بر ایشان هستم» (صدوق، ۱۳۹۵ق، ج ۲، ص ۴۸۴؛ راوندی، ۱۴۰۹ ق، ج ۳، ص ۱۱۱۴)؛ «و أما الحوادث الواقعة فارجعوا فيها إلى رواة حديثنا فإنهم حجتي عليكم و أنا حجة الله عليهم»؛ زیرا دین، هم تعطیل‌بردار نیست و هم نیاز به متخصص و کارشناس دارد.

با توجه به این تأکیدها که در منابع دینی اصیل اسلامی آمده است، روحانیت تنها نهاد اجتماعی است که خداوند متعال دستور به عضویت، در آن را صادر فرموده: «وَمَا كَانَ الْمُؤْمِنُونَ لِيَنْفِرُوا كَافَّةً فَلَوْلَا نَفَرَ مِنْ كُلِّ فِرْقَةٍ مِنْهُمْ طَائِفَةٌ لِيَتَفَقَّهُوا فِي الدِّينِ وَ لِيُنذِرُوا قَوْمَهُمْ إِذَا رَجَعُوا إِلَيْهِمْ لَعَلَّهُمْ يَحْذَرُونَ (توبه/ ۱۲۲)». شایسته نیست مؤمنان همگی (به‌سوی میدان جهاد) کوچ کنند؛ چرا از هر گروهی از آنان، طایفه‌ای کوچ نمی‌کند (و طایفه‌ای در مدینه بماند)، تا در دین (و معارف و احکام اسلام) آگاهی یابند و به هنگام بازگشت، به‌سوی قوم خود، آنها را بیم دهند؟! شاید (از مخالفت فرمان پروردگار) بترسند، و خودداری کنند».

نیز از احادیث ارائه شده، مشخص می‌شود، اجتهادی و مرجعیتی که در اصطلاح، به معنی به‌دست آوردن احکام اسلامی از قرآن و سنت است، بنابر نظر برخی محققان، بنیادهای همه علوم از جمله علم اصول، به عصر ائمه اطهار علیهم‌السلام، می‌رسد (امین، ۱۴۰۳ق، ج ۱، ص ۱۳۷) و نیز تقلید و پیروی مردم از کارشناس دین و مرجع تقلید، البته یک امر عقلی است، هم، به عصر ائمه اطهار علیهم‌السلام برمی‌گردد؛ که علاوه بر درخواست مردم، امامان علیهم‌السلام نیز، مردم را به علما دین، هدایت می‌فرمودند؛ و این سنت و سیره، تا امروز، برقرار است؛ بنابراین روحانیت شیعه همواره در طول تاریخ وجودشان مایه حفظ دین و از جایگاه والا و ارزشمندی برخوردار بوده و نزد مردم جایگاه و اعتبار فراوان داشته‌اند؛ چرا که علما، علم و دانش را برای خدا و در راه خدمت به بندگان خدا طلب می‌کنند، خداوند نیز عزت و جایگاه ارزنده‌ای به آنان ارزانی داشته است «...وَلِلَّهِ الْعِزَّةُ وَلِرَسُولِهِ وَلِلْمُؤْمِنِينَ...» (منافقون/ ۸).

دوره غیبت کبری، برای روحانیت شیعه آغاز راه جدی بود و تأثیر مهمی بر گسترش اختیارات و وظایف علما و فقها داشت؛ بدون پشتوانه قدرت‌ها و مستقل از همه نهادهای قدرت. در واقع با آغاز غیبت کبری و عدم دسترسی به امام معصوم علیه‌السلام و نایبان خاص ایشان، جایگاه و موقعیت روحانیت جلوه بیشتری می‌نماید و از این‌رو نقش و رسالت آنان در

جامعه اسلامی سنگین‌تر و آشکارتر می‌شود.

روحانیت بعد از غیبت کبری با توجه به جایگاهی که در جامعه شیعی داشتند، توانستند موجبات وحدت جامعه شیعیان را بر محور اعتقاد به امامت امام غایب فراهم آورند و بدین ترتیب از انشعاب امامیه به فرقه‌های مختلف جلوگیری کنند. در حقیقت در عصر غیبت روحانیت مرجعیت فراگیری داشته و این جایگاه همیشه تأثیرگذار بوده است. گرچه می‌توان به جایگاه روحانیت از زوایای مختلف نگریست و آن را تبیین کرد، اما در اینجا جایگاه روحانیت و پیشینه آن در ایران را به لحاظ علمی و فرهنگی، سیاسی و اجتماعی به‌طور فشرده و اشاره‌وار مورد بررسی قرار می‌گیرد:

الف) جایگاه علمی و فرهنگی

پیشینه چنین جایگاهی برای روحانیت به دوره معصومان برمی‌گردد؛ در حقیقت امامان علیهم‌السلام توانستند مقدمات و زمینه جایگاه علمی و فرهنگی را برای عالمان دوره فراهم کنند، معصومان علیهم‌السلام در این راستا عالمان را تشویق می‌کردند تا در میان مردم حضور پیدا کرده و به نیازهای علمی و دینی آنان پاسخ دهند. همان‌گونه که امام صادق علیه‌السلام یکی از شاگردان خود به نام «عبدالرحمن بن حجاج» را که از دانشمندان علم کلام بود، تشویق به حضور در میان مردم کرده و می‌فرماید: «ای عبدالرحمن با مردم بغداد بحث و گفت‌وگو کن؛ زیرا دوست دارم در میان شخصیت‌های بزرگ شیعه امثال تو وجود داشته باشند (خوئی، ۱۴۰۳ق، ج ۴، ص ۷۶).

و نیز وقتی که فردی به نام «علی بن مسیب» به امام رضا علیه‌السلام عرض کرد: «از چه کسی مسائل دینی‌ام را اخذ کنم»، آن حضرت فرمود: «از زکریابن آدم اخذ کن که در امور دینی و دنیوی مورد اعتماد است» (کشی، ۱۳۴۸ ق، ص ۵۹۵).

برای پی بردن به ارزش و اعتبار این جایگاه کافی است ما این سلسله از علمای اسلام و نیز تمام آثار و خدمات به‌جای مانده از ایشان را از صفحه تاریخ اسلام حذف کنیم. روشن است که با خلأ عظیم فکری و فرهنگی روبه‌رو خواهیم شد. مجاهدت‌های شیخ مفید در مقابل دشمنان سرسخت اهل‌بیت و نیز مرزبندی مکتب اهل‌بیت، (آیت‌الله العظمی خامنه‌ای، ۱۳۷۲/۰۱/۲۵) مبارزات شهید اول و شهید ثانی و آزار و شکنجه‌هایی که آنان



متحمل شدند، خدمات خواجه نصیرالدین طوسی و تلاش‌های طاقت‌فرسای علامه‌حلی و حضورش در دربار ایلخانان و دفاع از ماهیت شیعه و تألیفات گران‌سنگ همه‌علمای که هر یک از این تألیفات در جای خود یک خلأ اساسی و شبهه‌گسترده را از دامن شیعه زدوده و تشیع را که می‌رفت در عرصه تاریخ به نابودی کشیده شود، نجات داده است.

ب) پیشینه نهاد روحانیت شیعی، در ایران

شبهه‌گر مدعی است که روحانیت در ایران در عهد صفویه بر ساخته شد و صفویان از برخی مثل محقق کرکی دعوت کردند تا در ایران روحانیت ساخته شود؛ برای پشتیبانی تئوری توجیه حاکمیت صفویه و انتساب آن به دین، درحالی‌که پیشینه رسالت روحانیت شیعی در ایران امروزی، به سال‌های صدر اسلام و دوران حضور ائمه اطهار علیهم‌السلام برمی‌گردد، که بسیاری از شاگردان و اصحاب ائمه ایرانی‌تبار بودند و شکل‌گیری علمای دین در ایران بدون تردید برمی‌گردد به عصر حضور ائمه علیهم‌السلام اگر به منابع رجالی کهن مراجعه شود نام‌هایی که با پسوندی همانند القمی و الرازی، وطوسی و قزوینی و الزنجانی از مشایخ صدوق (خوئی، ۱۴۰۳ق، ج ۱۷، ص ۳۱۸؛ جعفریان، ۱۳۸۰، ص ۱۶۸-۳۰۷) و... همه حاکی از این حقیقت دارد که از هر نقطه ایران افرادی در محضر ائمه علیهم‌السلام علم‌آموزی کرده و در سلک علمای دین تربیت شده بودند و رسالت روحانیت را برعهده داشتند؛ برخی از آنان گاه چنان برجسته بودند که علمای بزرگ رجال از آنان، با تعبیر «شیخ‌القمیین»، یاد شده‌اند (نجاشی، همان)؛ بنابراین به یقین جمعی از یاران ائمه اطهار علیهم‌السلام در کسوت علمای دین از ایرانیان بودند؛ افزون بر اینکه علما و روحانیت اهل سنت و بزرگان فقها و مذاهب و صاحبان آثار همه ایرانی بودند، افرادی چون ابوعبدالله محمدبن یزیدبن ماجه قزوینی ربعی، مشهور به ابن‌ماجه، اهل قزوین (دائرةالمعارف مؤلفان اسلامی، ۱۳۸۹، ج ۱، ص ۷۲۸) صاحبان کتب اربعه شیخ کلینی (۳۲۹ق)، شیخ صدوق (۳۸۱ق) و شیخ طوسی (۴۶۰ق)، ایرانی بودند و همه در کسوت روحانیت که چند هزار سال قبل از صفویه به شئون روحانیت و در کسوت علما به مردم ایران خدمات دینی داشتند و از ساحت دین دفاع می‌کردند و در عصر خود تأثیرات علمی فراوان در فرهنگ و تمدن ایرانی داشتند و مکتب‌های علمی ایرانی را تأسی کرده‌اند مثل مکتب قم و مکتب ری و مکتب خراسان و مکاتب علمی دیگر که در مکتب‌های علمی دیگر مناطق اسلامی مؤثر بودند

و بعدها در تأسیس و تکون مکاتب نجف و حله تأثیر داشتند و مکتب علمی اصفهان که بعدها تأسیس شده است بیشتر از این مکاتب علمی و تمدنی تأثیر پذیرفته و براساس این بنیانه‌ها شکل گرفته است؛

پس از عصر کلینی و صدوق، با پدید آمدن مکتب‌های علمی که این بزرگان در تشکیل این مکاتب مؤثر بلکه مؤسس بودند، فرصت مناسب برای عالمان شیعی در راه حضور بیشتر و فعال کردن مکتب‌های علمی و تمدنی و ایرانی عرصه‌های اجتماعی و علمی پیش آمد؛ با توجه به نیازهای شیعیان، به‌طور طبیعی و به مرور زمان، یک شبکه ارتباطی، تحت مرکزیت واحدی پدید آمد، تا اعضای آن، بتوانند نیازهای فردی و اجتماعی‌شان را از این راه تأمین کنند.

این شبکه ارتباطی «سازمان روحانیت یا وکالت شیعه» نامیده شد؛ درعین حال، می‌توان آغاز فعالیت‌ها را به صورت سازمانی و شکل‌یافته‌تر، یک حرکت جدی و واکنش اجتماعی در برابر شرایط و ساختار فرهنگی آن زمان دانست که محدثان و عالمان دینی انجام دادند؛ این حرکت، در قرن چهارم هجری ریشه دارد که با توجه به ساختار فرهنگی جامعه و آرایش مذاهب در آن عصر، زمینه‌های اولیه‌اش با تلاش‌های علمی و مذهبی افرادی چون کلینی و صدوق و بعدها شهید اول و ثانی و دیگر فقهای مطرح پدید آمد، اما شکل‌گیری و پایه‌ریزی اساسی آن را به‌صورت مشخص‌تر، از زمان حضور شیخ مفید در مجامع علمی و مراکز آموزشی، باید جست‌وجو کرد (اخلاقی، ۱۳۸۴، ص ۸۴). بعدها در قرن ششم، عبدالجلیل قزوینی رازی، از وجود مدارس و فقها و متکلمان در قم (قزوینی رازی، ۱۳۵۸، ص ۹۵) و نیز از وجود مدارس مهم دینی در ری، از جمله مدرسه خواجه عبدالجبار مفید که چهارصد مرد فقیه و متکلم در آن مدرسه، درس شریعت آموختند قزوینی رازی، ۱۳۵۸، ص ۳۴) و مدرسه خواجه امام رشید رازی به دروازه جاروب‌بندان که زیادتر از دویست دانشمند در وی درس اصول دین و اصول فقه و علم شریعت خواندند، یاد کرده است (قزوینی رازی، ۱۳۵۸، ص ۳۶).

دانشمندان و متکلمان بزرگی چون شیخ صدوق و شیخ طوسی و خواجه طوسی که در شمار علمای بزرگ شیعه هستند همه سال‌ها قبل از صفویه از اساتید و مؤسسان حوزه‌های دینی و کانون‌های علمی بزرگ در نجف و مناطق دیگر ممالک اسلامی بودند؛ شیخ طوسی مؤسس حوزه نجف هزاران شاگرد تربیت کرد و بیشتر حوزه‌های شیعه از حله و سامرا و

کوفه و بغداد تا جبل‌عامل و شامات شاگردان او منتشر شده و عالمان زیادی پرورش دادند و حوزه‌هایی تأسیس کردند؛ علامه حلی از شاگردان خواجه طوسی بود که خود منشأ کانون‌های فکری و علمی بزرگ بوده است (سید کباری، ۱۳۷۸، ص ۲۷۸-۳۶۴).

اما درباره حوزه علمیه اصفهان هم، برخی، آغاز فعالیت‌های علمی شیعیان در اصفهان را اواخر قرن چهارم می‌دانند که علاءالدین کاکویه، مدرسه‌ای با نام مدرسه علائی، برای ابن سینا تأسیس کرد؛ اما شکل‌گیری رسمی حوزه علمیه در این شهر، پس از رسمی شدن مذهب تشیع، در دوره صفویه در ایران، و به‌ویژه انتقال پایتخت به آنجا بوده است (حداد عادل، معینی، ۱۳۸۹، ج ۱۴، ص ۴۰۷-۴۲۰)؛ بنابراین تا پیدایش صفویه ده‌ها مرکز علمی و هزاران نفر از ایرانیان در کسوت روحانیت در سراسر ایران و ممالک اسلامی به‌عنوان کانون‌های علمی تربیت طلاب و دانشمندان وجود داشت که فعال بودند و هزاران عالم دینی و روحانی در عرصه فرهنگی و تمدنی جهان اسلام به‌ویژه ایران فعال و اثرگذار بودند؛ قبل از تشکیل دولت صفویه قیام‌هایی علیه ظلم به رهبری روحانیت در ایران وقوع یافته بود که نهال روحانیت شیعه بودند؛ قیامی بزرگی همچون قیام سرداران علیه مغولان و ظلم‌گستری آنان، رهبران سرمداری از علما و مرجعیت شیعه شهید اول (زین‌الدین جبل‌آملی) که در این زمان در جبل‌آمل و شامات حضور داشت کسب تکلیف و فتوای فقهی درخواست کردند (امین، ۱۴۰۳، ج ۷، ص ۱۵۳). در دوره استیلای مغول بر تمام ممالک اسلامی خواجه نصیر طوسی و شاگردانش با همان جایگاه مرجعیت دینی توانستند افسار ویرانگرانه مغولان را کنترل کرده و در اختیار بگیرند و با همین مرجعیت دینی و نفوذ آنان را رام کردند و در راه تمدن‌سازی به‌کار بستند؛ خواجه طوسی در مراغه با استفاده از گرایش مغولان به نجوم رصدخانه بزرگ مراغه را راه‌اندازی و تأسیس کرد و علامه حلی با توجه به روزنه‌های مذهبی سلطان مغول اولجایتو را به مذهب شیعه متمایل کرد که در راه رشد تمدن اسلامی و شیعی گام‌های بسیار شگرف برداشته شد؛ علامه حلی مدسه‌السیاره تشکیل داد و به تربیت علمای دین و روحانیت اقدام کرد؛ اینها نمونه‌هایی از نفوذ و تسلط مرجعیت دینی و روحانیت بر حاکمان و سلاطین است که خلاف نظریه‌ای که در شبهه مطرح شده را به اثبات می‌رساند، که نه تنها در طول تاریخ مرجعیت دینی و روحانیت به‌عنوان یک نهاد قدرتمند و با نفوذ

بین مردم حضور داشت بلکه بر سلاطین هم نفوذ مقتدرانه داشتند که توانستند در پیشبرد اهداف خود و در راه ترقی تمدن مکتبی گام‌های استوار و مؤثرتری بردارند؛ همه این رویدادها سال‌ها قبل از ظهور دولت صفویان بوده است که آنان نیز از نفوذ معنوی و جایگاه رفیع فقاہت و مرجعیت در راه ترویج و برای آموزش احکام دین و یکپارچه کردن گرایش‌های دینی مردم نیازمند اقتدار و نفوذ فقہای شیعه و مرجعیت بودند.

ج) علمای دینی از تأسیس تا عصر حاضر

برخلاف ادعای بی‌سند و مغرضانه شکل‌گیری نهاد علمای دینی و روحانیت براساس مستندات محکم و معتبر قرآنی و تاریخی به آغاز صدر اسلام برمی‌گردد، آن حضرت برای تبلیغ دین نیروهایی چون مصعب بن عمیر و علی بن ابی‌طالب تربیت کرده و آنان را برای تبیین دین به نقاط مختلف جزیره‌العرب گسیل می‌کرد؛ نهاد روحانیت و به تعبیر راسخ نهاد فقاہت و تعلیم در صدر اسلام و معاصر حیات حضرت رسول‌الله ﷺ شکل گرفت؛ به تدریج در طول تاریخ با وسعت قلمرو پذیرش اسلام در جهان این نهاد شکوفاتر و با وسعت‌تر و متریقی‌تر شد؛ به مرور زمان حوزه‌های علمی شکل گرفت؛ علما و روحانیت در این نهادها تربیت یافته و به همان رسالت تبلیغ و آموزش دین که از تکالیف و وظایف رسالت بود با رهنمود امامت انجام وظیفه می‌کرد؛ از آغاز دوران غیبت کبری نهاد روحانیت با مبانی مشخص و مشروع شناخته شده بود؛ پس از غیبت کبری وظیفه روحانیت جدی‌تر و تمام وظایف امامت برعهده علما و نهاد روحانیت نهاده شد؛ به تدریج راه امامت برای استمرار نهادی به‌عنوان مرجعیت شکل گرفت و مردم در تمام تکلیف دینی به رهنمود امام معصوم به علما مراجعه کرده و نهاد مرجعیت با اقتدار معنوی رفیع راه امامت را استمرار بخشید، بنابراین تا قرن چهارم به بعد در بین مذاهب اسلامی از جمله مذهب شیعه و مکتب اهل‌بیت علیهم‌السلام مرجعیت براساس رهنمودهای رسول خدا و ائمه اطهار شکل گرفته و در میان مردم پایگاهی عمیق و عریق یافته بود؛ دولت‌های اسلامی از این جهت برای دوام و استمرار خود و اقتدار خود وابستگی به علمای دین داشتند نه اینکه آنچه ادعا شده که دولت‌ها در شکل‌گیری مرجعیت و روحانیت به‌عنوان تئورسین قدرت مؤثر بوده باشند؛ از جمله دولت صفوی که دولتی شیعی بود و قبل از آن دولت‌های شیعی دیگر از جمله دولت



آلبویه و حکومت‌های دیگر شیعه همه از جهت فرهنگی و نیازهای مردمی و برخورداری از حمایت مردم، نیازمند کانون‌های علمی اسلامی بودند، که در رأس آنها علمای بزرگی از یاران ائمه از ایران و نقاط دیگر جهان حضور داشتند که فهرست تمام این دانشمندان در منابع رجالی ضبط شده و موجود است؛ بعد از غیبت نیز وظایف نهاد وکالت و امامت در اشخاص بزرگی از علما و روحانیت همانند شیخ مفید و طوسی و شاگردان آنها معین شده است که حاکمان برای یافتن جایگاه در بین مردم نیازمند تأیید گرفتن و مشروعیت یافتن از علما بودند؛ این نیازمندی از قرون اولیه تا عصر صفویه و قاجاریه و... در ایران همچنان پایدار بوده است؛ بعد از عصر قاجاریه نهاد علمای دین اگر در مقابل فزون‌خواهی استعمارگران ایستادگی نکرده و مردم را روشننگری نمی‌کردند نه تنها ممالک اسلامی و ارزش‌های دینی با هجوم فرهنگی و نظامی استعمار از بین می‌رفت بلکه هویت دینی و اجتماعی مسلمانان به باد فنا می‌رفت؛ روحانیت در آغاز قرن حضور استعمار، با استبدادگران، که نماینده استعمار بود بعد از تجزیه قلمرو خلافت اسلامی نیز به مبارزه برخاستند؛ از جمله آنها رهبر کبیر انقلاب اسلامی بود که با مهره بزرگ استعمار در منطقه به مبارزه برخاست و بر او چیره شد با هشیاری و بیداری مردم ایران و پیروان مکتب و انقلاب بزرگ اسلامی در ایران رخ داد؛ همین انقلاب مایه هشیاری و بیداری همه مسلمانان عالم در نقاط دیگر جهان بود؛ بنا بر این روند اگر روحانیت توجیه‌گر قدرت حاکمان بود هرگز نباید مقابل مستکبران و استعمار و استبداد قیام کرده و مردم را به روشننگری و مبارزه دعوت نمی‌کردند.

د) روحانیون شیعه، پیشتاز مبارزه با استعمار

با تأمل و تورق تاریخ معاصر، این حقیقت روشن می‌شود که روحانیت هرگز نه تنها به قدرت‌های استبدادی و سلاطین و قدرت‌های بیگانه وابستگی نداشته‌اند، بلکه جلودار مبارزه با بیگانگان، از جمله استعمار و روس و انگلیس بودند (حسنلو، ۱۳۹۶، ص ۲۰-۴۰). اگر وابستگی و ارتباطی بین آنان وجود داشت هرگز این وقایع و قیام‌ها که آسایش را از استعمار و استبداد سلب می‌کرد و خود آنان نیز در زحمت و رنج بودند واقع نمی‌شد؛ بعد از دولت صفویه این نیاز به مقام مرجعیت اصیل همچنان در تاریخ ایران به صورت برجسته و نمایان

دیده می‌شود؛ از جمله در دولت‌های افشاریه و زندیه و دولت قاجاریه که روحانیت نفوذ مقتدرانه در مبارزه با استعمار را به نمایش گذاشتند. در مقابل هم ضعف و انعطاف دولت قاجاریه در برابر نفوذ و استیلای استعمار روس و انگلیس را نمایان کردند و هم نفوذ مردمی آنان را که مردم را در مبارزه با استعمار به صف کرده و آگاهی‌بخش بودند؛

از باب نمونه به مواردی اشاره می‌شود:

۱. در ماجرای تحریم تنباکو، در اصفهان شیخ محمدتقی آقاجفی (مهدوی، ۱۳۸۶، ص ۷۴ و ۲۱۴؛ کربلایی، ۱۳۸۲، ص ۹۰، ص ۱۲۴) در شیراز، سید علی‌اکبر فال‌اسیری (همان، ص ۹۰) و در تبریز، مجتهدانی همچون حاجی میرزا جواد مجتهد و حاجی میرزا یوسف آقا (همان، ص ۹۰ و ۹۵) بودند که به مخالفت با قرارداد ننگین رژی پرداختند؛ فتوای تحریم تنباکو توسط میرزای شیرازی مشهور است (راوندی، ۱۳۸۲، ج ۲، ص ۵۵۰).

۲. محمدتقی شیرازی - که با مشرف شدنش به کربلا، حوزه آنجا هم رونق گرفت - فتوای مشهور خود، به نام فتوای دفاعیه، علیه انگلیس را صادر فرمود (آقابزرگ تهرانی، ۱۴۳۰ق، ج ۱۳، ص ۲۶۳).

۳. در جریان ملی شدن نفت، روحانیون، نقش بسیار برجسته‌ای داشتند؛ از جمله: از قم، حضرات آیات عظام: حاج سید محمدتقی خوانساری و حاج شیخ عباسعلی شاهرودی، فتوایی در لزوم ملی شدن صنعت نفت، صادر فرمودند؛ از تهران، به جز آیت‌الله کاشانی که محور بود، باید از میرزا خلیل کمره‌ای و میرزا محمدباقر کمره‌ای نام برد.

از شیراز، آیت‌الله بهاء‌الدین محلاتی، از اصفهان، حضرات آیات: چهارسوقی، خادمی و چند نفر دیگر، از گیلان آیت‌الله حاج سید باقر رسولی و از مازندران آیت‌الله حاج شیخ ولی‌الله مدرسی مازندرانی، را می‌توان نام برد (حسینیان، مدنی و جعفریان، ۱۳۸۴، ص ۲۹).

۴. آیت‌الله سید عبدالحسین لاری، در جنوب، با فتوا علیه انگلیسی‌های متجاوز، به مبارزه با آنان پرداخت (دوانی، ۱۳۶۰، ص ۲۷).

۵. پس از درگذشت میرزا محمدتقی شیرازی، شیخ‌الشریعه اصفهانی، ریاست شیعه را به دست گرفت؛ وی در تحولات سیاسی جهان اسلام، در همه جا نقش داشت؛ فهرستی از بیانیه‌های کلی وی عبارت‌اند از: بیانیه دعوت به اتحاد مسلمانان، برای مقاومت در برابر تجاوز به ممالک اسلامی، در سال ۱۳۲۸/۱۹۱۰، اعلان جهاد علیه روسیه، به خاطر تجاوزش

به ایران ۱۳۲۹ / ۱۹۱۱، اعلان جهان برضد ایتالیا در حمله‌اش به لیبی ۱۳۳۰ / ۱۹۱۱ (جمعی از نویسندگان، ۱۳۷۹، ج ۱، ص ۴۷۱).

۶. در سال ۱۹۲۲م، دولت انگلیس، برنامه انتخابات را در عراق طراحی کرد تا حضور انگلیسی‌ها مشروع شود. در این وقت سه مرجع وقت عراق: اصفهانی و نائینی و مهدی خالصی، فتوای عدم مشروعیت مشارکت در انتخابات را دادند (جمعی از نویسندگان، ۱۳۷۹، ج ۱، ص ۴۷۱).

۷. محمدحسین بن علی آل کاشف‌الغطاء (۱۲۹۴-۱۳۷۳ق / ۱۸۷۷-۱۹۵۴م)، فقیه، اصولی، ادیب، مورخ، محدث، محقق، نویسنده، سخنور، شاعر و از عالمان مبارز و به‌نام آل کاشف‌الغطاء؛ در نبردهای مسلحانه با استعمار بریتانیا در طی جنگ اول جهانی (۱۹۱۴-۱۹۱۸م) و نیز در قیام مردم عراق (کودتای رشید عالی گیلانی در ربیع‌الثانی - جمادی‌الاول ۱۳۶۰ق / آوریل - می ۱۹۴۱م) برضد انگلیس شرکت کرد و جنگید؛ در همین جنگ، صریحاً فتوای جهاد با اشغال‌گران انگلیسی داد و از مردم خواست، به‌عنوان یک تکلیف شرعی، به جنگ برخیزند.

۸. در ۱۳۶۷ق / ۱۹۴۸م که دولت اسرائیل با حمایت دولت‌های غربی، در خاورمیانه پدید آمد، شیخ عبدالکریم امام زنجانی از منادیان تقریب و مبارزه با استعمار و اشغال فلسطین سخنرانی‌های آگاه‌بخش در مصر و فلسطین علیه رژیم اشغالگر کرد (خان‌محمدی، ۱۳۸۹، ص ۲۰-۵۰). همچنین شیخ محمدحسین با جریان صهیونیسم با صراحت به مقابله برخاست و از اعتبار و نفوذ دینی و سیاسی خود در این جهت سود جست؛ او بر این باور بود که فرمانروایان کشورهای عربی در مبارزه با اسرائیل، جدی نیستند (بجنوردی و اشکوری، ۱۳۹۹، ج ۲، ص ۱۰۰-۱۰۷).

۹. امام خمینی هم، پس از تبعید به عراق (حوزه نجف)، انقلاب اسلامی که ماهیت ضداستعماری داشت را هدایت کرده و به پیروزی رساندند. اگر روحانیت اهل سازش و وابسته به قدرت سلاطین بودند هرگز در مقابل ستم و ظلم آنان قیام ننموده و مبارزه نمی‌کردند، بلکه با همکاری زندگی راحت و آسوده خود را تأمین کرده و با آسایش می‌زیستند و عمری در تبعید و ناراحتی به‌سر نمی‌بردند.

نظر یکی از نویسندگان معاصر درباره روحانیت - با اینکه با روحانیت اختلافات فکری و نظری داشت - در یکی از سخنرانی‌هایش جای تأمل دارد: «من به‌عنوان کسی که رشته کارش تاریخ و مسائل اجتماعی است، ادعا می‌کنم که در تمام این دو قرن گذشته، در زیر هیچ قرارداد استعماری، امضای یک آخوند نجف‌رفته نیست، درحالی‌که در زیر همه این قراردادهای استعماری، امضای آقای دکتر و آقای مهندس فرنگ‌رفته هست (باعث خجالت بنده و سرکار). این، یک طرف قضیه، از طرف دیگر، پیشاپیش هر نهضت مترقی ضد استعماری در این کشورها، همواره و بدون استثنا، قیافه یک یا چند عالم راستین اسلامی و به‌خصوص شیعی وجود دارد» (شریعتی، ۱۳۵۶، ص ۲۴۲-۲۴۳).

نتیجه و سخن پایانی

نهاد علمای دینی که به اصطلاح امروز همان روحانیت است، از صدر اسلام تاکنون نقش آنان همان نقشی بوده است که پیامبر ﷺ و ائمه علیهم‌السلام داشته‌اند و پرورش این نهاد از زمان آنان آغاز شده و به تدریج به نهادهای علمی و آموزشی در سایه همین نهاد شکل گرفته و خدمات علمی و تمدنی نهاد روحانیت از آغاز تا عصر حاضر بی‌شمار است؛ یافته‌هایی که در این پژوهش می‌توان از آن برای تحقیق‌های بیشتر بهره گرفت: نقش علمی و تمدنی نهاد روحانیت؛ نقش مبارزاتی روحانیت در مقابل استبداد و حاکمان؛ نقش مبارزاتی روحانیت در مقابل زیاده‌خواهی استعمارگران؛ اینها از جمله عواملی است که برخی قلم‌به‌دستان وابسته به استبداد و استعمار و استکبار و صهیونیسم علیه روحانیت شبهاتی تولید می‌کنند تا میان این نهاد اصیل دینی و مردم فاصله و جدایی ایجاد نمایند.

فهرست منابع

قرآن کریم

نهج البلاغة (صبحي الصالح)، قم، دارالهجره، ۱۴۱۰ق.

۱. ابن أبي جمهور، عوالي اللئالي العزیزية في الأحاديث الدينية، تحقيق: عراقی، مجتبی، قم، دار سيد الشهداء للنشر، چاپ اول، ۱۴۰۵ق.
۲. ابن سعد، محمد عمر واقدی، الطبقات الكبرى، چاپ دوم، بیروت، دارالکتب العلمیة، ۱۴۱۸ق.
۳. ابن شجاع شیرویه بن شهردار دیلمی، الفردوس بمأثور الخطاب، تحقيق: سعید زغلول، بیروت، دارالکتب العلمیة، ۱۴۰۶ق.
۴. ابن طاووس، علی بن موسی، التحصین لأسرار ما زاد من کتاب الیقین.
۵. ابن هشام، السیرة النبویة صلی الله علیه وآله، تحقيق مصطفی السقا و ابراهیم الأبیاری و عبدالحفیظ شلبي، بیروت، دارالمعرفة، بی تا.
۶. الاحسائی علی بن ابراهیم، عوالی الآلی، تحقيق: مجتبی عراقی، قم، مطبعة السيد الشهداء، ط الثانية، ۱۴۰۳ق.
۷. اخلاقی، محمدعلی، شکل گیری سازمان روحانیت شیعه، تهران، مؤسسه شیعه شناسی، ۱۳۸۴ش.
۸. اصفهانی کربلایی، حسن، تاریخ دخانیه، تهران، انتشارات مرکز اسناد انقلاب اسلامی، چاپ اول، ۱۳۸۲ش.
۹. امین، سید محسن، أعیان الشیعة، ۱۲ جلد، دارالتعارف للمطبوعات، بیروت، ۱۴۰۳ق.
۱۰. انصاری زنجانی خوئینی، اسماعیل، چاپ اول، قم، مؤسسة دارالکتاب، ۱۴۱۳ق.
۱۱. آقابزرگ تهرانی، محمد محسن، طبقات أعلام الشیعة، بیروت، دار إحياء التراث العربي، چاپ اول، ۱۴۳۰ق.
۱۲. الأمدی عبدالواحد، غرر الحکم و درر الکلم، تحقيق: میرسید جلال الدین ارموی، جامعه طهران، ط ثالثه، ۱۳۶۰ش، ۱۴۱۳ق.

۱۳. آیت‌اللهی، سید محمدتقی، تاریخ سیاسی غیبت امام دوازدهم، تهران، امیرکبیر، چاپ سوم، ۱۳۸۵ش.
۱۴. بجنوردی، محمدکاظم، دانشنامه بزرگ اسلامی، مقاله «آل کاشف‌الغطاء»، حسن یوسفی اشکوری، مرکز دائرةالمعارف بزرگ اسلامی، ۱۳۹۹ش.
۱۵. جاسم، محمدحسین، تاریخ سیاسی غیبت امام دوازدهم عجل‌الله‌تعالی فرجه‌الشریف، ترجمه: سید محمدتقی آیت‌اللهی، تهران، امیرکبیر، چاپ سوم، ۱۳۸۵ش.
۱۶. جباری محمدرضا، سازمان وکالت و نقش آن در عصر ائمه علیهم‌السلام، قم، مؤسسه آموزشی پژوهشی امام خمینی قدس سره، ۱۳۸۲ش.
۱۷. جعفریان، رسول، حیات فکری و سیاسی امامان شیعه علیهم‌السلام، قم، انصاریان، چاپ ششم، ۱۳۸۱ش.
۱۸. جمعی از دانشوران، حوزه و روحانیت مسائل آسیب‌ها، کارکردها، تهران، مؤسسه فرهنگی بشر، چاپ اول، ۱۳۸۹ش.
۱۹. جمعی از نویسندگان حوزه علمیه قم، گلشن ابرار، قم، نورالسجاد، ۱۳۸۴ش.
۲۰. حداد عادل، غلامعلی، دانشنامه جهان اسلام، محسن معینی، «حوزه اصفهان»، چاپ اول، تهران، بنیاد دایرةالمعارف اسلامی، ۱۳۸۹ش.
۲۱. حسنیلو، امیرعلی، خبرگزاری حوزه، <https://hawzahnews.com/xb387>
۲۲. حسینیان، روح‌الله و مدنی جلال‌الدین و جعفریان رسول، نشست تخصصی روحانیت و نهضت ملی شدن صنعت نفت، تهران، مؤسسه مطالعات و پژوهش‌های سیاسی، ۱۳۸۴ش.
۲۳. حلی، علامه، رجال علامه، قم، دارالذخائر، ۱۴۱۱ق.
۲۴. حمیری، عبدالله بن جعفر، قرب الاسناد، مؤسسة آل‌البيت علیهم‌السلام لإحياء التراث، قم، ایران، بی‌تا.
۲۵. خان‌محمدی، یوسف، اندیشه سیاسی شیخ عبدالکریم زنجانی، تهیه پژوهشگاه علوم و فرهنگ اسلامی، پژوهشکده علوم و اندیشه سیاسی قم: مؤسسه بوستان کتاب، ۱۳۸۹ش.

۲۶. خوانساری، محمدباقر، **روضات الجنات فی أحوال العلماء و السادات**.
 ۲۷. خوئی، آیه الله سید ابوالقاسم، **معجم رجال الحديث**، چاپ دوم، قم، منشورات
 مدینه العلم، ۱۴۰۳ق.
 ۲۸. دوانی، علی، **نهضت روحانیون ایران**، بنیاد فرهنگي امام رضا (ع)، ۱۳۶۰ش.
 ۲۹. راوندی، قطب‌الدین، **الخرائج و الجرائح**، قم، چاپ اول، ۱۴۰۹ق.
 ۳۰. راوندی، مرتضی، **تاریخ اجتماعی ایران**، تهران، انتشارات نگاه، چاپ دوم، ۱۳۸۲ش.
 ۳۱. شریعتی، علی، **قاسطین، مارقین، ناکثین**، مجموعه سخنرانی، انتشارات قلم، ۱۳۵۶ش.
 ۳۲. شهید ثانی، زین‌الدین مکی، **منیة المرید**، قم، دفتر تبلیغات اسلامی، ۱۴۰۹ق.
 ۳۳. صدوق، محمدبن علی بن بابویه، **کمال‌الدین و تمام‌النعمة**، تحقیق: غفاری، علی‌اکبر،
 تهران، اسلامیة، چاپ دوم، ۱۳۹۵ق.
 ۳۴. صدوق، ابن بابویه، **الأمالی**، تهران، چاپ ششم، ۱۳۷۶ش.
 ۳۵. صدوق، **الخصال**، (سنه ۳۸۱ ق)، قم، جامعه مدرسین، ۱۴۰۳ق.
 ۳۶. صدوق، محمدبن علی بن بابویه، **عیون اخبار الرضا**، قم، انتشارات جهان، ۱۳۷۸ق.
 ۳۷. صدوق، محمدبن علی بن بابویه، **من لا یحضره الفقیه**، تحقیق: غفاری، علی‌اکبر، قم،
 دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، چاپ دوم،
 ۱۴۱۳ق.
 ۳۸. صدوق، محمدبن علی بن بابویه، **من لا یحضره الفقیه**، ترجمه غفاری، (سنه ۳۸۱ ق)،
 تهران، نشر صدوق، چاپ اول، ۱۳۶۷ش.
 ۳۹. طباطبائی، سید محمدحسین و سید ابوالفضل موسوی زنجانی و دیگران، **بحثی
 درباره مرجعیت و روحانیت**، تهران، شرکت سهامی انتشار، ۱۳۴۱ش.
 ۴۰. طبرسی، احمدبن علی، **الإحتجاج**، علی‌اکبر اللجّاج، ابی‌منصور تهران، الطبعة الاولى،
 دارالأسوه، ۱۴۱۳ق.
 ۴۱. طوسی، محمدبن حسن، **الغیبة**، تحقیق: تهرانی، عبادالله و ناصح، علی‌احمد، قم،
 دارالمعارف الإسلامیه، چاپ اول، ۱۴۱۱ق.

۴۲. عاملی، محمدبن حسن، وسائل الشیعه، قم، آل‌البتیت، ۱۴۰۹ق.
۴۳. قزوینی رازی، عبدالجلیل، النقض، تحقیق: ارموی، تهران، انتشارات انجمن آثار ملی، ۱۳۵۸ش.
۴۴. کلینی، محمدبن یعقوب، الکافی، تهران، دارالکتب الاسلامیه، ۱۳۶۵ش.
۴۵. الکشی، محمدبن عمر بن عبدالعزیز، رجال (إختیار معرفة الرجال)، تحقیق: طوسی، محمدبن الحسن و مصطفوی، حسن، مشهد، مؤسسه نشر دانشگاه مشهد، چاپ اول، ۱۴۰۹ق.
۴۶. مجلسی، محمدباقر، بحار الأنوار، بیروت، مؤسسة الوفاء، ۱۴۰۴ق.
۴۷. محمدبن عمر کشی، رجال کشی، مشهد، دانشگاه مشهد، ۱۳۴۸ق.
۴۸. مدرسی طباطبائی، سید حسین، مکتب در فرایند تکامل، ترجمه: هاشم ایزدپناه، نیوجرسی - ایالات متحده، مؤسسه انتشاراتی داروین، ۱۳۷۴ش.
۴۹. مفید، محمدبن نعمان، الإختصاص، تحقیق: غفاری، علی‌اکبر و محرمی زرندی، محمود، قم، المؤتمر العالمی لألفية الشيخ المفید، چاپ اول، ۱۴۱۳ق.
۵۰. مفید، محمدبن نعمان، الارشاد (۴۱۳ق)، ترجمه رسولي محلاتي، تهران، نشر و فرهنگ اسلامي چاپ ششم، ۱۳۸۳ش.
۵۱. مهدوی، مصلح‌الدین، اعلام اصفهان، اصفهان، سازمان فرهنگی تفریحی شهرداری اصفهان، ۱۳۸۶ش.
۵۲. نجاشی، احمدبن علی، رجال نجاشی، قم، انتشارات جامعه مدرسین، ۱۴۰۷ق.
۵۳. نجاشی، احمدبن علی، رجال، تحقیق سید موسی شبیری الزنجانی، قم، مؤسسة النشر-الاسلامی التابعه لجامعة المدرسین، چاپ ششم، ۱۳۶۵ش.
۵۴. نوری، مستدرک الوسائل، قم، آل‌البتیت، ۱۴۰۸ق.
۵۵. یعقوبی، احمدبن ابی یعقوب، تاریخ یعقوبی، بیروت، دار صادر، بی‌تا.

بررسی ناسازگاری عقاید و عملکرد داعش با آموزه‌های قرآنی

حمیدالله رفیعی زابلی*

چکیده

تاریخ گواهی می‌دهد که جریانهای متعددی با این ادعا که اسلام اصیل هستند موجب بحرانیهای اعتقادی و اجتماعی در جامعه اسلامی شده‌اند. یکی از این جریانها گروه داعش است که اذهان جهانیان را به‌عنوان اسلام واقعی به‌سوی خود جلب کرده است. این نوشته با تحلیل انتقادی و روش کتابخانه‌ای به بررسی ارتباط بین اسلام و داعش می‌پردازد و تأکید می‌کند که داعش یک گروه سلفی تکفیری است و هیچ آموزه‌ای در قرآن وجود ندارد که رفتارهای این گروه را توجیه کند. نویسندگان مختلف بر این نکته تأکید دارند که تروریسم، به‌ویژه «تروریسم اسلامی»، یک مفهوم نادرست است و باید به‌عنوان پدیده‌ای غیرمذهبی تلقی شود. داعش و گروه‌های مشابه به‌واسطه عدم درک صحیح از اسلام و یا به‌عنوان ابزارهای سیاسی از سوی قدرت‌های خارجی برای اهداف خاصی شکل گرفته‌اند. این متن بر اهمیت صلح، انسانیت و عدالت در اسلام تأکید می‌کند و می‌گوید که آموزه‌های قرآن بر حفظ حیات و کرامت انسانی تأکید دارند. همچنین، به تحلیل آیات قرآن درباره جهاد پرداخته و تأکید می‌کند که هیچ‌یک از این آیات مجوزی برای کشتن بی‌گناهان یا رفتارهای غیرانسانی نمی‌دهند. در نهایت، نتیجه‌گیری می‌شود که رفتارهای گروه‌های تروریستی نه تنها نمایانگر دین اسلام نیست، بلکه از اصول آن فاصله دارند.

واژگان کلیدی: داعش، اسلام، آموزه‌های قرآن، تروریسم، جهاد.

*. طلبه سطح چهار تخصصی کلام اسلامی، مؤسسه امام صادق، z.abuli55@yahoo.com

مقدمه

در دنیای امروز، با توجه به گسترش افراط‌گرایی و ظهور گروه‌های تروریستی همچون داعش، اسلام به‌طور نادرستی با خشونت و تروریسم مرتبط شده است. این ارتباط نادرست به‌ویژه در رسانه‌ها و افکار عمومی تقویت شده و منجر به ایجاد تصورات غلط درباره دین اسلام و آموزه‌های آن شده است. درحالی‌که قرآن کریم و تعالیم اسلامی به‌وضوح بر صلح، محبت و احترام به زندگی انسانها تأکید دارند، گروه‌های تروریستی با تحریف این آموزه‌ها و سوءاستفاده از نام اسلام، اقدام به ارتکاب جنایات وحشتناک می‌کنند. این مقاله تلاش می‌کند تا با بررسی عمیق آموزه‌های قرآن و سیره پیامبر اسلام ﷺ نشان دهد که هیچ‌یک از اعمال و عقاید این گروه‌ها نمی‌تواند به‌عنوان نماینده واقعی اسلام قلمداد شود. همچنین، با استناد به آیات قرآن و تفاسیر معتبر، به تحلیل دلایل بروز این گروه‌ها و چالش‌هایی که مسلمانان در برابر این تحریفات با آن مواجه هستند پرداخته خواهد شد. هدف این نوشتار، تبیین حقیقت اسلام به‌عنوان دینی صلح‌مدار و انسانی و جداسازی آن از اعمال خشونت‌آمیز گروه‌های افراطی است.

ریشه‌های اعتقادی و سیاسی داعش

گروه داعش مخفف «دولت اسلامی در عراق و شام» یک گروه سلفی تکفیری است. این گروه از خطرناک‌ترین گروه‌های تروریستی فرقه وهابیت است. هسته اولیه داعش به سال ۲۰۰۴م و زمان ابومصعب زرقاوی برمی‌گردد که شعبه‌ای از القاعده را در عراق رهبری می‌کرد. بعد از مرگ زرقاوی شورای مجاهدین «ابوحزمه المهاجر» را به ریاست این گروه انتخاب کرد. در همین حال در پایان سال ۲۰۰۶م «دولت اسلامی عراق» به رهبری ابوعمر بغدادی تشکیل شد. پس از کشته شدن «ابوعمر بغدادی» و «ابوحزمه المهاجر» در ۲۰۱۰م «ابوبکر بغدادی» به‌عنوان رهبر دولت اسلامی عراق تعیین شد. بعدها القاعده عراق در جنگ سوریه دولت اسلامی عراق و شام را مطرح کرد. ابوبکر بغدادی پس از سیطره داعش بر مناطق شمالی و شرقی سوریه بدون مشورت با سرکردگان عالی القاعده به‌ویژه ایمن الظواهری امارت خود را در سوریه اعلام کرد (فیروزآبادی، ۱۳۹۳، ص ۴۵-۴۶). بعد از کشته

شدن ابوبکر بغدادی در ۲۷ اکتبر ۲۰۱۹م ابوالحسین هاشمی قرشی و پس از مرگ او در ۲۰۲۲م ابوحفص هاشمی قرشی رهبری این گروه را به عهده گرفته است.

فرقه وهابیت توسط محمدبن عبدالوهاب در سال (۱۱۶۰ق) در شهر درعیه عربستان با کمک امیر درعیه محمدبن سعود جد آل سعود تأسیس شده است (مغویه، ۱۴۱۴ق، ص ۸۸-۹۰). این فرقه با اینکه خود را اهل سنت واقعی قلمداد می‌کند، علمای مذاهب چهارگانه اهل سنت این فرقه را از گذشته تا امروز در زمره اهل سنت نپذیرفته‌اند. از این رو در سال ۱۳۹۵ش از ۴ تا ۶ شهریور اجلاسی با هدف شناسایی و معرفی هویت اهل سنت و جماعت، با حضور بیش از ۱۰۰ مفتی و اندیشمندان ارشد اهل سنت از کشورهای مختلف از جمله روسیه، سوریه، لبنان، اردن، ترکیه، هند، سودان، انگلیس، آفریقای جنوبی و مصر- (خبرنامه سیاسی، فرهنگی اجتماعی، شماره ۱۳۰۰، ص ۴۷) به‌ویژه با حضور احمد الطیب شیخ الازهر مصر به میزبانی گروزی پایتخت چین برگزار شد (خبرگزاری تسنیم).

در این کنفرانس شرکت‌کنندگان در ضمن بررسی مسائل مهم جهان اسلام از جمله سوءاستفاده تروریسم و افراط‌گرایی از دین، توسل به این اقدام‌ها را محکوم و بر لزوم روشنگری اندیشمندان مذاهب اسلامی علیه رویکردهای ضداسلامی تأکید کرده و اعلام کردند که تروریست‌ها هیچ ارتباطی با مذهب اهل سنت ندارند (خبرنامه سیاسی، فرهنگی اجتماعی، شماره ۱۳۰۰، ص ۴۷).

مهم‌ترین نتیجه این کنفرانس، خروج وهابیت از دایره اهل سنت بود و بر این مطلب تأکید شد که اهل سنت و جماعت در اعتقاد و مذاهب کلامی اشاعره و ماتریدیه، در فقه پیروان مذاهب چهارگانه اهل سنت (حنبل، حنفی، شافعی و مالکی) و اهل تصوف هستند» (خبرنامه سیاسی، فرهنگی اجتماعی، شماره ۱۳۰۰، ص ۴۷).

بنابراین وهابیت در بدنه مذهب اهل سنت جایگاهی ندارد و یک تفکر اعتقادی جدید مبتنی بر عقاید ابن‌تیمیه و محمدبن عبدالوهاب است که پیوسته در مقابل مسلمانان اعم از اهل سنت و شیعه قرار داشته و آنان را تکفیر می‌کند. محمدبن عبدالوهاب می‌گوید: «شرک مسلمانان غلیظ‌تر از شرک بت‌پرستان زمان جاهلیت است زیرا مشرکین فقط در حال خوشی و رفاه مشرک بودند و در حال سختی و گرفتاری موحد و خداپرست می‌شدند، لکن

مسلمانان در هر دو حال (شدت و رخا) مشرک هستند» (محمدبن عبدالوهاب، بی‌تا، ص ۱۲۱؛ محمدبن عبدالوهاب، ۱۴۲۰ق، ص ۳۳ و ۳۴) و نیز می‌گوید: «کسی که مشرکین (مسلمانان) را تکفیر نکند یا شک در کفر آنان داشته باشد از بزرگ‌ترین نواقض اسلام است» (عویس، ۱۴۲۳ق، ص ۱۳۵).

قنوجی در این رابطه می‌گوید: «در زمان ما اتباع محمدبن عبدالوهاب که از نجد سر درآورد و بر حرمین مسلط گردیدند همه آنان اعتقاد بر این دارند که فقط آنان مسلمان هستند و غیر آنها هرکسی می‌خواهد باشد مشرک‌اند و با این شعار کشتار اهل سنت و علما آنها را مباح دانستند» (قنوجی، ۱۹۹۸م، ج ۳، ص ۱۹۸).

داعشی پدیده بیگانه از اسلام

هیچ آموزه‌ای در قرآن کریم وجود ندارد که عقاید و عملکرد گروه‌های تروریستی و خشونت‌آمیز مثل داعش و امثال آن را تأیید کند. یکی از نویسندگان آلمانی درباره تروریسم می‌گوید: «تروریسم هرگز مذهبی نیست. واقعیت این است که «تروریسم اسلامی» وجود ندارد، همان‌طور که تروریسم «جمهوری‌خواه ایرلند» شمالی یا تروریسم «آندرس بریویک» نروژی هرگز تروریسم مسیحی نبود. این ما هستیم که تروریسم مسلمانان را اسلامی می‌نامیم؛ درحالی‌که تروریسم غربی را هرگز تروریسم مسیحی‌گرا نمی‌خوانیم» (تودنهورف، ۱۳۹۵، ص ۳۶) همین نویسنده می‌گوید: «داعش یک سازمان تروریستی جنایتکار و آدمکش است؛ کارهایش را می‌توان توضیح داد، اما نمی‌توان توجیه کرد» (تودنهورف، ۱۳۹۵، ص ۳۹). معنای اینکه نمی‌توان کارهای آن را توجیه کرد این است که عملکرد این گروه جای‌تکار هیچ ریشه‌ای در دین اسلام و قرآن ندارد تا قابل توجیه باشد.

داعشیان و دیگر گروه‌های تکفیری و تروریستی یا به دلیل عدم احاطه بر تعالیم اسلام و یا به خاطر مأموریت داشتن از سوی بیگانگان دقیقاً برای مخالفت با اسلام ایجاد شده‌اند که گزینه دوم به حقیقت نزدیک است؛ زیرا دشمنان اسلام پس از شکست فتنه در ایران به فکر ایجاد داعش افتادند و از مهم‌ترین دلایل بروز گروه‌های تکفیری، سیاست نظام سلطه «بدل‌سازی» از اسلام ناب محمدی ﷺ فرایند سوار شدن بر موج بیداری اسلامی، ایجاد رویکرد منفعت‌محور و زاویه‌دار با مصلحت مسلمانان است (فیروزآبادی، ۱۳۹۳، ص ۴۴).

در میان حامیان سنتی داعش بیش از همه نام عربستان و سپس آمریکا مطرح است. اطلاعات موثق از نقش سازمان اطلاعات عربستان و شخص «بندرین سلطان» رئیس سابق دستگاه جاسوسی این کشور در تشکیل گروه‌های تروریستی خطرناکی همچون داعش و جبهه‌النصره حکایت می‌کند. درخصوص حمایت آمریکا از این گروه نیز تردید وجود ندارد؛ زیرا گزینه فعلی (جنگ مذهبی میان مسلمانان و عملکرد جریانهای تکفیری همچون داعش) بهترین گزینه برای استکبار جهانی و صهیونیسم بین‌المللی در جهت فرسایش و تضعیف جهان اسلام محسوب می‌شود. نقش گسترده‌تر آمریکا در گسترش گروهک تروریستی تکفیری داعش در گزارشی که نشریه تایمز لندن منتشر کرده است بیشتر روشن می‌شود. مطابق با گزارش این نشریه، گروهک تروریستی داعش با دخالت مستقیم سازمانهای نظامی و امنیتی آمریکا به وجود آمده است (فیروزآبادی، ۱۳۹۳، ص ۵۳-۵۴).

وزیرخارجه سابق آمریکا در کتاب خود با عنوان گزینه‌های دشوار سخنان غافلگیرکننده‌ای را مطرح ساخته و اذعان کرده است که داعش در واقع ساخته دست آمریکا با هدف تقسیم خاورمیانه است. او در این کتاب نوشته که با دوستان این توافق حاصل شد تا به محض اعلام تأسیس داعش این گروه به رسمیت شناخته شود. اما ناگهان همه چیز فروپاشید (برگرفته از سایت خبرگزاری دانشجویان ایران (ایسنا))
دونالد ترامپ در خلال سفرهای تبلیغاتی‌اش در سال ۲۰۱۶ به صورت آشکار اعلام کرده است که هیلاری کلینتون به همراه اوباما داعش را خلق کرده‌اند (سایت مشرق).

اهداف گروه داعش

ویژگی‌های عملکرد داعش آشکارا در راستای تحقق اهداف دشمنان اسلام و به‌ویژه اسرائیل و آمریکا قرار دارد که به برخی از آنها اشاره می‌شود:

۱. تخریب چهره اسلام و ایجاد تنفر در اذهان جهانیان نسبت به دین اسلام یکی از اهداف و پیامدهای مهم این گروه است. به همین دلیل در هنگام بریدن سر اسیران مسلمان و غیرمسلمان خود پرچم سیاه را که در آن کلمه توحید نگاشته شده به نمایش می‌گذارند تا به جهانیان نشان دهند که اسلام یعنی سر بریدن و کشتن انسان.
۲. تهدید یکپارچگی و تمامیت ارضی کشورهای اسلامی.

۳. درونی شدن تهدیدات و کاهش تهدید علیه رژیم صهیونیستی.
۴. آوارگی جمعیت و مهاجرت آنها به کشورهای همسایه.
۵. افزایش نفوذ سرویس‌های جاسوسی بیگانه.
۶. تخریب آثار دینی و تمدن اسلامی.
۷. مقابله با اسلام ناب به خصوص جمهوری اسلامی ایران.
۸. و ...

جایگاه صلح و فساد از دیدگاه اسلام

عملکرد گروه‌های تکفیری مثل داعش نمی‌تواند آئینه شناخت دین اسلام باشد. اسلام را باید از آموزه‌های موجود در قرآن کریم و احادیث پیامبر اسلام ﷺ و اهل بیت علیهم‌السلام و سیره معصومان علیهم‌السلام تلقی کرد. کسی که می‌خواهد درباره اسلام اظهارنظر کند عقلاً موظف است احاطه کامل بر تعالیم اسلام و آموزه‌های قرآنی داشته باشد.

آموزه‌های اسلام با تمام شفافیت بر صلح و نفی فساد و فتنه تأکید دارد. در قرآن کریم و تعالیم اصیل اسلام هیچ شائبه‌ای از تروریسم و آدمکشی وجود ندارد؛ بلکه بر نهی از کشتن دیگران توصیه‌های محکمی دارد. قرآن کریم کتاب آسمانی مسلمانان به زندگی انسان به خاطر انسان بودنش بسیار ارزش داده و به هیچ‌کسی حق نمی‌دهد که انسانی را بکشد. خداوند می‌فرماید: «مَنْ قَتَلَ نَفْسًا بِغَيْرِ نَفْسٍ أَوْ فَسَادٍ فِي الْأَرْضِ فَكَأَنَّمَا قَتَلَ النَّاسَ جَمِيعًا وَمَنْ أَحْيَاهَا فَكَأَنَّمَا أَحْيَا النَّاسَ...» (مائده/۳۲)؛ یعنی هر کس، انسانی را بدون ارتکاب قتل یا فساد در روی زمین بکشد، چنان است که گویی همه انسانها را کشته و هر کس، انسانی را از مرگ رهایی بخشد، چنان است که گویی همه مردم را زنده کرده است.

این‌که خداوند فرموده کشتن یک انسان به منزله کشتن همه انسانها است، معنایش این است که یک فرد از انسان از حیث آن حقیقتی که با خود حمل می‌کند و با آن زنده است و با آن می‌میرد، حقیقتی است که در همه افراد یکی است و فرقی بین بعضی از افراد و کل افراد نیست و فرد واحد و افراد بسیار در آن حقیقت واحد هستند و لازمه این معنا این است که کشتن یک فرد به منزله کشتن نوع انسان باشد و به عکس زنده کردن یک فرد، زنده کردن همه انسانها باشد، این آن حقیقتی است که آیه مورد بحث آن را افاده می‌کند

(طباطبائی، ۱۳۷۴، ج ۵، ص ۵۱۶) کشتاری را که گروه‌های تروریستی منسوب به اسلام انجام می‌دهند افزون بر اینکه با عقل و عقلانیت منافات دارد، با صریح این آیه شریفه در تضاد است و همین آیه شریفه به‌تنهایی کافی در بطلان عملکرد این گروه‌ها است؛ زیرا گروه‌هایی امثال داعش برخلاف این آیه شریفه انسانهای بی‌گناه را با بهانه‌های واهی در منازل و خانه‌هایشان قتل‌عام می‌کنند.

اسلام با آیه: «لَا تُفْسِدُوا فِي الْأَرْضِ بَعْدَ إِصْلَاحِهَا ذَلِكُمْ خَيْرٌ لَّكُمْ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ» (اعراف/ ۸۵)؛ همگان را از ایجاد فتنه و فساد در میان مردم نهی کرده است و آن را خیری برای مؤمنان دانسته است. همچنین در آیه دیگری فرموده است: در زمین پس از اصلاح آن فساد نکنید و او را با بیم و امید بخوانید! زیرا رحمت خدا به نیکوکاران نزدیک است! (اعراف/ ۵۶) اما عملکرد داعش در عراق و سوریه به قدری خشونت‌آمیز و ددمنشانه بوده و هست که حتی «ایمن الظواهری» رهبر القاعده، در عراق علیه عملکرد این گروه در برابر اهل سنت و شیعیان انتقاد کرد و مجبور شد به‌صورت رسمی اعلان کند که القاعده هیچ ارتباطی با گروه داعش ندارد (فیروزآبادی، ۱۳۹۳، ص ۵۵).

کشتن کافر از دیدگاه قرآن

در هیچ آیه‌ای از آیات قرآن کریم نیامده است اگر کافری مسلمان نشد او را گردن بزنید. آیه چهار سوره محمد شاهد روشن بر این مطلب است؛ زیرا در این آیه به‌صراحت می‌فرماید که اسیران کفار را نکشید بلکه آنان را محکم ببندید سپس یا بر آنان مَنّت گذارید (و آزادشان کنید) یا در برابر آزادی از آنان فدیّه [غرامت] بگیرید. تمام آیاتی که دستور کشتن کفار را داده، در هنگام جنگ و مقاتله با آنان است. در حال جنگ هیچ عاقلی نمی‌گوید که دشمن را نکشید چه اینکه جنگ برای کشتن و کشته شدن است.

اما داعشی‌ها برای کشتن انسان به‌حدی حریص‌اند که حتی کشتن غیرنظامیان را به‌گونه سادیستی با جشن و سرور برگزار می‌کنند (تودنهورف، ۱۳۹۵، ص ۵۷) و هیچ اعتقادی به عدم جواز کشتن اسیر ندارند. طبق گفته یکی از داعشی‌ها وقتی در موصل ۴۵۰۰ سرباز ارتش نوری مالکی را که شیعه و سنی بودند به اسارت می‌گیرند، ۱۷۰۰ نفر آنان را درجا اعدام می‌کنند و بقیه را هم که از نظر آنان مستحق اعدام بوده شاید به دلیل سنی بودنشان اعدام می‌کنند (تودنهورف، ۱۳۹۵، ص ۱۰۹).

داعشی‌ها به آیه ۱۲۳ سوره توبه برای کشتن همه کسانی که مخالف داعش هستند تمسک می‌جویند. این آیه شریفه می‌فرماید: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا قَاتِلُوا الَّذِينَ يَلُونَكُمْ مِنَ الْكُفَّارِ وَلْيَجِدُوا فِيكُمْ غِلْظَةً وَعَلِمُوا أَنَّ اللَّهَ مَعَ الْمُتَّقِينَ»؛ ای کسانی که ایمان آورده‌اید! با کافرانی که به شما نزدیک‌ترند، پیکار کنید! (و دشمن دورتر، شما را از دشمنان نزدیک غافل نکند!) آنها باید در شما شدت و خشونت (و قدرت) احساس کنند و بدانید خداوند با پرهیزکاران است!

وجه استدلال داعش به این آیه این است که کافران و منافقانی که نزدیک و هم‌جوار با آنان است و مسلمان نمی‌شوند باید کشته شوند هر چند این کافران در خانه‌هایشان بوده و هیچ تصمیمی برای جنگ نداشته باشند. داعشی‌ها این آیه شریفه را برای کشتن شیعیان و مسلمانانی که در گروه آنان نیستند، مستمسک خود قرار داده و می‌گویند اینها منافق و کافران نزدیک به ما هستند و به دستور قرآن باید کشته شوند! (ملک‌زاده، ۱۴۰۱، ص ۳۰۷).

درحالی‌که این آیه شریفه هیچ اشاره‌ای به این ندارد که کفار اگر مسلمان نشدند آن‌گونه که داعشی‌ها می‌کشند باید کشته شوند. این آیه شریفه نه هیچ ربطی به اهداف داعش و تکفیری‌ها دارد و نه هیچ ربطی به کشتن کفار، بلکه این آیه روش جنگیدن را به مسلمانان گوشزد می‌کند؛ یعنی اگر جنگی از طرف کفار و دشمنان بر شما تحمیل شد، در جنگیدن باید تاکتیک‌های جنگی را رعایت کنید. مفسران در تفسیر این آیه با ذکر شأن نزول آن مطالبی بیان داشته و چنین نتیجه‌گیری کرده‌اند که در جبهه جنگ با کفار باید توجه مسلمانان به دشمنان نزدیک متمرکز باشد و با تمرکز به کفار دورتر، از کفار نزدیک غافل نشده و جنگ را به صورت تدریجی از نزدیک به سوی کفار دورتر ادامه دهند؛ و نیز گفته شده که این آیه در جنگ‌های رسول خدا ﷺ اشاره به جنگیدن با رومیان در شام دارد (غرناطی کلبی، ۱۴۰۳/ق ۱۹۸۳، ج ۲، ص ۸۶).

فخر رازی می‌گوید: «هنگامی که خداوند دستور جنگ با مشرکان را صادر کرد با این آیه شریفه مسلمانان را به راه درست جنگیدن ارشاد فرمود که از نزدیک آغاز کنند و به تدریج به مناطق دورتر منتقل شوند» (فخرالدین رازی، ۱۴۲۱/ق ۲۰۰۰، ج ۱۶، ص ۱۸۱). در روایات گفته شده که مراد از دشمنان نزدیک، یهودیان اطراف مدینه بوده است که شامل بنی‌قریظه و بنی‌نضیر و خیبر می‌شده است (ابی‌سعود، بی‌تا، ج ۴، ص ۱۱۲).

بنابراین، آیه شریفه هیچ مسلمانی را به صورت ابتدایی به جنگ با کفار و کشتن آنان دستور نداده است تا گفته شود اسلام دین شمشیر و خونریزی است. افزون بر آن جنگیدن با غیرمسلمانان بدون علت، توجیه عقلی ندارد و تجویز خشونت و کشتار موجب نقض غرض می‌شود؛ زیرا تجویز خشونت و کشتار مردم از سوی دین اسلام، اذهان را نسبت به اسلام بدبین می‌کند؛ چنانکه امروز به عیان می‌بینیم عملکرد خشن و خونریز داعش اسلام را در اذهان برخی از مردم دنیا و حتی عده‌ای از مسلمانان منفور کرده و باعث فاصله گرفتن آنان از اسلام شده است. آنچه باعث محبوبیت و گسترش دین اسلام می‌شود عقلانیت دین اسلام مبتنی بر برهان و حکمت است که باید برای جهانیان عرضه شود. شمشیر و تفنگ نمی‌تواند قلب‌های مردم را به سوی اسلام جلب کند. از سوی دیگر اسلام به دلیل اینکه دین رحمت است با کشتن غیرمسلمانی که اصلاً متعرض مسلمانان نمی‌شود او را از حق زندگی محروم نمی‌کند و ممکن است در طول زندگی خود هدایت شده و از رحمت الهی برخوردار گردد. چنانکه مولوی در شعری گفته است:

هیچ کافر را به خواری منگرید که مسلمان مردنش باشد امید
چه خبر داری ز ختم عمر او تا بگردانی ازو یک‌باره رو

(مولوی، ۱۳۷۵، ص ۱۰۳۱)

دعوت غیرمسلمانان به دین اسلام

داعشی‌ها با این پندار که فقط اعضای این گروه، مسلمانان واقعی هستند و دیگران اعم از شیعه و سنی مسلمان نیستند، حتی آنان را به زور شمشیر به اسلام خودشان دعوت نمی‌کنند و بدون دعوت، دست به کشتار غیرنظامیانی می‌زنند که سال‌ها خودشان و اجدادشان مسلمان بوده‌اند. این عملکرد داعش کاملاً با آیات روشن قرآن در تضاد است. قرآن کریم دستور داده که غیرمسلمانان باید به سوی اسلام دعوت شوند و این دعوت نه با شمشیر بلکه با حکمت و موعظه و جدال احسن باشد: «ادْعُ إِلَى سَبِيلِ رَبِّكَ بِالْحُكْمَةِ وَالْمَوْعِظَةِ الْحَسَنَةِ وَجَادِلْهُمْ بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ إِنَّ رَبَّكَ هُوَ أَعْلَمُ مِمَّنْ ضَلَّ عَنْ سَبِيلِهِ وَهُوَ أَعْلَمُ بِالْمُهْتَدِينَ» (نحل/ ۱۲۵)؛ یعنی با حکمت و اندرز نیکو، به راه پروردگارت دعوت نما! و با آنها به روشی که نیکوتر است، استدلال و مناظره کن! پروردگارت، از هرکسی بهتر می‌داند چه

کسی از راه او گمراه شده است و او به هدایت یافتگان داناتر است.

بنابر محتوای این آیه، هدایت شدن و هدایت نشدن انسانها به دست پیامبر و یا مسلمانان نیست. خداوند خطاب به پیامبر اسلام ﷺ فرموده است: «إِنَّكَ لَا تَهْدِي مَنْ أَحْبَبْتَ وَلَكِنَّ اللَّهَ يَهْدِي مَنْ يَشَاءُ وَهُوَ أَعْلَمُ بِالْمُهْتَدِينَ (قصص / ۵۶)؛ به درستی ای محمد تو هر که را دوست بداری هدایت نتوانی کرد، بلکه خداست که هر که را بخواهد هدایت می کند و او داناتر به کسانی است که قابل هدایت هستند».

بنابراین وظیفه پیامبر و مسلمانان این است که اسلام را به مردم بفهماند و راه را به آنان نشان دهند و اگر آنان مسلمان نشدند دلیلی نداریم که باید کشته شوند.

در حدیثی آمده است: «هنگامی که پیامبر اسلام ﷺ در جنگ خیبر پرچم را به دست حضرت علی علیه السلام داد. امام علی علیه السلام عرض کرد یا رسول الله با آنان بجنگم تا مثل ما شوند؟ رسول خدا ﷺ فرمود: به راحت ادامه بده تا در دیار آنان فرود آیی سپس آنان را به سوی اسلام دعوت کن و آنان را به چیزی که بر آنان واجب است خبردار کن. قسم به خداوند اگر خدا یک نفر را با دست تو هدایت کند برای تو بهتر از شتران سرخ‌موی بس گران‌قیمت است» (نیشابوری، بی تا، ج ۴، ص ۱۸۷۲). این دستور پیامبر اسلام وظیفه مسلمانان را در قبال غیرمسلمانان به صورت شفاف روشن کرده است و آن این است که مسلمانان اگر می‌توانند وظیفه دارند که دیگران را هدایت کنند نه اینکه آنان را بکشند و جامعه بشری را ملتهب کرده و موجب هرج و مرج شود.

از دیدگاه قرآن که موافق با عقل است پذیرش دین با اکراه نفی شده و قابل تحقق نیست. بر طبق آیه «لَا إِكْرَاهَ فِي الدِّينِ» (بقره / ۲۵۶) دین اجباری نفی شده است، چون دین عبارت است از يك سلسله معارف علمی که معارفی عملی را به دنبال دارد و جامع همه آن معارف، یک کلمه است و آن عبارت است از «اعتقادات»؛ و اعتقاد و ایمان هم از امور قلبی است که اکراه و اجبار در آن راه ندارد؛ چون کاربرد اکراه تنها در اعمال ظاهری است که عبارت است از حرکاتی مادی و بدنی (مکانیکی) و اما اعتقاد قلبی برای خود علل و اسباب دیگری از سنخ خود اعتقاد و ادراک دارد و محال است مثلاً جهل، علم را نتیجه دهد و یا مقدمات غیرعلمی، تصدیق علمی را بزاید. این آیه شریفه یکی از آیاتی است که دلالت



می‌کند بر این که مبنا و اساس دین اسلام، شمشیر و خون نیست و اکراه و زور را تجویز نکرده است. پس سست بودن سخن عده‌ای از آنها معلوم می‌شود که خود را دانشمند دانسته یا متدین به ادیان دیگر هستند و یا به هیچ دیانتی متدین نیستند و گفته‌اند که اسلام دین شمشیر است و بر این ادعا به مسئله جهاد که یکی از ارکان این دین است استدلال کرده‌اند (طباطبائی، ۱۳۷۴، ج ۲، ص ۵۲۳-۵۲۵).

براساس محتوای دین اسلام حتی اگر مشرک و بت پرستی به مسلمانی پناه برد باید به او پناه بدهد. قرآن می‌فرماید: «وَإِنْ أَحَدٌ مِنَ الْمُشْرِكِينَ اسْتَجَارَكَ فَأَجِرْهُ حَتَّى يَسْمَعَ كَلَامَ اللَّهِ ثُمَّ ابْلِغْهُ مَأْمَنَهُ ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ قَوْمٌ لَا يَعْلَمُونَ» (توبه/۶)؛ و اگر یکی از مشرکان از تو پناهنده‌گی بخواهد، به او پناه ده تا سخن خدا را بشنود! (و در آن بیندیشد) سپس او را به محل امنش برسان، چراکه آنها گروهی ناآگاه‌اند!». بر طبق این آیه شریفه خداوند متعال حتی اجازه کشتن یک بت پرست را به مسلمانان نداده است.

بهترین و عقلانی‌ترین الگوی اسلامی برای ما در برخورد با کافران و دشمنانی که تسلیم می‌شوند، سیره پیامبر اسلام ﷺ در فتح مکه است. ساکنان مکه به سرکردگی ابوسفیان بسیاری از مسلمانان را در جنگ‌های متعددی به شهادت رسانده بودند. زمانی که مکه فتح می‌شود برخی از جنگجویان مسلمان فریاد زدند که امروز روز درهم کوبیدن است؛ اما پیامبر اسلام ﷺ چنین شعار داد که «الیوم یوم المرحمة» یعنی امروز روز رحمت است و با این شعار همه دشمنان خود را بخشید و هیچ کسی را نکشت مگر چند نفری را که مقاومت کرده و یا مرتکب جنایت غیرقابل بخشش شده بودند. (ابن اثیر، ۱۴۰۹ق/ ۱۹۸۹م، ج ۲، ص ۲۰۵).

۶۹

اما داعشی‌ها فقط به کشتن می‌اندیشند و مسلمانان غیرنظامی سنی و شیعه، اعم از کودکان و زنان و سالخوردگان را با خشونت‌بارترین روش می‌کشند. طبق گفته یکی از اعضای جبهه‌النصره داعشی‌ها همین‌طوری و بدون گناه آدم می‌کشند و حتی دست کسی را که سیگار کشیده فوری قطع می‌کنند (تودنهورف، ۱۳۹۵، ص ۷۷). داعشی‌ها بدون مجوز شرعی و قرآنی انسانهای بی‌گناه و حتی کودکان را در ملأعام سر بریده و از آنها فیلم‌برداری کرده و در رسانه‌ها منتشر می‌کردند و سرهای بریده شده را به نمایش گذاشته و بدن‌های

کشته‌ها مثله می‌کردند (تودنهورفر، ۱۳۹۵، ص ۱۱۲-۱۱۹). حتی داعشی‌ها کودکان غیرداعشی را کافر تلقی کرده و محبت به آنها را جایز ندانسته و کشتنشان را لازم و حتی بازی کردن با سرهای بریده آنها را جایز می‌دانند (امینی، ۱۳۹۵، ص ۳۳۶).

رفتار نیکو با کافران از دیدگاه اسلام

خداوند به صراحت مسلمانان را نه تنها از کشتن کفار منع می‌کند، بلکه دستور داده که با آنان رفتار نیکو داشته و قسط را درباره آنان رعایت کنند: «لَا يَنْهَاكُمُ اللَّهُ عَنِ الَّذِينَ لَمْ يُقَاتِلُوكُمْ فِي الدِّينِ وَلَمْ يُخْرِجُوكُمْ مِنْ دِيَارِكُمْ أَنْ تَبَرُّوهُمْ وَتُقْسِطُوا إِلَيْهِمْ إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُقْسِطِينَ...» (ممتحنه / ۸ و ۹)؛ یعنی خدا شما را از نیکی کردن و رعایت عدالت نسبت به کسانی که در راه دین با شما پیکار نکردند و از خانه و دیارتان بیرون نراندند نهی نمی‌کند چراکه خداوند عدالت‌پیشگان را دوست دارد. در ادامه این آیه شریفه مسلمانان را از دوستی با کافرانی باز می‌دارد که با مسلمانان می‌جنگند و آنان را از خانه‌هایشان بیرون می‌کنند.

قرآن با آیه «وَلَا تُجَادِلُوا أَهْلَ الْكِتَابِ إِلَّا بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ» (عنکبوت / ۴۶) توصیه می‌کند که با اهل کتاب جز به روشی که از همه بهتر است مجادله نکنید و با اهل کتاب و کافران باید به صورت منطقی گفت‌وگو انجام گیرد. تعبیر به «بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ»، تعبیر بسیار جامعی است که تمام روش‌های صحیح و مناسب مباحثه را شامل می‌شود، چه در الفاظ، چه در محتوای سخن، چه در آهنگ گفتار و چه در حرکات دیگر همراه آن؛ بنابراین مفهوم این جمله آن است که الفاظ شما باید مؤدبانه، لحن سخن دوستانه محتوای آن مستدل، آهنگ صدا خالی از فریاد و جنجال و هرگونه خشونت و هتک احترام، باشد، همچنین حرکات دست و چشم و ابرو که معمولاً مکمل بیان انسان هستند همه باید بر همین شیوه و روش انجام گیرد. اینها همه به خاطر آن است که هدف از بحث و مجادله برتری‌جویی و تفوق‌طلبی و شرمنده ساختن طرف مقابل نیست، بلکه هدف تأثیر کلام و نفوذ سخن در اعماق روح طرف است و بهترین راه برای رسیدن به این هدف همین شیوه قرآنی است (مکارم شیرازی، ۱۳۷۱، ج ۱۶، ص ۲۹۹). لازمه این آیه شریفه این است که کافرانی که علیه اسلام و مسلمانان متعرض نشده و به جنگ نمی‌پردازند باید زنده بمانند تا با آنها جدال احسن انجام بگیرد. اگر آنان

کشته شوند دیگر موضوعی برای جدال احسن وجود نخواهد داشت. این آموزه‌های قرآن معقول‌ترین آموزه‌ها در نفی خشونت و کشتن انسان است که عملکرد گروه‌های تروریستی نه تنها هیچ سنخیتی با آنها ندارند، بلکه با صراحت با آنها در تناقض است.

بررسی آیات خشونت در قرآن

در قرآن یک سلسله آیاتی درباره جنگ و جهاد با دشمنان وجود دارند که بر تجویز خشونت در دین اسلام دلالت دارند. توجه به این امر لازم است که آیات خشونت‌آمیز در قرآن کریم مربوط به حالت جنگ با دشمنان است. هیچ کس و هیچ طایفه‌ای در جامعه بشری دیده نشده که در هنگام جنگ از دشمنانش با عزت و اکرام پذیرایی کرده و به آنان احترام نمایند و در نهایت آنان را نکشند. اگر کسی چنین عملی در برابر دشمن انجام دهد شکست او اجتناب‌ناپذیر بوده و در معرض ملامت همه عقلا قرار می‌گیرد؛ بنابراین خشونت معقول در جنگ و برخورد با مفسدان و ایجاد امنیت و آرامش حتی در غیر میدان جنگ لازم است. در میدان جنگ باید جنگجویان با غلظت و قهرآمیز بجنگند و از هر اهرم معقولی استفاده کنند تا روحیه دشمن را تضعیف کرده و در نهایت باعث شکست آنان شوند. در میدان جنگ نباید عملی انجام شود که باعث شکست خود او گردد؛ زیرا جنگ به قصد کشتن و از بین بردن دشمن است. تمام آیاتی که مخالفان اسلام آنها را دلیل بر خشونت‌گرایی دین اسلام قلمداد کرده‌اند، سخت‌گیری در میدان جنگ را توصیه می‌کنند. مثلاً آیه ۱۲ سوره انفال که درباره جنگ بدر است چنین می‌فرماید: «إِذْ يُوْحٰى رَبُّكَ اِلٰى الْمَلٰٓئِكَةِ اَنۡىۡ مَعَكُمْ فَيَنْبُؤۡا الَّذِيۡنَ اٰمَنُوۡا سَالَتۡفِىۡ فِىۡ قُلُوۡبِ الَّذِيۡنَ كَفَرُوۡا الرَّعۡبَ فَاَضْرِبُوۡا فَوْقَ الْاَعۡنَاقِ وَاَضْرِبُوۡا مِنْهُمۡ كُلَّ بَنَانٍ». مراد و معنای آیه این است که خداوند مسلمانان را به وسیله بشارت و آرامش دادن به دل‌ها نصرت و یاری کرده تا از مشرکینی که چندین برابر مسلمانان بودند به وحشت نیافتند؛ و نیز در دل کفار رعب و وحشت ایجاد کرد تا از جمعیت کم مسلمانان در هراس شوند (طباطبائی، ۱۳۷۴، ج ۹، ص ۲۴). ادامه آیه که دلالت بر خشونت دارد و می‌گوید که بالای گردن‌ها را بزنید معنایش این است که سرها را بزنید؛ و مراد از «كُلُّ بَنَانٍ» جمع اطراف بدن است، یعنی دو دست و دو پا و یا انگشتان دست‌هایشان را بزنید تا قادر به حمل سلاح و به دست گرفتن آن نباشند (طباطبائی، ۱۳۷۴، ج ۹، ص ۲۵).

این خشونت مساوی با کشتن دشمن در میدان جنگ است که امروز با تفنگ این کار انجام می‌شود و در میدان جنگ باید دشمن کشته شود و نکشتن دشمن در میدان جنگ امر نکوهیده و غیرمعقولی است. کشتن دشمن یا با زدن شمشیر بر فرق و گردن آنان امکان‌پذیر است و یا با زدن شمشیر بر اطراف بدن او و یا اگر کشته نشود و مورد رحم قرار بگیرد انگشتانش باید قطع شود که در میدان جنگ از کار بیفتد و نتواند سلاح در دست بگیرد. از پای درآوردن دشمن در میدان جنگ جز با این کارها ممکن نیست. میدان جنگ ناگزیر از خشونت است، بلکه میدان جنگ میدان خشونت است. اینکه در میدان جنگ نباید با دشمن نرمش کرد از طرف همه عقلای عالم پذیرفته شده و غیرقابل خدشه است. سایر آیات قرآن کریم که دلالت بر خشونت دارند نیز دستوراتی هستند که فقط در میدان جنگ قابل اعمال است.

بنابراین آیاتی که در میدان جنگ سخت‌گیری بر دشمن را توصیه می‌کند نه‌تنها مورد اشکال نیست؛ بلکه هماهنگ با اهداف جنگ بوده و مطابق با حکم عقل و خواست عقلا است. برخورد تند با اسرا امری است که باعث هدایت آنها شده و در نتیجه به نفع آنان تمام می‌شود. درعین حال در دین اسلام با وجود این سخت‌گیری‌ها در جنگ، کشتن و شکنجه کردن و اذیت و آزار بدنی اسیران به‌صورت مطلق، ممنوع و حرام است و ارتکاب این اعمال از طرف هرکسی باشد مخالفت با دین اسلام است. اسرای دشمن بدون فدیة یا با دادن فدیة آزاد گردیده و یا اینکه به بردگی گرفته می‌شوند (شهید ثانی، ۱۳۸۷ق/۱۹۶۷م، ج ۲، ص ۴۰۰-۴۰۱). کشتن زنان، پیرمردان و خردسالان و حتی خنثای مشکل، آب بستن بر دشمنان، آتش زدن زراعت و قطع درختان بر مبنای دین اسلام حتی در حال جنگ ممنوع و کار خلاف شرع است و همچنین تخریب حصارها و استفاده از منجنیق کراهت دارد، مگر اینکه جنگ متوقف بر آنها باشد (شهید ثانی، ۱۳۸۷ق/۱۹۶۷م، ج ۲، ص ۳۹۲-۳۹۳).

عملکرد داعش و گروه‌های تکفیری

عملکرد گروه‌های تکفیری و تروریستی هیچ ربطی به آموزه‌های اسلام ندارد چه اینکه اصلاً آنان اجازه ندارند به نام جهاد با کفار یا غیرکفار به جنگ بپردازند تا چه رسد که رفتارهای غیرانسانی و ظالمانه آنان از طرف اسلام مورد تأیید قرار بگیرند. داعشی‌ها و دیگر گروه‌های تکفیری مرزهای توحش را درنوردیده و پای‌بند به هیچ معیار و ملاک انسانی و اسلامی نیستند و براساس

خواست‌های نفسانی خود رفتار می‌کنند. گروه داعش و دیگر گروه‌های تکفیری آشکارا با آیه «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا ضَرَبْتُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ فَتَبَيَّنُوا وَلَا تَقُولُوا لِمَنْ أَلْقَى إِلَيْكُمُ السَّلَامَ لَسْتَ مُؤْمِنًا تَبْتَغُونَ عَرَصَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا» (نساء/ ۹۴)، مخالفت می‌کنند. این آیه شریفه می‌فرماید: ای کسانی که ایمان آورده‌اید! هنگامی که در راه خدا گام می‌زنید (و به سفری برای جهاد می‌روید)، تحقیق کنید! و به خاطر این که سرمایه ناپایدار دنیا (و غنایمی) به دست آورید، به کسی که اظهار صلح و اسلام می‌کند نگویند «مسلمان نیستی». درحالی که داعش هیچ حرکتی را علیه غیرمسلمانان انجام نمی‌دهند و تحت اسم جهاد مسلمانان را قتل‌عام می‌کنند.

در حقیقت گروه داعش و گروه‌های تکفیری بر طبق آیه «إِنَّمَا جَزَاءُ الَّذِينَ يَحَارِبُونَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَيَسْعَوْنَ فِي الْأَرْضِ فَسَادًا أَنْ يُقَتَّلُوا أَوْ يُصَلَّبُوا أَوْ تُقَطَّعَ أَيْدِيهِمْ وَأَرْجُلُهُمْ مِنْ خِلَافٍ أَوْ يُنْفَوْا مِنَ الْأَرْضِ ذَلِكَ لَهُمْ خِزْيٌ فِي الدُّنْيَا وَلَهُمْ فِي الْآخِرَةِ عَذَابٌ عَظِيمٌ» (مائده/ ۳۳) محارب با خدا و پیامبر بوده و در زمین فساد می‌کنند و کيفر این‌گونه افراد این است که باید اعدام شوند یا به دار آویخته شده و یا دست راست و پای چپشان قطع گردند و یا از سرزمینشان تبعید شوند تا مردم از شر فساد و فتنه آنان در امان گردند (طباطبائی، ۱۳۷۴، ج ۵، ص ۵۳۳). کسی که بر مردم رحم نداشته و علیه آنان اسلحه گرفته و جامعه را تهدید می‌کند و مردم را می‌کشد متناسب با جرم و جنایتی که انجام داده باید کشته شود و یا یک‌دست و یک پای او قطع شده و یا اینکه تبعید شود (طباطبائی، ۱۳۷۴، ج ۵، ص ۵۳۴).

عملکرد گروه داعش مانند سایر گروه‌های تروریستی برپایه ایجاد رعب و وحشت در دل مخالفان خویش از طریق توسل به اقدامات وحشیانه و خشونت‌آمیز شکل گرفته است. داعش در سوریه و عراق با ارتکاب جنایات هولناک مانند بریدن سر، زنده سوزاندن، مثله کردن اجساد قربانیان، پرتاب از بلندی و نمایش انواع و اقسام اعدام‌های وحشیانه و شکنجه‌های غیرانسانی و انتشار آن در رسانه‌ها و فضای مجازی تلاش می‌کند تا با ایجاد رعب و وحشت در دل مخالفان خود، قدرت مقاومت آنان را کاهش دهد (ملک‌زاده، ۱۴۰۱، ص ۲۴۵).

حتی مفتیان داعش برای جنگجویان داعش جهاد نکاح را تجویز کرده که کاملاً متضاد با دین مبین اسلام و شریعت ناب محمدی است. در این فتوا به شورشیان سوریه، اجازه داده شده تا با زنان ازدواج کوتاه و چندساعته داشته باشند. شیخ عریفی در این فتوا گفته است

که بهترین جهادها، جهاد نکاح است و ازدواج بین این مجاهدین و زنان می‌تواند تمایلات شهوانی این جنگجویان را برآورده کرده و عزم آنها را برای جنگ با دولت بشار اسد افزایش دهد. متی سخن عریفی که در توییتر از طرف خودش منعکس شده است این‌گونه است: «زواج المناکحة التي تقوم المسلمة المحتشمة البالغة ۱۴ عاما فمافوق او مطلقة او ارملة جائز شرعا مع المجاهدين فی سوریه و هو زواج محدود الاجل بساعات لکی یفسح المجال لمجاهدين آخرين بالزواج کذالک و هو یشد عزيمة المجاهدين و کذالک هو من الموجبات دخول الجنة لمن تجاهد به». این ازدواج‌ها که وی آن را ازدواج‌های مناکحه یا موقتی می‌نامد، شامل زنان و دختران ۱۴ سال به بالا، مطلقه‌ها و بیوه‌ها می‌شود. او همچنین در این فتوا، بهشت را به آن دسته از زنانی که به این نوع ازدواج با شبه‌نظامیان رضایت می‌دهند، وعده داده است (<http://barefly.net/index.php?topic=.۲۴۱۱۵>).

این گروه تعمداً در هنگام انجام خشونت و بریدن سر انسانها پرچم سیاه را که بر روی آن کلمه طیبه «لا اله الا الله محمد رسول الله» نوشته شده به نمایش می‌گذارد تا این کلمه طیبه در اذهان بینندگان منفور جلوه کند و هرگاه این کلمه را در جای دیگر هم ببینند خشن بودن و خونریز بودن دین اسلام در اذهانشان تداعی شده و از آن دوری جویند.

تنافی جهاد داعش با جهاد اسلامی

با توضیحاتی که داده شد هر یک از آیاتی که بر جهاد و جنگ دلالت دارند به جنگ‌هایی که در زمان رسول خدا ﷺ از طرف کفار و مشرکان بر مسلمانان تحمیل شده بود، انصراف پیدا می‌کند و از حوادث مربوط به آنها به زمانهای دیگر تحت عنوان وجوب جهاد ابتدایی تجاوز نمی‌کنند تا برای مسلمانان، کشتن کفار و مخالفانی که هیچ تعرض و تجاوزی از سوی آنان متوجه مسلمانان نیست، واجب و یا جایز شود. هیچ عاقلی این مطلب را نمی‌پذیرد که آرامش و امنیت به ناآرامی و ناامنی تبدیل شود. پس تمام آیات جهاد و قتال مربوط به زمان رسول خدا ﷺ می‌شود آن هم در صورتی که میان کفار و مسلمانان جنگی حادث شده باشد و مؤمنان مکلف‌اند که به دستور پیامبر اسلام ﷺ با دشمنان بجنگند و نباید از جنگ و جهاد در راه خدا رو برتابند چه اینکه فرار از جنگ و زبونی در برابر دشمن از نظر عقلا امری ناپسند است و دینی که خود را حق می‌داند نباید به پیروان خود دستور فرار از جنگ و دستور تسلیم شدن به دشمن را بدهد. اگر چنین

دینی وجود داشته باشد اولاً این دین حقانیت خود را زیر سؤال برده و ثانیاً هیچ‌کسی آن را دین معقول و قابل پذیرش نمی‌داند. شجاعت و سخت‌گیری و کوچک شمردن دشمن در جنگ از امور پسندیده و مورد پذیرش عقل و عقلا است.

بنابراین به مجرد وجود آیات جهاد در قرآن هرکسی حق ندارد آن را مستمسک و مجوز کشتن کفار و کسانی که به دین و مذهب او نیست قرار دهد. چه اینکه ائمه اهل‌بیت علیهم‌السلام جهاد را بر مسلمانان با امام عادل واجب می‌داند به این معنا که هرگاه امام معصوم دستور جهاد داد بر مسلمانان واجب می‌شود که به این دستور امام لیبیک بگویند نه اینکه هرکسی از هرجا برخیزد و به نام جهاد با کفار و مخالفان خود جنگ را راه‌اندازی کند. امام رضا علیه‌السلام به مأمون خلیفه عباسی نوشتند: «والجهاد واجب مع الإمام العادل» (حر عاملی، ۱۴۱۴ق، ج ۱۵، ص ۱۸) یعنی جهاد با امام عادل که مراد از آن امام معصوم و مفترض الطاعة است بر مسلمانان واجب می‌شود نه با مثل خلفای عباسی و امثال آنان. حتی امام صادق علیه‌السلام در روایتی جهاد بدون امام معصوم علیه‌السلام را مانند خوردن میت، خون و گوشت خوک حرام دانسته است (حر عاملی، ۱۴۱۴ق، ج ۱۵، ص ۴۵).

به دلیل همین آیات و روایات از نظر فقها و علمای شیعه امامیه، جهاد ابتدایی بدون حضور امام معصوم جایز نیست؛ بلکه با حضور امام و دستور او و یا دستور نائب خاص او جهاد بر مؤمنان واجب می‌شود. تنها در یک صورت جهاد و جنگ بر مسلمانان آن هم به صورت کفایی واجب می‌گردد که دشمنان بر مسلمانان هجوم آورده و با هجوم آنان کانون اسلام در خطر نابودی قرار بگیرد؛ و این جهاد، جهاد دفاعی است که عقل نیز آن را لازم می‌داند (شهید ثانی، ۱۳۸۶، ج ۲، ص ۳۸۱-۳۸۲).

رعایت عدالت در جنگ

دین مبین اسلام برای جنگ قوانینی وضع کرده که حتی از ظلم در جنگ علیه دشمنان جلوگیری می‌کند. در قرآن می‌فرماید: «وَقَاتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ الَّذِينَ يُقَاتِلُونَكُمْ وَلَا تَعْتَدُوا إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ الْمُعْتَدِينَ» (بقره/ ۱۹۰)؛ و در راه خدا، با کسانی که با شما می‌جنگند، نبرد کنید! و از حدّ تجاوز نکنید، که خدا تعدّی‌کنندگان را دوست نمی‌دارد! این آیه شریفه به‌صراحت می‌گوید با کفاری که با شما می‌جنگند با آنان بجنگید و در جنگ نباید بر آنان ظلم کنید. این تعلیم از تعالیم بسیار ارزشمند قرآنی است که انسانیت و عقلانیت در آن موج می‌زند؛

و یا می‌فرماید: «فَمَنْ اعْتَدَىٰ عَلَيْكُمْ فَاعْتَدُوا عَلَيْهِ مِثْلَ مَا اعْتَدَىٰ عَلَيْكُمْ وَاتَّقُوا اللَّهَ وَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ مَعَ الْمُتَّقِينَ» (بقره/ ۱۹۴)؛ یعنی و (به‌طورکلی) هرکس به شما تجاوز کرد، همانند آن بر او تعدی کنید! و از خدا بپرهیزید (و زیاده‌روی ننمایید)! و بدانید خدا با پرهیزکاران است! در این آیه عدم تعدی بر دشمن کار پرهیزکاران شمرده شده است.

اما اینکه داعشی‌ها یا هر گروه تروریستی و تکفیری خود را قیم اسلام دانسته و به‌جای پیامبر اسلام ﷺ نشسته و با رأی و نظر مبتنی بر هوی و هوس، مردم را اعم از مسلمانان و غیرمسلمانان قتل‌عام می‌کنند، هیچ ربطی به آموزه‌های قرآن ندارد. این آنان هستند که در هر شرایطی دست به این کارهای غیرمعقول و غیرانسانی می‌زنند؛ بنابراین نه عقاید این گروه‌ها از قرآن گرفته شده است و نه عملکرد آنان از طرف قرآن و آموزه‌های اصیل اسلامی قابل تأیید است؛ بلکه آنان فتنه‌گران و مفسدانی هستند که علیه اسلام قد برافراشته و به حکم قرآن این مسلمانان هستند که باید در قبال گروه‌های تکفیری و تروریستی از اسلام و مسلمانان و مظلومان دفاع کنند.

نتیجه

نتیجه این شد که اسلام را باید از تعالیم قرآنی و متون اصیل اسلامی به‌دست آورد. دین اسلام به کرامت انسانی ارزش داده و کشتن هیچ انسانی را بدون اینکه مرتکب فساد و فتنه شده باشد تجویز نمی‌کند. آیات متعددی در قرآن نیکی و رعایت قسط با کافرانی را که علیه مسلمانان اقدامی نمی‌کنند مورد تأکید قرار داده‌اند؛ بنابراین عملکرد گروه‌های تروریستی کمترین حکایتی از تعالیم دین اسلام ندارد، بلکه به‌وجود آمدن گروه‌های تکفیری و تروریستی از مخالفت با محتوای دین اسلام ناشی شده است چه اینکه همین گروه‌ها با دلایل متقن توسط غیرمسلمانان پایه‌ریزی شده و از طرف آنان حمایت می‌شوند. به همین دلیل شمشیر این گروه‌ها به‌ویژه گروه داعش گردن مسلمانان را قطع می‌کند. آیات جهاد و جنگ در قرآن کریم چیزی نیست که وجود گروه‌های تروریستی را توجیه کند. در این آیات مسلمانان به کشتن دشمنانی که علیه آنان می‌جنگند تشویق شده‌اند.

فهرست منابع

قرآن کریم

۱. ابن اثیر، ابوالحسن علی بن محمد جزری، *أسد الغابة في معرفة الصحابة*، بیروت، دارالفکر، ۱۴۰۹ق / ۱۹۸۹م.
۲. ابی سعود، محمد بن محمد العمادی، *تفسیر ابی سعود* (إرشاد العقل السليم إلى مزايا القرآن الكريم)، بیروت، دار إحياء التراث العربی.
۳. امینی، لقمان، *دام تکفیر*، ص ۳۳۶، کلام ماندگار، چ ۱، ۱۳۹۵ش.
۴. بوکای، موريس، *مقایسه میان تورات، انجیل، قرآن و علم*، ترجمه: دبیر، ذبیح الله، تهران، دفتر نشر فرهنگ، چ ۱۳، ۱۳۸۸ش.
۵. حر عاملی، محمد بن حسن، *وسائل الشیعه*، قم، مؤسسه آل البيت علیهم السلام لإحياء التراث، چ ۲، ۱۴۱۴ق.
۶. شهید ثانی، *الروضة البهية في شرح اللمعة الدمشقية*، تحقیق: إشراف: کلانتر، السید محمد، نجف، منشورات جامعة النجف الدينية، ۱۳۸۷ق / ۱۹۶۷م.
۷. طباطبائی، سید محمد حسین، *ترجمه المیزان فی تفسیر القرآن*، ترجمه: موسوی همدانی، سید محمد باقر، قم، دفتر انتشارات اسلامی جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، چ ۵، ۱۳۷۴ش.
۸. عویس، عبدالحلیم، *الدعوة علی منهج النبوه* (اثر التجديد فی الجزائر)، ریاض، ۱۴۲۳ق.
۹. غرناطی کلبی، محمد بن أحمد بن محمد، *التسهيل لعلوم التنزيل*، لبنان، بیروت، دارالکتب العربی، چ ۴، ۱۴۰۳ق / ۱۹۸۳م.
۱۰. فخرالدین رازی، محمد بن عمر تمیمی شافعی، *التفسیر الکبیر*، بیروت، دارالکتب العلمیه، چ ۱، ۱۴۲۱ق / ۲۰۰۰م.
۱۱. فیروزآبادی، سید حسن، *تکفیری های داعش را بشناسیم*، تهران، دانشگاه عالی دفاع، چ ۱۱، ۱۳۹۳ش.



۱۲. قنوجی، صدیق بن حسن، **أبجد العلوم**، دارالکتب العلمیه، ۱۹۹۸ م.
۱۳. گیتستا و ژانتستا، **دیباچه‌ای بر تاریخ تفتیش عقاید در اروپا و آمریکا**، ترجمه: افشار نادری، غلامرضا، تهران: زرین، چ ۱، ۱۳۶۸.
۱۴. محمد بن عبدالوهاب، **عزیز العظمه**، (المنتخب من مدونات التراث)، عربستان، ریاض، بی تا، بی نا.
۱۵. محمد بن عبدالوهاب، **کشف الشبهات**، ریاض، وزارت الشؤون الاسلامیه، چ ۶، ۱۴۲۰ ق.
۱۶. مغنیه، محمدجواد، **هذه هي الوهابية**، دارالحقیقه، چ ۲، ۱۴۱۴ ق.
۱۷. مکارم شیرازی، ناصر، **تفسیر نمونه**، تهران، دارالکتب الإسلامیه، چ ۱۰، ۱۳۷۱ ش.
۱۸. ملک زاده، محمد، **سلفی گرایي عوامل و پیامدهای سیاسی**، تهران، سازمان انتشارات پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی، چ ۳، ۱۴۰۱ ش.
۱۹. مولوی، بلخی، جلال الدین، **مثنوی معنوی**، دفتر ششم، تهران، انتشارات پژوهش، ۱۳۷۵ ش.
۲۰. نیشابوری، مسلم بن حجاج، **صحیح مسلم**، بیروت، دار احیاء التراث العربی، محقق: محمد فؤاد عبدالباقی، بی تا.
۲۱. یورگن تودنهورفر، **نگاهی به داعش از درون**، (۱۰ روز در دولت اسلامی)، ترجمه: رحمان افشاری، تهران، مهراندیش، چ ۶، ۱۳۹۵ ش.

خبرنامه و سایت‌های خبری

۱. خبرنامه سیاسی، فرهنگی اجتماعی جامعه مدرسین حوزه علمیه قم.
۲. خبرگزاری تسنیم.
۳. سایت خبرگزاری دانشجویان ایران (ایسنا)
۴. سایت مشرق.

اثبات برتری مبانی حقوق اسلام بر حقوق مدرن

محمد رضا قاسمی*

چکیده

شبهه‌گر معتقد است در مواجهه با مسائل جدید، باید واقعیات عینی جامعه لحاظ شود و حیانی بودن مبانی اسلام کافی نیست؛ چرا که عقل انسانها در حال تکامل است و اسلام برای دوری از عقب‌ماندگی، باید لباس نو بر تن کند. تنها راه به‌روزرسانی اندیشه اسلامی، مکمل قرار دادن اندیشه غربی در کنار آن است. در این مقاله با روش توصیفی تحلیلی و استفاده از منابع کتابخانه‌ای با تکیه بر دو رویکرد پاسخ داده شده؛ اول، مبانی حقوق اسلام با مبانی حقوق مدرن، تفاوت بنیادی دارد و دوم، نتیجه این دو تفکر در مواجهه با مسائل جدید مشخص می‌شود. مبانی حقوق اسلام، مبتنی بر اراده تشریحی خداوند است که از آن تعبیر به تعالیم و حیانی می‌شود؛ برخلاف حقوق مدرن که مبتنی بر اراده اجتماعی است و سرچشمه تقنین، اقتضات عرفی است. با توجه به این تفاوت مبنایی، اولاً اصالت و کفایت پاسخگو بودن حقوق اسلام به مسائل جدید بر هیچ اهل دانشی پوشیده نیست؛ چرا که پشتوانه تقنین اگر اراده‌های باشد که حاوی رعایت کامل مصالح باشد، از اعتبار بیشتری برخوردار است؛ ثانیاً در مرحله اجرایی هم، قوانین اسلامی نسخه پیشرو در عرصه رعایت عدالت و پیشرفت است؛ چرا که حقوق اسلام، قواعد قطعی و غیرمتغیری ارائه می‌دهد که با تغییرمذاق جامعه، تغییری نمی‌کند.

واژگان کلیدی: حقوق اسلام، حقوق مدرن، مبنا، مستحدثات.

*. طلبة سطح سه فقه و اصول حوزه علمیه قم. rezahasemi944331380@gmail.com

مقدمه

تحقیق درباره مبانی حقوق اسلام از جنبه‌های مختلف علمی، فرهنگی و اجتماعی اهمیت فراوانی دارد. اول، حقوق اسلامی به‌عنوان نظامی فقهی و اخلاقی، در طول قرون متمادی بر زندگی فردی و جمعی مسلمانان تأثیر گذاشته و همچنان در بسیاری از جوامع اسلامی نقش بنیادینی در نظام‌های حقوقی ایفا می‌کند. نخست، شناخت مبانی حقوق اسلام برای درک صحیح احکام شرعی و فقهی ضروری است تا در جهت این معرفت، شبهات بنیادینی از قبیل فرسودگی مبانی در مواجهه با مستحدثات، پاسخ داده شود. این مبانی شامل اصولی چون عدالت، کرامت انسانی، عقل، وحی، و اجماع می‌باشد که هر یک پایه‌گذار نظام حقوقی اسلام هستند. بدون درک درست این اصول، تفسیر احکام دینی می‌تواند دچار انحراف شود و به تطبیق نادرست آموزه‌های دینی منجر شود. دوم، در عصر حاضر که جوامع اسلامی با چالش‌های نوظهوری همچون جهانی‌شدن، حقوق بشر، و پیشرفت‌های علمی و تکنولوژیک مواجه‌اند، تحقیق علمی و نقادانه درباره مبانی حقوق اسلام می‌تواند بستری مناسب برای تطبیق این نظام با نیازهای روز فراهم سازد. به عبارت دیگر، بازخوانی مبانی حقوقی اسلام نه تنها به روزآمدسازی قوانین کمک می‌کند، بلکه امکان تعامل سازنده‌تری با نظام‌های حقوقی دیگر را نیز به وجود می‌آورد.

مقاله حاضر، پاسخ بنیادین به شبهه برخی نواندیشان دینی است. البته ریشه این شبهات به حدود ۷۰ سال قبل برمی‌گردد که در آن زمان اقبال لاهوری به طرح این مسئله پرداخته است. اقبال معتقد است: «جهان رشد کرده و تحولات ژرف و عمیقی در دنیای معاصر سایه افکنده که جهان اسلام نمی‌تواند نسبت به آنها بی‌تفاوت باشد. اسلام برای اینکه از عقب‌ماندگی و رخوت دور شود، چاره‌ای جز تمسک به علوم جدید (علوم غربی) ندارد و باید طرح‌های معرفتی و دینی خود را جدید کند. عقل آدمی بزرگ شده است و باید در سایه علوم جدید، علوم اسلامی را به آنها نزدیک کرده و در اصول اساسی اسلام، تجدیدنظر اساسی کنیم» (و طرحی نو در اندیشه اسلامی در اندازیم) (اقبال لاهوری، بی‌تا، ص ۱۱).

آنچه در تفکر آقای لاهوری نهادینه شده این است که مسائل جدید در تمام جوامع از جمله جوامع اسلامی روی آورده و باید نسبت به آنها پاسخگو باشیم. در اندیشه ایشان،

اسلام با توجه به سنتی بودن آن، نمی‌تواند به همه این شبهات و مسائل پاسخ دهد در نتیجه چاره‌ای جز مکمل و بلکه مبنا قرار دادن اندیشه غربی در کنار اندیشه اسلامی نیست تا تفکر اسلامی به‌روز شود. اقبال این نوع دیدگاه را مخالف با تفکر اسلامی نمی‌داند و بنیانگذار این اقدام را جمال‌الدین اسدآبادی می‌داند (اقبال لاهوری، بی‌تا، ص ۱۰). باید توجه شود که اقبال لاهوری معتقد نیست که «دین اسلام» ذاتاً فرسوده شده، بلکه تأکید دارد برداشت‌ها و ساختارهای اجتماعی و فقهی سنتی باعث شده‌اند که دین نتواند پاسخگوی نیازهای روز باشد. از نظر او، بازگشت به روح دین، نوآوری در تفسیر، و اجتهاد زنده، راه خروج از این وضعیت است. در نتیجه قوانین اسلام هم رویکرد سنتی داشته پاسخگوی نیاز امروز جامعه نیست. اقبال می‌گوید: «فقه سنتی در دوره‌های اولیه اسلام شکل گرفت و به نیازهای آن زمان پاسخ می‌داد اما با گذر زمان، این فقه به صورت بسته و ایستا درآمد و نتوانست به تحولات اجتماعی، علمی و سیاسی پاسخ مناسب دهد» (اقبال لاهوری، بی‌تا، ص ۱۲). بنابراین، اجتهاد معاصر و نواندیشی دینی برای زنده نگه‌داشتن روح اسلام ضروری است. او می‌گوید: «در جهان اسلام، باب اجتهاد بسته شده است. این امر باعث رکود و عقب‌ماندگی فرهنگی ما شده است». او نمی‌خواهد «دین جدید» بسازد، بلکه می‌خواهد دین را در قالب فهم جدید و زنده عرضه کند (اقبال لاهوری، بی‌تا، ص ۱۲).

برخی نواندیشان هم در سال‌های اخیر، این شبهه را گسترش داده و با الفاظ مختلفی به تکرار آن می‌پردازند. برای نمونه مراد همتمی می‌گوید: «دین، امری ثابت و فراتاریخی است اما شریعت، طبیعتی سیال و تغییرپذیر دارد که متناسب با شرایط تغییر می‌کند. ... حقوق، امور اعتباری هستند، ممکن است مبنای این اعتبارها و قراردادهای، خدا، وحی و پیامبردانسته شود یا انسان و پارلمان قانون‌گذاری و خردمندان بشری یا هر دو... مطمئناً در این قراردادها سزاوار است واقعیات عینی جامعه ملحوظ شود و چاره‌ای از این نیست که در مورد تنظیم قوانین و مقررات مربوط به زن، تجارب تاریخی و یافته‌های زیست‌شناختی، جامعه‌شناختی و... نصب‌العین شود» (کریمی، ۱۳۹۱، ص ۱۴۶).

مبنا یک رشته از قواعد است که در قوانین جاری یک کشور به هیچ‌وجه حتی به صورت روح قانون و عرف مسلم وارد نشده است و از مطالعه مصالح اجتماعی و سیستم حقوقی

کشف می‌شود (جعفری لنگرودی، ۱۳۷۱، ص ۲۴۱)؛ بنابراین مبنای حقوق، اصل یا قاعده‌ای کلی است که نظام حقوقی بر آن مبتنی است و قواعد و مقررات حقوقی براساس آن وضع می‌شود. در نتیجه مشروعیت نظام حقوقی و قواعد حقوقی از آن نشئت می‌گیرد.

منبع حقوق بحث از مشروعیت و یا لازم‌الاجرا بودن مقررات اجتماعی و یا اینکه این قواعد و مقررات براساس چه اصل یا اصولی وضع شده‌اند، نیست، بلکه به منبع حقوق صرفاً با این نظر که ارایه‌دهنده‌ی قوانین و مقررات‌اند، صرف‌نظر از اینکه ملاک این مقررات چیست، نگریسته می‌شود؛ برخلاف مبنای حقوق که عبارت است از اصولی که قوانین و مقررات نظام حقوقی، مشروعیت و لزوم اجرای خود را از آنها به‌دست می‌آورند (عمیدزنجانی، ۱۳۸۲، ج ۱، ص ۲۷۷، ۲۷۶). به‌عنوان نمونه به قرآن که یکی از منابع حقوق اسلام است از آن نظر منبع اطلاق می‌شود که احکام و مقررات مندرج در آن بدون چون و چرا لازم‌الاجرا است. در این مرحله به اینکه این احکام به چه جهت لازم‌الاجرا باشند و مشروعیت خود را از کجا کسب کرده‌اند، پرداخته نمی‌شود. این اندیشه به هنگام اثبات سخن خود گوید: منابع حقوق به هیچ‌رو منابع اعتبار (مبانی) قواعد حقوقی نیستند؛ چه اینکه اطلاق عنوان «منابع حقوق» بر مصادیق آن به این لحاظ نیست که آن‌ها منابع اعتبار (مبانی) قواعد حقوقی هستند؛ زیرا نخست اینکه منابع حقوق دارای مصادیقی است مشخص، معلوم و متبادر به ذهن اهل فن که دارای اعتبار کشفی هستند و روشن است که اعتبار کشفی منابع حقوق به احکام و مقررات منکشف از آن‌ها منتقل نخواهد شد. دیگر اینکه اگر اطلاق عنوان منابع حقوق به منظور تبیین منابع اعتبار (مبانی) قواعد حقوقی می‌بود، می‌بایست اهداف نهایی که در نظام‌های حقوقی دارای اعتبار ذاتی هستند به‌عنوان بارزترین و شاخص‌ترین مصادیق منابع حقوقی شناخته می‌شدند؛ چرا که احکام و مقررات حقوقی وسایل هدایت جامعه به‌سوی اهداف نهایی هستند؛ بنابراین، اعتبار خود را از اعتبار و ارزش ذاتی آن‌ها کسب، و هدف نهایی حقوق منبع اصلی اعتبار آن‌ها خواهد بود. در صورتی که هیچ حقوق‌دانی هدف نهایی حقوق را در زمره‌ی منابع حقوق به‌شمار نمی‌آورد؛ بنابراین منابع حقوق، منابع اشتقاق قواعد حقوقی و ادله‌ی اعتبار آن‌ها هستند نه مبانی منابع اعتبار آن‌ها (عمیدزنجانی، ۱۳۸۲، ج ۱، ص ۲۷۷، ۲۷۶).

تحلیل مبانی فکری و ساختاری حقوق اسلام و حقوق مدرن

رکن اساسی اسلام، اندیشه توحیدی است که در تمام عرصه‌ها اثر خود را می‌گذارد. خداوند متعال نه تنها خالق جهان هستی است، بلکه او به تنهایی و بی‌هیچ شریکی جهان را تدبیر می‌کند و نیز اوست که قوانین حاکم بر افراد و جوامع انسانی را وضع می‌نماید. از جمله این قوانین، قواعد و مقررات فقه و حقوقی اسلامی است که همه به جعل و اعتبار الهی، اعتبار و مشروعیت می‌یابد و انسان مکلف و وظیفه دارد، تنها از این قوانین اطاعت کند. البته جعل حکم و قانون توسط خداوند حکیم و علیم هرگز گزاف نبوده و دستورات او براساس واقعیات جهان هستی و نیز رعایت مصالح و مفاسد نفس‌الامری وضع شده است؛ مصالح و مفاسدی که آگاهی کامل از آنها تنها از آن خداوند خالق هستی و انسان است. با توجه به این مطالب نمی‌توان امر دیگری جز اراده تشریحی خداوند را به‌عنوان مبنای فقه و حقوق اسلامی معرفی کرد. هیچ فرد آشنای به حقوق اسلامی این مطلب را انکار نمی‌کند که نگاه اسلام به قاعده و قانون حقوقی نگاهی متفاوت از نگاه مکاتب طبیعی و عقلی است که مبنای مشروعیت و اعتبار هر قاعده حقوقی را انطباق آن با حکم عقل و طبیعت می‌دانند و متفاوت از نگاه مکاتبی است که تمام اعتبار و ارزش را به قاعده‌ای که منطبق با نظر دولت یا مردم است می‌دهند و هر قاعده‌ای که آنان نپذیرند را، اگرچه قابل انطباق با قوانین عقل و طبیعت باشد، قاعده‌ای نامشروع تلقی می‌کنند (منصوری، ۱۳۸۰، ص ۷۳-۸۴)؛ بنابراین در نظام حقوقی (حقوق اسلام) حق حکومت و قانون‌گذاری مختص خداوند است؛ وحی و اراده شارع مبنای اصلی همه قواعد و مقررات حقوقی این نظام حقوقی به‌شمار می‌آید. یعنی آنچه مقررات و احکام فقه و حقوق اسلام را الزام‌آور می‌کند و به آن مشروعیت می‌بخشد، اتصال به وحی و صدور از منبع وحیانی است؛ اما از آنجا که مشیت خداوند بر آزادی و اختیار انسان در مورد اعمال و سرنوشت خویش قرار گرفته است و با توجه به انقطاع وحی و اینکه در نظام حقوقی اسلام جایگاه «اجتهاد» همانند جایگاه قانون‌گذاری است و فقیهان و مجتهدین، موظف به استنباط احکام و قوانین الهی (هم در امور فردی و هم اجتماعی) که کاشف از اراده تشریحی خداوند است، می‌باشند. آنچه برای فقیه مهم است، کشف نظر شارع است و در این مسیر، یا به واقع می‌رسد یا نمی‌رسد. مثلاً



شارع اگر به مسئله‌ای قطع پیدا کرد، قطع او علیت تامه برای رسیدن به واقع است چراکه ما علم داریم و این علم، معتبر است ولو اجمالی (خراسانی، ۱۴۰۹ق، ص ۲۷۲). اما اگر نسبت به تکلیف فعلی، ظن یا اماره وجود داشته باشد، درجه حجیت آن متفاوت است و از قطع پایین‌تر خواهد بود؛ چراکه حجیت ظنون نیازمند اعتبار شارع است، برخلاف حجیت قطع که ذاتی است و متابعت از آن طبق حکم عقل، واجب است؛ یعنی حجیت قطع، انجعالی (بدون نیاز به جعلِ جاعل) است (خراسانی، ۱۴۰۹ق، ص ۲۷۵). به عبارت ساده، ملاک اصلی در فقه، به دست آوردن حجیت در مسیر کشف حکم الهی است، در حالی که مبنای علوم تجربی، کاشفیت است (زرنوشه فراهانی و خلیلی، ۱۴۰۰، ص ۱۱). حجیت، صرف معذرت و منجزیت است بدون اینکه تکلیفی انشاء شود (خراسانی، ۱۴۰۹ق، ص ۴۰۵). توضیح اینکه: اگر فقیه به حکم الهی دست یافت، ثواب خواهد برد اما اگر دست نیافت، عقاب نمی‌شود، بلکه معذور است؛ چراکه طبق معتبر بودن حجیت، به علم معتبر خودش عمل کرده است.

با توجه به مطالب بالا مبنای فکری حقوق اسلام، تفاوت ریشه‌ای با مبنای حقوق مدرن دارد. اساساً رویکرد حقوق اسلام مبتنی بر منشاء الهی و آسمانی است، برخلاف حقوق مدرن و نیز کلیه علوم انسانی غربی که مبتنی بر تجربه‌های بشری و ساختارهای عقلایی محض است. در واقع، وحی تنها سرچشمه اصلی حقوق اسلام است و ادله اربعه (کتاب، سنت، عقل، اجماع) تابع این منشأ است (عمیدزنجانی و محمدی، ۱۳۸۵). اندیشه غربی با اندیشه اسلامی تعارض جدی دارد. نقطه پرگار در اندیشه غربی، انسان است و همه موجودات حتی خدا، حول محور انسان می‌چرخد، برخلاف اندیشه اسلامی که نقطه پرگار در عالم را، خدا می‌داند؛ بنابراین احکام الهی، محور اصلی زندگی بشری خواهد بود (طادی و جلالی ج ۹، ص ۸۹)؛ بنابراین هیچ نقطه اشتراکی در مبنا با یکدیگر نداریم تا بخواهیم این دو تفکر را با یکدیگر جمع کنیم. در اندیشه اسلامی حق یک مفهوم الهی است و منشأ آن خداوند است. حق‌ها بر اساس قوانین و وحی الهی تعیین می‌شوند و به انسانها داده می‌شود؛ بنابراین حق‌ها، در چارچوب تکالیف و حقوق متقابل تعریف می‌شوند و همیشه با عدالت و اخلاق الهی همراه‌اند. حق‌ها ممکن است مطلق یا مشروط به رعایت احکام شرعی باشند. در اندیشه غربی حق‌ها معمولاً بر پایه قراردادهای اجتماعی، عقلانیت انسانی،

یا حقوق طبیعی تعریف می‌شوند. حقوق طبیعی به حقوقی گفته می‌شود که به صورت ذاتی و ذاتی برای انسانها قائل‌اند، مستقل از مذهب یا خدا. در برخی مکاتب غربی، حقوق فردی بر حقوق جمعی اولویت دارد.

با توجه به وحیانی بودن مبانی اسلام، منابع آن عبارت است از:

۱. **قرآن کریم:** این کتاب آسمانی منبع اصلی قانون‌گذاری در اسلام است و همه مسلمانان آن را کلام خداوند و منبع تمام قانون‌ها می‌شناسند. قرآن کریم در مدت ۲۳ سال رسالت پیامبر اسلام حضرت محمد ﷺ، برحسب مقتضیات زمان و نیازمندی‌ها به تدریج از طریق فرشته وحی نازل شده است و در زمان حیات رسول‌الله و به دستور ایشان به همین ترتیب تدوین و تنظیم شده است (الطبرسی، ۱۳۷۹ق، ج ۱ و ۲، ص ۱۸).

۲. **سنت:** سنت دومین منبع قانون‌گذاری در اسلام است که فقیهان با مراجعه به آن، احکام صحیح زندگی را استنباط می‌کنند. این منبع عظیم اسلامی مطابق نص صریح قرآن، لازم‌الاتباع است. شیعه با استناد به حدیث معروف «ثقلین» معتقد است که مقصود از سنت، گفتار، رفتار و تقریر پیامبر و امامان معصوم است. از آنجا که قرآن کریم پیامبر را به‌عنوان الگو معرفی می‌کند و به مسلمانان توصیه می‌کند که حضرت هر چه می‌گوید از سوی خداوند است و باید از دستورات او اطاعت کنند، پس از آنکه براساس آیات قرآن کریم، سنت پیامبر حجت یافت، به موجب روایات فراوان از آن حضرت - به‌ویژه حدیث ثقلین - سنت سایر معصومین نیز اعتبار یافته و منبع اصلی قانون‌گذاری به‌شمار می‌رود.

۳. **عقل:** عقل به این عنوان که کاشف از احکام شرعی الهی است، سومین «منبع حقوق اسلام» شناخته شده است. از آنجا که احکام الهی تابع مصالح و مفاسد نفس‌الامری است، در مواردی که کتاب و سنت نسبت به آن ساکت است، اگر عقل به‌گونه‌ای قطعی به‌وجود مصلحت و یا مفسده‌ای پی برد و در نتیجه دستور الزامی صادر کند، کشف می‌کنیم که اراده الهی نیز چنین است، یعنی عقل کاشف از اراده تشریحی الهی قرار می‌گیرد، که این احکام قطعی عقل حجت است. روایاتی که می‌گوید: «خداوند دو حجت برای مردم قرار داده، حجت ظاهری (پیامبران و امامان معصوم علیهم‌السلام) و حجت باطنی یعنی «عقل» (کلینی، ۱۳۶۵، ج ۱، ص ۱۹)، ناظر بر همین مرحله از داوری قطعی عقل است.

در حقوق مدرن اساساً تعبد دینی و غیردینی منفی است و به هیچ وجه نص‌گرایی صحیح نیست، بلکه مشخصه اصلی در نظام حقوقی: ۱. تکیه بر وجدان بشری و تجربه بشری برای تأمین و تضمین آزادی حداکثری است. ۲. حقوق خصوصی بر سایر حقوق تقدم دارد. ۳. وحدت‌گرایی و یکپارچه‌سازی.

فردگرایی، مبنای اصلی حقوق مدرن است؛ عقلانیت، ریشه در وجدان فردی دارد؛ بنابراین منشأ اعتبار قواعد حقوقی، اصول وجدانی همچون لزوم جبران خسارت، رد امانت، قبح شهادت کذب و... (شهابی، ۱۳۹۶، ص ۲۶۳، ۲۶۴).

حقوق اسلام مبتنی بر منطق هدایت‌گری انسانها برای رسیدن به قله‌های انسانیت است و اسلام، تنها راه رسیدن به این هدف را در گرو تعالیم وحیانی می‌داند؛ چراکه قانون هدایتگر بشر، باید مصون از هر خطا باشد تا در جهت هدایت‌گری درست عمل کند. علوم ما یا حصولی است یا حضوری. در علم حصولی، معلوم ما صورت و مفهوم شیء است، و ما از طریق آنها به خود شیء علم پیدا می‌کنیم؛ در نتیجه در این نوع علم احتمال خطا وجود دارد. اما در علم حضوری، معلوم ما، خود شیء و واقعیت است و برای علم به واقعیت هیچ واسطه‌ای وجود ندارد؛ لذا در این نوع از علم هیچ‌گونه احتمال خطا وجود ندارد. وحی از سنخ علم حضوری و کامل‌ترین آن است و همان‌گونه که انسان خودش را به علم حضوری می‌یابد و یقین به آن دارد، پیامبر نیز با علم حضوری مقوم هستی خودش که خدا و کلام خداست، را می‌یابد و یقین دارد که یافته او وحی است و نیازی هم به تکرار این شهود ندارد، بلکه نخستین بار که وحی جرقه می‌زند با یقین علمی و شهودی همراه است، پس نمی‌توان آن را از سنخ تجربه‌های دینی دانست (جوادی آملی، ۱۳۸۳، ص ۲۴۳). از دیدگاه آیت‌الله جوادی آملی، برای شناخت دین سه منبع عقل، نقل و وحی وجود دارد. در این میان، عقل به مانند نقل فقط مسئول در ادراک دین است و توان انشای احکام دینی ندارد، و به معنای کشف عقل است. از سوی دیگر عقل به عین وحی دسترسی ندارد، لذا توان درک وحی را ندارد تا در مقابل آن باشد بلکه عقل به بررسی الفاظ حاکی از محتوای وحی می‌پردازد (جوادی آملی، ۱۳۸۶، ص ۱۹). یعنی عقل، درجه پایین‌تری در قبال وحی دارد و در قبال آن، اصالتی ندارد؛ چراکه عقل، جنبه کاشفیت دارد در حالی که وحی، جنبه مولویت دارد

و آنچه توان انشاء تکلیف را دارد، جنبه مولویت است (زرنوشه فراهانی و خلیلی، ۱۴۰۰، ص ۱۱). نظام حقوقی اسلام، نظامی الهی است، چون منشأ و خاستگاه قواعد آن اراده خداوند است؛ دینی است، به این اعتبار که آورنده آن پیامبری برگزیده الهی است؛ وحیانی است چرا که قواعد حقوقی اسلام به وسیله خدا و پیامبر او وضع و تشریح گردیده و دین‌باوران در آن نقشی ندارند (طوسی، ۱۳۳۰، ص ۲۵۳ و فارابی، ۱۳۵۸، ص ۲۵۵).

علم فقه در شریعت اسلام، برای تنظیم زندگی شخصی- و اجتماعی انسان تدوین شده است (اسماعیل‌تبار، ۱۳۸۲، شماره ۱۷). در فقه، از احکام شرعی که به افعال انسان یا ذات او و یا به هر چیزی که در زندگی شخصی و اجتماعی او نقش دارد بحث می‌شود؛ بنابراین، احکام شرعی، برای قانونمندی رفتار و گفتار شخصی- و اجتماعی و همچنین رابطه و علاقه ذات انسان با اشیاء و انسان دیگر وضع شده است؛ در نتیجه، هیچ حوزه‌ای از عملکرد انسان وجود ندارد که فقه در آن نظری نداشته باشد. آنچه که تاکنون در آثار فقها به چشم می‌خورد و به صورت کلاسیک تدوین شده است، در سه حوزه فقه عبادی، فقه مدنی و فقه جزایی است. ولی حسب آنچه که در علم حقوق پیشرفت کرده است، ضروری است با رجوع به ذخایر عظیم و غنی فقه، تأسیسات جدید حقوقی را مورد مطالعه و بررسی قرار داد تا دیدگاه علمی فقه را براساس موازین آن، در خصوص موضوعات مطروحه به دست آورد (اسماعیل‌تبار، احمد، ۱۳۸۲، شماره ۱۷).

از منظر عقلی تغییر گوهر دین محال است، اما تغییر شریعت امری ممکن است که در شرایع پیشین نیز واقع شده است (قراملکی، ۱۳۸۳، شماره ۳). حال این سؤال مطرح است که چرا شریعت اسلام برخلاف شرایع پیشین جاودان و غیرمتغیر است. آیا ثبات شریعت چهارده سده پیش به خاتمیت و جاودانگی دین آسیبی وارد نمی‌کند؟ به بیان دیگر، آیا مرور و تکامل زمان هیچ تغییری را در شریعت به وجود نمی‌آورد؟ در پاسخ سؤالات بالا نخست به این نکته ظریف اشاره می‌کنیم که احکام شریعت به تبع تنوع نیازهای انسان به دو قسم ثابت و متغیر تقسیم می‌شود. شریعت اسلام در برابر نیازهای ثابت انسان یکسری احکام ثابت و جاودان و در برابر نیازهای متغیر و جزئی انسان، احکام متناسب با آن را وضع و تقنین کرده است. به عنوان مثال، اصل پرستش و کرنش آفریدگار متعال یک نیاز فطری و

ثابت انسان است و اسلام آن را در شکل‌های مختلف مانند نماز و دعا از انسان خواسته است. همچنین اصل عدالت، نیکوکاری، حرمت تصرف در مال دیگران، حرمت قتل، و تحریم اضرار به دیگران، از احکام ثابت شریعت محسوب می‌شوند. در مقابل احکام ثابت، احکام متغیر قرار دارد که عمدتاً در احکام اقتصادی و اجتماعی بروز می‌کند. در واقع تغییر این احکام به تغییر مصداق آنها برمی‌گردد؛ مثلاً حرمت بیع خون یا بعضی اعضای بدن - مثل کلیه - در صدر اسلام به دلیل عدم انتفاع محلل از آن بود، اما با پیشرفت علم، این عنوان تبدیل یافته و از خون و کلیه می‌توان انتفاع محلل کرد که موجب حکم حلیت بیع آن دو می‌گردد. توضیح بیشتر بحث احکام ثابت و متغیر شریعت در مباحث آینده خواهد آمد؛ بنابراین ثبات و جاودانگی شریعت اسلام به دلیل تعلق آن بر مصالح و مفاسد واقعی است که با حفظ و بقای این منافع نیازی به تغییر پیدا نمی‌شود. ضمن اینکه تغییر بعضی احکام آن، که با اصل اجتهاد امکان‌پذیر است، موجب تناسب آنها با مرور زمان و تکامل علم می‌گردد. پس مقصود از جاودانگی اسلام در ناحیه معارف و گوهر دین، استمرار حقانیت اسلام و عدم امکان نسخ آن توسط ادیان است؛ اما در ناحیه شریعت، مقصود جاودانگی کلیات شریعت (مبانی و اصول کلی فقه) است نه به صورت مجزیه کلیه که شامل همه احکام شریعت باشد (قراملکی، ۱۳۸۳، شماره ۳).

این فهم از جاودانگی شریعت را بزرگانی از فقها و اصولیین مانند شیخ انصاری (شیخ انصاری، ۱۴۱۹ق، ص ۴۵۷؛ آخوند خراسانی، ۱۴۰۹ق، ج ۲، ص ۳۴۲ و امام خمینی، ۱۳۸۵، ص ۲۹) بیان کرده‌اند، چنانکه شیخ انصاری در تفسیر حدیث «حَلَالٌ مُّحَمَّدٍ حَلَالٌ إِيَّايَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ» می‌نویسد: «ان الظاهر سوجه لبیان استمرار احکام محمد ﷺ نوعاً من قبل الله جل ذکرة الی یوم القیامة فی مقابل نسخها بدین آخر لا بیان استمرار احکامه الشخصیة» (شیخ انصاری، ۱۴۱۹ق، ص ۴۵۷).

تفاوت نظریه تفسیری حقوق اسلام با حقوق مدرن این است که پایه‌گذاران حقوق مدرن به نصوص شرعی اعتقادی ندارند و برای آنها سهمی قائل نیستند، برخلاف سیستم حقوقی ما که هرگاه مراد شارع به یقین محرز باشد کسی حق ندارد برخلاف اراده شارع، تفسیری از قانون کند و نام آن را بگذارد تفسیر آزاد علمی؛ زیرا اجتهاد در برابر نص ممنوع است (جعفری لنگرودی، ۱۳۸۷، ص ۱۳).

در بسیاری از موارد، کشف مراد شارع از نص به یقین ممکن نیست. در این باره، باید سراغ برداشت علمی رفت لیکن این برداشت، آزاد نیست بلکه باید «برداشت مقید» باشد؛ زیرا دانشمند در جهت اعمال قواعدی همچون لا ضرر و اجماع و شهرت و... محدود به فهم و عمل اصحاب است (جعفری لنگرودی، ۱۳۹۷، ص ۷۹، ۸۲).

نقد شبهه فرسودگی مبانی حقوق اسلام در مواجهه مسائل جدید با رویکرد پاسخ تهاجمی

قاعده معروفی در کتب اصولی وجود دارد مبنی بر: «کَلِمًا حَكَمَ بِهِ الشَّرْعُ حَكَمَ بِهِ الْعَقْلُ»؛ معنای قاعده این است: هر فعلی که اسلام به وجوب آن حکم کرده، مشتمل بر مصلحت الزامی است و هر کاری که قدغن کرده، مشتمل بر مفسده الزامی است. این نکته را هیچ کس جز اشاعره منکر نیست. سخن در این است که آیا عقل می تواند مصالح و مفاسد را درک کند یا نه؟ پاسخ این است که عقل، صرفاً مصحح تکلیف است؛ یعنی عقل فقط وظیفه دارد انسان را به فرمانبری الزام کند (فیض، ۱۳۷۴ ش، ص ۴۹ و ۵۰).

وجود مصحح در اعتبار حکم شارع لازم است. فلذا عقل، وظیفه مصحح را دارد بدون اینکه اصالتی داشته باشد. به تعبیر آیت الله سیستانی به طور کلی در حکم شارع، چهار عنصر داریم: ملاک، مصحح، اراده قانون گذار، ساختار قانون. ایشان در توضیح مصحح می گوید: حکم، نوعی اعتبار است و اعتبار تا هنگامی که مصححی نداشته باشد، در جامعه عقلایی، اثرگذار نخواهد بود (سیستانی، ۱۴۰۰ ق، ص ۴۸، ۴۹ و ۱۶۰).

اسلام یک دین زنده و جاودانه است و جانشینی ندارد زیرا هرگز دنبال هدف های جزئی و موقت برای بشر نرفته است تا وابسته به زمان و مکان خاص باشد. اهداف و اصولی که نظام توحیدی اسلام مطرح کرده است، به زمان و مکان خاصی اختصاص ندارد، و اساساً فراتر از زمان و مکان است؛ به عنوان مثال این مطلب که حقیقت قابل پرستش، منحصر به خداوند است، مخصوص زمان و مکان ویژه ای نیست، و به قوم و فرقه خاصی اختصاص ندارد. قرآن در این شعار توحیدی که به نفی هرگونه دخالت غیرخداوند در امر تدبیر مخلوقات دلالت دارد می فرماید: «وَلَا يَتَّخِذَ بَعْضُنَا بَعْضًا أَرْبَابًا مِنْ دُونِ اللَّهِ؛ جز خدا را نپرستیم و کسی را با او شریک نکنیم و هیچ کس از ما دیگری را به جای خداوند صاحب اختیار نگیرد» (آل عمران/ ۶۴). همیشه نو و زنده است، و هرگز کهنه و فرسوده نخواهد شد. در محدوده زمان و مکان

خاصی نمی‌گنجد و تا قیام قیامت، در هر زمان و مکان و میان هر قوم و قبیله‌ای دارای مفهوم و مصداق خاص خود است (خسروشاهی، ۱۳۵۱، ص ۱۳).

اسلام، مردم را به علم و دانش دعوت می‌کند، و انسان را از ظن و گمان و پندار برحذر می‌دارد: «وَلَا تَقْفُ مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ» (اسراء/ ۳۶). با توجه به وحیانی بودن تعالیم اسلام و نیز بناء عقلا، ظن و تخمین هیچ اعتباری ندارد؛ به همین دلیل است که اصل در ظنون، عدم حجیت آن است مگر آن ظنی که از سوی شارع معتبر شناخته شده باشد (خراسانی، ۱۴۰۹ق، ص ۲۷۹). مثل خبر واحد ثقه که شارع آن را به دلیل وثاقت شخص خبردهنده حجت کرده است و طریق به واقع قرار داده است. در مبانی حقوق مدرن اصلاً حقیقت کشف نشده است و بشر ناچار است دست به دامن هر نوع وسیله‌ای شود تا حقیقت را کشف کرده و جامعه خویش را نجات دهد. همانند علوم تجربی که وقتی با یک بیماری مواجه می‌شوند، اول باید تحقیق و تفحص کنند تا شاید به نتیجه‌ای رسیده و بیماری را از بین ببرند و چه بسیار خطاهایی که در این علم رخ می‌دهد ولی با توجیه تجربی بودن آن، کسی نمی‌تواند اعتراضی کند. حقیقت و مفاهیم حقوقی نتیجه تعاملات اجتماعی و تجربیات انسانی هستند، نه کشفیات مطلق. «حقوق» بیانگر اراده هیئت اجتماعی است. از این رو، به هر شکلی بر جامعه اثر بگذارد، به همان شکل، نیز بر حقوق آن جامعه تأثیر می‌گذارد. بی‌تردید، حتی بررسی شتابزده نیز بی‌فایده نیست تا معلوم گردد که عوامل گوناگون تا چه حد بر حقوق مؤثر واقع می‌شود و آن را تا چه میزان - همانند سوزن آهن‌ریا شده‌ای که تحت تأثیر جریان برق از این سو به آن سو حرکت می‌کند - به نوسان وامی‌دارد (مریجی، ۱۳۸۹، شماره ۴۵).

علامه طباطبائی می‌فرماید: «اسلام در تشریحش تنها کمالات مادی را در نظر نگرفته، بلکه حقیقت وجود بشر را نیز منظور داشته، و اصولاً اساس شرایع خود را بر کمال و رشد روحی و جسمی هر دو با هم قرار داده، و سعادت مادی و معنوی هر دو را خواسته است، و لازمه این معنا آن است که وضع انسان اجتماعی متکامل، به تکامل دینی معیار قرار گیرد، نه انسان اجتماعی متکامل به صنعت و سیاست و بس، و همین‌جا است که امر بر دانشمندان مشتبه شده، از بس در مباحث اجتماعی مادی غور و تعمق کرده‌اند (و دیده‌اند

ماده همواره در تحول و تکامل است اجتماع مادی هم مانند ماده تحول می‌پذیرد)، پنداشته‌اند که اجتماع مورد نظر دین هم همان اجتماعی است که مورد نظر آقایان است، لاجرم گفته‌اند: باید قوانین اجتماعی با تحول اجتماع متحول شود و هر چندی یک‌بار نسخ گردد، و قوانینی دیگر جایگزین قوانین قبلی شود.

دین اساس شرایع خود را جسم تنها قرار نداده، بلکه جسم و روح هر دو را منظور داشته است و بنابراین اگر کسی بخواهد نا تمامی قوانین اسلام را اثبات کند، باید بگردد، یک فرد یا یک اجتماع دینی را پیدا کند، که جامع تمامی تربیت‌های دینی و زندگی مادی باشد، یعنی آن زندگی مادی و معنوی را که دین دعوت بدان می‌کند یافته باشد، آن وقت از او بپرسد آیا دیگر چیزی نقص داری که محتاج به تکمیل باشد؟، و یا جهتی از جهات انسانیت تو و حیات تو دچار سستی هست که محتاج تقویت باشد؟ یا نه، اگر چنین فرد و چنین اجتماعی را پیدا کردیم، آن وقت حق داریم بگوییم: دین اسلام دیگر برای بشر- امروز کافی نیست» (طباطبائی، ۱۳۷۴، ج ۲، ص ۱۹۹-۲۰۰ و ج ۴، ص ۱۹۰-۱۹۱).

ترسیم الگوی مطلوب قانون‌گذاری در مواجهه با مستحذات (مطالعه موردی همجنس‌گرایی)

حق و باطل در تفکر اسلامی، برگرفته از تعالیم وحیانی است. در عالم هستی، موجودی حق است که ثابت باشد و هر چه ناپایدار و میرا باشد، از این جهت، باطل است (طباطبائی، ۱۳۷۴ ش، ج ۱۱، ص ۴۰۷) براین اساس، اگر انسان معتقد به چیزی باشد که وجود خارجی ندارد، یا برای موجودات، خواص وجودی‌ای فرض کند که فاقد آن باشند، مانند استقلال یا بقا برای موجودات ممکن‌الوجود، یا اعتقاد به تجسد یافتن خدا در شخص انسانی، این عقاید باطل است (کاشی، ۱۳۸۳ ش، ج ۱، ص ۳۰۳). نقطه مقابل تفکر اسلام، تفکر غرب است که حقیقت را در بستر بحث آزاد تعریف می‌کند؛ الیور وندل هومز قاضی دیوان عالی آمریکا قائل است که حقیقت در «تبادل آزاد آراء» به دست می‌آید. او می‌گوید: «بهترین محک برای تشخیص حقیقت این است که قدرت اندیشه در بازار رقابت بر کرسی قبول بنشیند». یعنی ایشان قائل است که اساساً در عالم واقع حقی وجود ندارد بلکه آنچه حق‌ساز است، پیروزی در رقابت اندیشه‌ها است.

در نظام حقوقی که قانون‌گذار واقعی آن خداوند باشد، طبقاً قوانین موضوعه‌اش مبتنی بر واقعیت بوده و با فطرت و ساختار وجودی بشر هماهنگ است. نتیجه این واقع‌نگری، جامعیت نظام حقوقی است و می‌تواند برای جامعه بشری کارآمد باشد؛ چرا که خداوند خالق انسان و جهان است و از تمام ابعاد و اسرار وجودی بشر- آگاه است. او عالم مطلق است، گذشته و آینده را به خوبی می‌داند، از آثار و عوارض قانون اطلاع کامل دارد. او از خطا و لغزش مصون است، تمایلات شخصی و گروهی ندارد؛ و حکمت او ایجاب می‌کند که قوانین را براساس واقعیت و با در نظر داشتن تمام ابعاد و جوانب وضع کند.

ساده‌ترین راه تشخیص حق و ناحق بودن تفکر، نوع مواجهه با مسائل جدید است. اگر پشتوانه وضع یک قانونی، اراده قوی و حکیمانه باشد، مصالح جامعه تأمین خواهد شد؛ چراکه نقشه راه مشخص است و هیچ تردیدی در مسیر وجود ندارد، اما اگر پشتوانه اعتبار قانون، اراده جمعی و عرفی حاکم باشد، قطعاً دستخوش تغییرات و بی‌ثباتی خواهد شد؛ در یک بازه زمانی عرف درخواست وضع فلان قانون را دارد و در بازه زمانی دیگر، حمایت دیگری را با توجه به اقتضائات خودش درخواست می‌کند. برای نمونه همجنس‌گرایی امروزه محل نمود تفکر دینی و غیردینی است. براساس اعلامیه‌های جهانی حقوق بشر- دولت‌ها موظف‌اند در جهت محافظت از زندگی افراد، بر مجازات‌های عاملان و جبران خسارت ناشی از محرومیت حق زندگی افراد جامعه که به علت گرایش و هویت جنسی خود مورد حمله قرار گرفته‌اند، سعی و تلاش زیاد نمایند؛ چنانچه، مواد دوم و هفتم اعلامیه جهانی حقوق بشر، بندهای دوم و بیست و ششم ماده اول میثاق بین‌المللی حقوق مدنی و سیاسی، و ماده دوم کنوانسیون بین‌المللی حقوق طفل، همه افراد را یکسان خوانده و هر گونه تبعیض نژادی، زبانی، مذهبی، جنسی را ممنوع قرار داده است. از سوی دیگر، جزوهای تحت عنوان «آزاد و برابر زاده شده‌ایم» در سال ۲۳۱۲ از سوی سازمان ملل متحد تهیه شده است که در آن، گرایش جنسی و هویت جنسی را، براساس قوانین بین‌المللی حقوق بشر، مورد بررسی و حمایت قرار داده و درصدد آن است تا بتواند از همجنس‌گرایی، به نحوی، جرم‌زدایی کند. چنانچه در آن آمده: «قوانینی که همجنس‌گرایی را به‌عنوان جرم معرفی می‌کنند، باعث افزایش احتمال نقض قوانین دیگر می‌شود؛ قوانینی که مجزا و در ارتباط با هم هستند.

این چنین قوانین، حق افراد برای رهایی از تبعیض را نقض می‌کنند که در حقیقت پایه اصلی معاهدات بین‌المللی حقوق بشر را تشکیل می‌دهد».

در حقوق اسلام، تمام فقیهان مسلمان، اعم از شیعه و سنی، پدیده همجنس‌گرایی را، به خاطر غیراخلاقی بودن و نیز، تبعات منفی اجتماعی و بهداشتی آن، مردود شمرده و با استناد به آیات قرآن و احادیث نبوی ص، قائل به حرمت این عمل‌اند. اما، در حقوق موضوعه، به خصوص حقوق غرب، همجنس‌گرایی، با به وجود آمدن جنبش‌ها و حرکت‌های آزادی‌خواهانه افراد و همچنان، روی کار آمدن جامعه ملل و سازمانهای دفاعی حقوق بشر، در زمره حقوق افراد تلقی شده و تا حدی، به آن، مشروعیت داده شد؛ چنانچه، اعلامیه‌های جهانی حقوق بشر، دولت‌ها را به حفاظت از حق زندگی افرادی که به علت گرایش و هویت جنسی خود مورد حمله قرار گرفته‌اند، موظف کرده است (ادریس، ۱۳۹۸، ص ۱-۱۰).

طبق مبنای حقوق غرب، با توجه به تمایل یک عده از عرف جامعه به چنین کاری، دولت ملزم به وضع قانون برای حمایت از ایشان است بدون اینکه مصلحت‌اندیشی شود یا حقوق افراد جامعه رعایت شود. درحالی‌که طبق یافته‌های جدید روان‌شناسی، همجنس‌گرایی بیماری ذاتی نیست تا از ایشان همانند دیگر بیماران حمایت شود بلکه صرفاً یک هوای نفسانی و شهوانی برای برهم زدن جامعه است. دکتر شیده رضایی، گزارشگر طبی و بهداشتی صدای آمریکا اذعان داشت که: «در حال حاضر، انجمن روان‌شناسان و روان‌طبیان آمریکا (APA)، که در واقع مرجع معتبر تمام جامعه طبی و روان‌طبی و روان‌شناسی جهان برای تعریف اختلالات و بیماری‌های روانی است، از سال ۱۳۷۹ همجنس‌گرایی را از رده بیماری‌ها خارج کرد. هنوز هیچ دلیل مشخصی برای اینکه چرا یک نفر، از لحاظ بیولوژیکی و زیست‌شناسی، مرد است به یک مرد گرایش دارد یا به یک زن و یا به هر دو جنس گرایش دارد، وجود ندارد. اما تنها چیزی که می‌توانم قاطع اظهار نظر کنم این است که نظر جامعه طبی بیشتر مثبت است به این سمت که احتمالاً از لحاظ ژنتیکی و از لحاظ مواجهه جنین در دوران جنینی با هورمون‌ها تفاوت بین افراد همجنس‌گرا و دگرجنس‌گرا یا دوجنس‌گرا وجود دارد، اما این تفاوت‌ها به هیچ‌وجه هنوز ثابت نشده، فقط در حد فرضیه است».

عرف در اندیشه اسلامی، به عنوان منبع و سرچشمه تقنین نیست بلکه از آن می‌توان به عنوان یکی از اسنادکشف حکم نام برد (علی‌دوست، ۱۴۰۲، ص ۱۴۴ و ۱۴۷). نه تنها در اندیشه اسلامی بلکه برخی از اندیشمندان معروف غربی هم حکم به تخطئه عرف کرده‌اند. ژان ژاک روسو می‌گوید: «چگونه یک عده نابینا که وظیفه خود را نمی‌دانند و بدی و خوبی خود را تشخیص نمی‌دهند، می‌توانند به چنین اقدامی دست زده و کار مشکلی مثل قانون‌گذاری را انجام دهند» (روسو، ۱۳۹۷، ص ۴۱).

نتیجه‌گیری

با توجه به تحلیل مبانی حقوقی اسلام و غرب، روشن می‌شود که حقوق غرب (مدرن)، مبتنی بر خواسته‌های عرفی است و هرآنچه که مردم آن را نیکو و باارزش بدانند، باید تبدیل به قانون شود؛ در غیر این صورت حقوق افراد جامعه ضایع می‌شود. به طور خلاصه قوانین مبتنی بر حقوق مدرن، متغیر به اقتضائات عرف است و قانون‌گذار وظیفه‌ای جز در نظر گرفتن ارزش‌های عرفی ندارد. در مقابل این تفکر، تفکر حقوقی (و فقهی) اسلام است که مبتنی بر یک اراده قوی و حکیمانه الهی است که همه جوانب فردی و اجتماعی افراد را در نظر گرفته و قانون‌گذاری می‌کند. عرف در حقوق اسلام، به عنوان منبع قوانین نیست بلکه یکی از ابزارهای کشف حکم الهی برای وضع قوانین است و جنبه فرعی دارد نه اصلی. مبتنی بودن مبانی اسلامی برآورده حکیمانه الهی، دال بر تعالی تفکر اسلامی خواهد بود؛ چراکه منبعی که از هر نوع خطا و دستکاری و تمایلات نفسانی مبرا باشد، بهترین الگو برای نظامات اجتماعی خواهد بود برخلاف حقوق مدرن که مبتنی برآورده جمعی و خواسته‌های انسانی است.

حاصل تفکر این دو مبنا در مواجهه با مستحدثات است. حقوق مدرن نسبت به این‌گونه مسائل، نگاه عرفی (با مبانی سکولاریزم) دارد؛ یعنی اگر در جامعه‌ای یک عده خیابان بریزند و اعتراض کنند که مثلاً همجنس‌گرایی را قانون کنند، قانون‌گذار باید به احترام این اقلیت، همجنس‌گرایی را قانونی کند ولو اینکه این عمل، ضدارزش محسوب شود. برخلاف حقوق اسلام که در مواجهه با مستحدثات، اخذ به قواعد و قوانین کلی اسلام کرده و اگر مسئله روز، مخالف قرآن و سنت و مصالح اجتماعی نباشد، مورد تأیید قرار می‌گیرد،

در غیر این صورت حکم به حرمت داده می‌شود. با تحلیل روشن از مبانی دو تفکر متقابل، شبهه نواندیشان دینی (اسلامی)، کاملاً لغو خواهد بود؛ چراکه ایشان معتقد به عقب‌ماندگی اندیشه اسلامی در ۱۴۰۰ سال قبل هستند و به این منظور درصدد به‌روزرسانی آن برآمده‌اند تا به مسائل جدید پاسخگو باشد، درحالی‌که حقیقت اندیشه اسلام، حول محور حجیت می‌چرخد نه کشف. دلیل، وحیانی بودن مبانی اسلام است که هیچ خطا و تردیدی در آن راه ندارد و چاره‌ای جز کشف حکم واقعی الهی نیست؛ بنابراین مبنای اندیشه غربی با اندیشه اسلام، تفاوت مبنایی دارد به طوری که این دو تفکر در کلمه حق با یکدیگر اختلاف دارند؛ آنچه را که تفکر غربی حق می‌داند، اساساً تفکر اسلامی باطل می‌داند.



فهرست منابع

قرآن کریم

نهج البلاغه

۱. اسماعیل تبار، احمد، «مبانی قانونمندی در فقه امامیه»، رواق اندیشه، شماره ۱۷۵، ۱۳۸۲.
۲. اقبال لاهوری، محمد، احیاء تفکر دینی، ترجمه احمد آرام، انتشارات پایا، بی تا.
۳. انصاری، مرتضی، فرائد الأصول، قم، مجمع الفکر الاسلامی، ۱۴۱۹ق.
۴. تبسم، ادريس، جایگاه همجنس‌گرای از منظر حقوق اسلام و موضوعه (غرب)، مطالعات علوم اجتماعی، دوره ۵، شماره ۴، ۱۳۹۸.
۵. جعفری لنگرودی، محمدجعفر، روش تحقیق در علم حقوق، ۱۳۸۷.
۶. جعفری لنگرودی، محمدجعفر، علم موضوع‌شناسی، نشر گنج دانش، ۱۳۹۷.
۷. جعفری لنگرودی، محمدجعفر، مقدمه عمومی علم حقوق، نشر گنج دانش، تهران، ۱۳۷۱.
۸. جوادی آملی، عبدالله، دین‌شناسی، نشر اسراء، قم، ۱۳۸۳.
۹. جوادی آملی، عبدالله، منزلت عقل در هندسه معرفت دینی، مرکز نشر اسراء، چاپ ۴، قم، ۱۳۸۶ش.
۱۰. خراسانی، محمدکاظم، کفایة الأصول، مؤسسه آل‌البیت، قم، ۱۴۰۹ق.
۱۱. خسروشاهی، هادی، اسلام دین آینده جهان، انتشارات نسل جوان، ۱۳۵۱ش.
۱۲. روسو، ژان ژاک، قرارداد اجتماعی، ترجمه عنایت‌الله شکیبایور، نشر دنیای کتاب، ۱۳۹۷ش.
۱۳. زرنوشه فراهانی، حسن و خلیلی، صابر، «نگاه نقادانه به جایگاه علوم تجربی در نظریه کاشفیت آیت‌الله جوادی آملی»، نشریه علمی آینه معرفت، دانشگاه شهید بهشتی، تهران، ۱۴۰۰ش.

۱۴. سیستانی، سیدعلی حسینی، **الرافد فی علم الاصول** (به قلم سید منیر سید عدنان قطیفی)، قم، مکتبه آیت الله سیستانی، ۱۴۰۰ ق.
۱۵. شهابی، مهدی، **فلسفه حقوق؛ مبانی نظری تحول نظام حوقی از حقوق سنتی تا حقوق مدرن**، پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی، ۱۳۹۶ ش.
۱۶. طادی، محمد و جلالی، رضا، «**بررسی مقایسه‌ای مبانی حقوق بشر- اسلامی با اعلامیه جهانی حقوق بشر**»، همایش کنگره بین‌المللی علوم انسانی اسلامی، مجموعه مقالات، ج ۹، ۱۳۹۵ ش.
۱۷. طباطبائی، سید محمدحسین، **المیزان**، ج ۲ و ۴، نشر دفترانتشارات اسلامی (وابسته به جامعه مدرسین) چاپ ۵، قم، ۱۳۷۴ ش.
۱۸. الطبرسی، فضل‌بن حسن، **مجمع‌البیان**، ج ۱ و ۲، داراحیاء التراث العربی، بیروت، ۱۳۷۹ ق.
۱۹. طوسی، نصیرالدین، **اخلاق ناصری**، تصحیح مجتبی مینوی و علیرضا حیدری، تهران، کتابفروشی علمیه اسلامی، ۱۳۳۰ ش.
۲۰. علیدوست، ابوالقاسم، **فقه و عرف**، سازمان انتشارات پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی، تهران، ۱۴۰۲ ش.
۲۱. عمیدزنجانی، عباسعلی و محمدی، محمدعلی، «**منابع و مبانی حقوق عمومی در اسلام**»، مجله اندیشه‌های حقوقی، شماره ۱۱، ۱۳۸۵ ش.
۲۲. عمیدزنجانی، عباسعلی، «**درآمدی بر حقوق اسلامی تطبیقی**»، نشر میزان، ج ۱، ۱۳۸۲ ش.
۲۳. فارابی، ابونصر، **سیاست مدنی**، ترجمه سید جعفر سجادی، انجمن فلسفه و حکمت، تهران، ۱۳۵۸ ش.
۲۴. فیض، علیرضا، **مبانی فقه و اصول**، تهران، مؤسسه انتشارات و چاپ دانشگاه تهران، چاپ ۷، ۱۳۷۴ ش.
۲۵. قراملکی قدردان، محمدحسن، **جاودانگی شریعت و ملاک‌های آن**، مجله فقه و حقوق، شماره ۳، ۱۳۸۳ ش.

۲۶. کاشی، عبدالرزاق، شرح فصوص الحکم، ج ۱، تهران، چاپ مجید مهدی‌زاده، ۱۳۸۳ ش.
۲۷. کلینی، محمد یعقوب، اصول کافی، ترجمه و شرح سید جواد مصطفوی، ج ۱، تهران، کتاب فروشی علمیه اسلامی، تهران، ۱۳۶۹ ش.
۲۸. مریجی، شمس‌الله، «عوامل اجتماعی مؤثر بر حقوق»، فصلنامه معرفت، شماره ۴۵، ۱۳۸۹ ش.
۲۹. منصوری، مهدی، «بررسی نظریات مبنای حقوق اسلامی»، رواق اندیشه، شماره ۴، آذر و دی ۱۳۸۰ ش.
۳۰. وکیل، امیرساعد، حقوق بین‌الملل عمومی، (۲ و ۱)، ج ۱، تهران، پژوهشگاه حقوق و قانون ایران، چاپ اول، ۱۳۹۰ ش.



بررسی مسئله چرایی عدم ذکر نام حضرت علی علیه السلام در قرآن

حمید کریمی *

نیما خوارزمی **

مصطفی مرشدسلوک ***

چکیده

چکیده: یکی از مسائلی که عمر آن تقریباً به بلندای تاریخ اسلام می‌رسد، این است که چرا نام ائمه در قرآن به گونه‌ای تصریح نشده که مانع بروز بزرگ‌ترین اختلاف بین امت پیامبر شود؟ این در حالی است که برخی از مسائل غیرضروری، فروع و مستحبات در کتاب ذکر شده است. مسئله امامت و خلافت مهم‌ترین بحث اختلافی در امت اسلام است که مسیر فکری و زندگی هر مسلمانی را تعیین می‌کند. این نوشتار به روش توصیفی-تحلیلی و مطالعه کتابخانه‌ای به این موضوع پرداخته و پاسخ صحیح آن است که اسامی ائمه به‌صراحت در قرآن نیامده، اما مسئله امامت، اهمیت آن و ویژگی‌های انحصاری امام علی علیه السلام در کتاب ذکر شده است. درباره چرایی عدم تصریح وجوهی قابل ذکر است که عبارت‌اند از: الف) بیان کلیات در قرآن و ذکر جزئیات توسط پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم و یا طرح‌نشدن برخی مباحث در قرآن و بیان آن فقط در سنت؛ ب) رافع اختلاف نبودن تصریح به یک امر در موارد متعدد؛ ج) فراهم کردن زمینه یک امتحان برای امت نسبت به تبعیت از پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم؛ د) موجب شدن تصریح، برای تحریف لفظی قرآن. **واژگان کلیدی:** اهلیت علیه السلام و قرآن، علی علیه السلام در قرآن، امامت در قرآن، ائمه علیهم السلام در قرآن، نام علی علیه السلام در قرآن.

*. دانشیار دانشگاه علم و صنعت ایران (نویسنده مسئول)، karymi@iust.ac.ir.
**. دانشجوی کارشناسی ارشد دانشگاه معارف اسلامی، ni.kharazmi@gmail.com.
***. دکترای مبانی نظری قرآن، soluk_mmk114@yahoo.com.

مقدمه

یکی از پرسش‌هایی که از دیرباز در حوزه مسائل دینی و قرآنی مطرح بوده این است که چرا بحث امامت، آن‌گونه که شیعیان مهم می‌دانند و از جمله اصول مذهب می‌شمارند، در قرآن به آن تأکید نشده است و نام امامان یعنی علی علیه السلام و فرزندان معصوم ایشان علیهم السلام به صراحت نیامده تا جلوی این همه اختلاف‌ها و درگیری‌ها و مناقشات لفظی در طول تاریخ اسلام گرفته شود.^۱ در قرآن درباره مسائل غیرضروری، فروع و مستحبات آیات فراوانی بیان شده است؛ بنابراین اگر درباره جانشینی پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم و مسئله امامت، خداوند متعال برنامه خاص و افراد خاصی در نظر داشت، قطعاً آیاتی در این خصوص ذکر می‌کرد و تکلیف مسلمانان روشن می‌شد. اکنون که اسم و رسمی از علی علیه السلام و فرزندانش در قرآن نیست پس امر امامت، آن‌گونه که شیعیان طرح می‌کنند، مهم و از اصول دین نیست و پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم نیز برای بعد از خود فرد خاصی را معرفی نکرده‌اند، بلکه امر خلافت و جانشینی را به مردم واگذار شده است. اهمیت بحث امامت و خلافت بعد از پیامبر تا امروز و لزوم واکاوی بیشتر، نگارنده را بر آن داشت که به‌رغم مقالات و مطالب مختلفی که در این باب ذکر شده و مورد استفاده قرار گرفته، نگاهی دیگر و جامع‌تر به آن بیندازد. جامعیت و ذکر برخی نکات جدید امتیاز این نوشتار است.

پاسخ: در این باره پاسخ‌های متعددی داده شده است که در دو مرحله قابل طرح است:

مرحله اول: اصل امامت

اصل مسئله امامت با صراحت و بیانه‌های مختلف در قرآن آمده اما تعیین و ذکر نام حضرت علی علیه السلام و ائمه دیگر علیهم السلام از طریق اوصاف در قرآن آمده و تصریح به اسامی توسط پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم شده است.^۲

۱. این اشکال مشهور است و بسیاری از اهل سنت آن را ذکر کرده‌اند از جمله رک: محمدباقر سجودی، چرا نام حضرت علی علیه السلام در قرآن نیست؟! ص ۱۲، این کتاب در سایت اینترنتی کتابخانه عقیده، موجود است.
 ۲. اگر با ادله اثبات خدا، موجود غیرمخلوق یا واجب‌الوجود یا علت‌العلل ثابت شد، وجود خدا اثبات شده است؛ اگر گفتند شهر بزرگی که در دامنه کوه دماوند واقع شده و پایتخت کشور ایران است و جمعیت آن بالای ده میلیون است، قطعاً این جمله مصداقی غیر از تهران نخواهد داشت و اگر گفتند بلندترین قله ایران که همواره پوشیده از برف است، مصداق آن فقط کوه دماوند است؛ ضمن اینکه با این‌گونه بیان علاوه بر روشن کردن مراد، به برخی ویژگی‌های مهم آن نیز توجه داده شده است.

توضیح اینکه قرآن در معرفی افراد سه روش دارد:

(الف) تصریح به اسم اشخاص مانند سوره صف، آیه ۶ که می‌فرماید:

«وَمُبَشِّرًا بِرَسُولٍ يَأْتِيهِ مِنْ بَعْدِي اسْمُهُ أَحْمَدُ؛ و بشارت‌دهنده به رسولی که بعد از من می‌آید و

نام او احمد است». در این آیه بشارت آمدن پیامبر خاتم را با اسم خاص ذکر فرموده است.

(ب) بیان در قالب عدد مانند سوره مائده، آیه ۱۲ که می‌فرماید:

«وَلَقَدْ أَخَذَ اللَّهُ مِيثَاقَ بَنِي إِسْرَائِيلَ وَبَعَثْنَا مِنْهُمُ اثْنَيْ عَشَرَ نَقِيبًا؛ خدا از بنی اسرائیل

پیامان گرفت و از آنها، دوازده نقیب [= سرپرست] برانگیختیم». در این آیه تعداد آمده ولی

اسامی دوازده‌گانه نقبای بنی اسرائیل ذکر نشده است.

(ج) بیان در قالب اوصاف مانند سوره اعراف، آیه ۱۵۷ که درباره پیامبر اکرم (ص) صفاتی

را ذکر می‌کند که جمعاً مشخص‌کننده ایشان است:

«الَّذِينَ يَتَّبِعُونَ الرَّسُولَ النَّبِيَّ الْأُمِّيَّ الَّذِي يَجِدُونَهُ مَكْتُوبًا عِنْدَهُمْ فِي التَّوْرَةِ وَالْإِنْجِيلِ؛

همانها که از فرستاده (خدا)، پیامبر «امی» پیروی می‌کنند؛ پیامبری که صفاتش را، در تورات

و انجیلی که نزدشان است، می‌یابند».

از روش‌های جالب توجه قرآن تأکید بر صفات و ویژگی‌ها و عدم اصرار بر ذکر نام

اشخاص است. شاید حکمت این روش توجه دادن امت به صفات خوب و بد در طول زمان

است تا براساس اوصاف ذکر شده به شناخت اشخاص و تطبیق صفات بر آنان بپردازند و

اهمیت و جایگاه اشخاص را با میزان صفات تجلی‌یافته در آنان بسنجند.

روش بیان «توصیفی» علاوه بر اینکه سلامت قرآن را تأمین می‌کند، راه سوءاستفاده

برخی افراد همنام با ائمه (ع) را می‌بندد، کنجکاوی مردم را تحریک کرده، به جست‌وجو

دعوت می‌کند، و به قرآن تازگی و دوام می‌بخشد؛ زیرا در هر قطعه‌ای از زمان، زمینه

تطبیق افراد و جوامع بر شاخصه‌های ذکر شده در قرآن فراهم می‌شود و امکان دستیابی به

داوری قرآن در مسائل نو و فتنه‌های فردی و اجتماعی تأمین می‌گردد. قرآن «کلام فصل»

است (طارق/ ۱۳) و بین حق و باطل تمییز می‌دهد و راهنمای انسان در فتنه‌هاست؛

چنان‌که پیامبر (ص) فرمود: «هنگامی که فتنه‌ها چون پاره‌های شب تاریک شما را فراگرفت،

به قرآن روی آورید (کافی، ۱۳۸۸ق، ج ۲، ص ۵۹۹). از سوی دیگر، حکومت شایستگان نیاز

همیشگی جوامع دینی است و به بخشی- از امت اسلامی و یا قطعه‌ای خاص از تاریخ، اختصاص ندارد.

برای راهنما و فصل‌الخطاب شدن در گستره‌ای چنین پهناور، بیان شاخصه‌ها، شایستگی‌ها و ویژگی‌های صالحان و مفسدان، بهترین راه شمرده می‌شود. بدین سبب، قرآن جز در موارد ضروری از بردن نام مؤمنان، منافقان، حواریون، پادشاهان، مترفان و... صرف‌نظر کرده است تا مخاطبان قرآن به ویژگی‌ها و نه نام‌ها توجه کنند و امکان بهره‌گیری‌های نو از قرآن فراهم شود.

بنابراین، شیعه معتقد است مسلمانان در آیات بسیاری به ائمه اطهار علیهم‌السلام رهنمون شده‌اند و وظیفه دارند با تطبیق ویژگی‌های یاد شده در قرآن، امام خود را بشناسند و پاسخ نیازهای دینی، اجتماعی و سیاسی خود را از درگاه آنان جویا شوند. براساس همین نکته مهم، امام باقر علیه‌السلام می‌فرماید: «مَنْ لَمْ يَعْرِفْ أَمْرَنَا مِنَ الْقُرْآنِ لَمْ يَتَنَّكِبِ الْفِتْنِ؛ هر کس امر ولایت ما را از قرآن به دست نیاورد؛ نمی‌تواند از فتنه‌ها مصون ماند» (عیاشی، بی‌تا، ج ۱، ص ۱۳). در این روایت دو نکته قابل تأمل است:

۱. امر ولایت اهل‌بیت علیهم‌السلام در قرآن وجود دارد و توصیفات موجود در قرآن ما را به امامان معصوم علیهم‌السلام رهنمون می‌شود. اگر به راستی از سر تحقیق و بدون هیچ‌گونه کج فهمی سراغ آیات رویم، نشانه‌ها و ویژگی‌هایی که برای امامان بیان شده ما را به دوازده معصوم علیهم‌السلام هدایت خواهد کرد.

پس امر ولایت امامان شیعه را می‌توان از قرآن استخراج کرد. البته همان‌گونه که پروردگار در تمام آفریده‌ها تجلی کرده است و تنها شایستگان از توان مشاهده برخوردارند، شناخت امر ولایت اهل‌بیت علیهم‌السلام از آیات نیز به طلب و ذوق نیازمند است.

۲. شیعیان ممکن است از راه‌های گوناگون به امر ولایت امامان دست یابند، اما با توجه به اهمیت و مرجعیت قرآن، کسانی از فتنه‌ها، شبهه‌ها، افراط و تفریط‌ها رهایی می‌یابند که معرفت به ولایت و شؤون آن را از قرآن گرفته باشند؛ در غیر این صورت، در فتنه‌های ناشی از افراط و تفریط سقوط خواهند کرد.

۳. به همین جهت مفسران و علمای بزرگ شیعه بخش عمده‌ای از تلاش عالمانه خود را

به اثبات ولایت و شوون آن معطوف داشته‌اند و ولایت امامان شیعه علیهم السلام را به آیات الهی مستند ساخته‌اند. تلاش و تألیف‌های آنان ذیل آیاتی چون «اولی الامر»، «ذوی القربی» «ولایت»، «اکمال دین»، و... فراوان به چشم می‌خورد.

بنابراین، باید با نگاه جست‌وجوگر در آیاتی که صفات و ویژگی‌های رهبران و اولیای امور را بیان می‌کند، نام‌های اهل بیت علیهم السلام را استخراج کرد.

در اینجا به برخی آیات اشاره می‌شود:

الف) آیه ولایت «إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَهُمْ رَاكِعُونَ (مائده/ ۵۵)؛ ولی شما فقط خدا و رسول خدا و کسانی‌اند که ایمان آوردند و اقامه نماز کردند و در حال رکوع زکات دادند».

درباره این آیه به چند نکته باید توجه کرد:

۱. کلمه «إِنَّمَا» بر تخصیص دلالت می‌کند: یعنی ولایت بر مسلمانان مخصوص خدا و پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم و مؤمنانی است که در آیه توصیف شده‌اند؛ چنان‌که زمخشری گفته است: «و معنی إِنَّمَا وجوب اختصاصهم بالموالاه: [مغنیه، ۱۴۲۴ق، ج ۱، ص ۶۴۸]. معنای إِنَّمَا این است که موالات مخصوص آنها (کسانی که در آیه ذکر شده‌اند) می‌باشد».

۲. ولی در لغت به حصول دو چیز در کنار هم، بدون فاصله چیز دیگر، گفته می‌شود (راغب اصفهانی، ماده و ل ی) و این نکته در همه موارد استعمال وجود دارد. در مورد اینکه مقصود از ولایت در آیه چیست؟، دو قول وجود دارد: علمای اهل سنت آن را ولایت محبت و نصرت، و علمای شیعه آن را ولایت زعامت و رهبری دانسته‌اند.

دلیل قول شیعه این است که اولاً: ولایت به معنای محبت و نصرت به پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم و

عده‌ای از مؤمنین اختصاص ندارد، بلکه امری عمومی است؛ یعنی همه مؤمنین باید دوستدار و یاور یکدیگر باشند. چنان‌که قرآن کریم می‌فرماید: «وَالْمُؤْمِنُونَ وَالْمُؤْمِنَاتُ بَعْضُهُمْ أَوْلِيَاءُ بَعْضٍ...» (توبه/ ۷۱)؛ پس ولایت خاص در آیه معنای ولایت در تصرف و امارت است. همان ولایت و تصرفی که برای خدا و رسول ثابت است، برای الذین آمنوا... (که کسی جز علی علیه السلام نیست) هم ثابت می‌شود؛ و ثانیاً: روایات بسیاری از طریق شیعه و اهل سنت وارد شده که آیه در شأن علی - علیه السلام - نازل شده است. آن‌گاه که فقیری وارد مسجد شد و

از مردم کمک خواست، کسی به او کمک نکرد؛ در این هنگام علی - علیه السلام - که در حال رکوع بود با دست خود به او اشاره کرد و انگشتر خویش را به او داد. در این حال آیه یادشده بر پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نازل شد (طباطبائی، ۱۳۸۳ ش، ج ۶، ص ۱۶-۲۰؛ شرف‌الدین، ۱۴۱۶ ق، ص ۱۶۰-۱۶۱؛ جصاص، ۱۴۱۵ ق، ج ۲، ص ۵۸۸؛ حسکانی، ۱۴۱۱ ق، ج ۱، ص ۲۰۹-۲۴۸، سیوطی، ۱۹۸۳ م، ج ۳، ص ۱۰۶؛ ابن کثیر، ۱۴۰۸ ق، ج ۷، ص ۳۵۷؛ اسکافی، بی‌تا، ص ۲۲۸؛ طبری، ۱۴۰۸ ق، ج ۶، ص ۱۸۶؛ ثعلبی، ۱۴۲۲ ق، ج ۴، ص ۸۰؛ آلوسی، ۱۴۱۷ ق، ج ۶، ص ۱۶۷؛ بغوی، ۱۴۰۷ ق، ج ۲، ص ۴۷؛ نیشابوری، بی‌تا، ج ۶، ص ۱۶۹؛ ایجی، ۱۳۲۵ ق، ج ۶، ص ۱۶۹ و...).

دلیل اهل سنت این است که این آیه بین آیاتی واقع شده است، که مسلمانان را از ولایت اهل کتاب نهی کرده است، و مقصود از آن محبت و نصرت است؛ بنابراین، سیاق آیات قرینه است بر اینکه مقصود از ولایت در آیه مورد بحث نیز محبت و نصرت می‌باشد.

این استدلال صحیح نیست، زیرا قرینه سیاق دلیل ظنی است نه قطعی، و دلیل ظنی در جایی قابل استناد است که دلیلی برخلاف آن نباشد، درحالی‌که آنچه در اثبات قول نخست گفته شد، با قرینه سیاق مخالف است، که در این صورت نمی‌توان به آن استناد کرد.

باید توجه داشت، اگر چه آیه در شأن علی - علیه السلام - نازل شده است ولی عبارت (الذین آمنوا) به صورت جمع به کار رفته است و این اشکالی ندارد؛ چون به کار بردن لفظ جمع در مورد يك فرد به قصد تعظیم و تکریم او در کلام عرب و غیر آن رایج است (طبرسی، ۱۴۰۲ ق، ج ۳-۴، ص ۲۱۱).

درباره این آیه و معنای آن و امکان دادن زکات در حین نماز و توجه مولا به غیر خدا و... بحث‌های زیاد و اشکالاتی شده است که در اینجا مجال پرداخت به آنها نیست.

ب) آیه شریفه «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ... (نساء/ ۵۹)؛ ای کسانی که ایمان آورده‌اید، از خدا اطاعت کنید و از پیامبر و اولی‌الامر از خودتان نیز اطاعت کنید...». با توجه به اینکه امر به اطاعت، مطلق است و اولی‌الامر همراه پیامبر و در یک ردیف قرار گرفته‌اند، معلوم می‌شود که این عده معصوم‌اند و هم‌شأن پیامبر صلی الله علیه و آله و لازم‌الاتباع هستند. همان‌گونه که اطاعت از پیامبر بی‌قید و شرط است و به منزله اطاعت از خداست، پیروی از صاحبان امر نیز چنین است. قرآن اطاعت کامل از

خدا و پیامبر را نشانه ایمان (نور/ ۵۱)، موجب پاداش نیکو (فتح/ ۱۶)، ورود به بهشت (نساء/ ۱۳)، رستگاری بزرگ (احزاب/ ۷۱) و برخورداری از رحمت الهی (نور/ ۵۶) می‌داند. حال سؤال این است که این عده چه کسانی هستند؟ قطعاً هیچ‌کس غیر از علی علیه السلام و سایر امامان علیّه چنین جایگاه و شأنی ندارند. همان‌گونه که روایات متعددی آنان را نام برده است؛ پس می‌توان ادعا کرد که علی علیه السلام بلکه همه ائمه علیّه با عنوان و وصفی خاص و منحصر به فرد، در قرآن آمده‌اند. در روایات به نحو عام یا ذکر نام تک‌تک ائمه علیّه به این امر تصریح شده است (کلینی، ۱۳۸۸ق، ج ۱، ص ۲۷۶ و ۲۸۶؛ صدوق، ۱۴۰۵ق، ج ۱، ص ۲۵۳؛ طبرسی، ۱۴۰۲ق، ص ۳۷۵؛ حسکانی، ۱۴۱۱ق، ج ۱، ص ۱۹۱؛ حموئی، ۱۴۱۵ق، ج ۱، ص ۳۱۳). پس پاسخ اصلی این شد که در قرآن ذکر امامان و شخص علی علیه السلام از طریق اوصاف ویژه آمده است؛ بنابراین نیازی به نام بردن صریح نیست و غرض حاصل می‌شود، اگر نگوییم که این روش ابلغ از تصریح است.

مرحله دوم: تعیین امام

در مرحله دوم سؤال این‌گونه تغییر پیدا می‌کند که چرا به اسامی ائمه علیّه تصریح نشده است؟

در این باره به چند نکته می‌توان اشاره کرد:

الف) کلام نبوی و سنت، منبع دوم دین

این اصل بین همه مذاهب اسلامی مورد پذیرش است که سنت پیامبر گرامی اسلام ﷺ مبین و مفسر قرآن کریم است و پس از قرآن، دومین منبع بزرگ و حیاتی معارف و احکام اسلامی است.

قرآن در چند آیه این مطلب را بیان کرده است:

«وَأَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الذِّكْرَ لِتُبَيِّنَ لِلنَّاسِ مَا نُزِّلَ إِلَيْهِمْ وَلَعَلَّهُمْ يَتَفَكَّرُونَ؛ و ما این «ذکر» (= قرآن) را بر تو نازل کردیم تا آنچه را که به سوی مردم نازل شده است برای آنها روشن سازی و شاید اندیشه کنند» (نحل/ ۴۴).

در جای دیگر می‌فرماید: «مَا آتَاكُمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَمَا نَهَاكُمْ عَنْهُ فَانْتَهُوا؛ آنچه را رسول خدا برای شما آورده بگیرید و از آنچه نهی کرده خودداری نمائید» (حشر/ ۷).

در آیه اطاعت آمده: «أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ فَإِنْ تَنَازَعْتُمْ فِي شَيْءٍ فَرُدُّوهُ إِلَى اللَّهِ وَالرَّسُولِ؛ ای کسانی که ایمان آورده‌اید! اطاعت کنید خدا را و اطاعت کنید پیامبر خدا و اولوالامر را. و هر گاه در چیزی نزاع داشتید، آن را به خدا و پیامبر بازگردانید» (نساء/ ۵۹).

و روایات معتبر نبوی مانند حدیث متواتر ثقلین، منبع معارف دینی کتاب و سنت است؛ بنابراین هیچ لزومی ندارد که مسائل مختلف دینی اگرچه مهم باشند، حتماً در کتاب ذکر شوند، آن هم به کیفیتی که ما طلب می‌کنیم، بلکه ممکن است بخش زیادی از مباحث در ضمن روایات بیاید؛ لذا باید گفت اشکال اساساً بی‌جاست. مسئله امامت و نیز نام ائمه علیهم‌السلام مکرر در کلام پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم آمده است. حدیث معتبر یوم‌الدار، منزلت، غدیر، لوح و... شاهد بر این امر است (کلینی، ج ۱، باب ما نص الله عزوجل و رسوله علی الائمة علیهم‌السلام واحدا فواحدا).

به نمونه‌ای از دیدگاه‌های اهل سنت درباره لزوم پذیرش سنت پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم بنگرید: بسیاری از بزرگان اهل سنت می‌گویند هرکس منکر خلافت و صحابه بودن ابوبکر باشد، کافر است؛

قرطبی می‌گوید: «ومن أنکر أن یكون أبوبکر رضی الله عنه صاحب رسول الله صلی الله علیه وسلم، فهو کافر لأنه رد نص القرآن؛ هرکس منکر باشد ابوبکر صحابه پیامبر است کافر است؛ چون نص قرآن را رد کرده است» (قرطبی، ۱۳۸۷ق، ج ۸، ص ۱۴۶).

امام سبکی شافعی متوفای ۷۷۱ هجری می‌گوید: «من أنکر خلافة الصدیق رضی الله عنه فهو کافر وكذلك من أنکر خلافة عمر بن الخطاب رضی الله عنه» (السبکی، ۱۴۲۱ق، ج ۲، ص ۵۸۷؛ ابن حجر هیثمی، ۱۳۸۵ق، ج ۱، ص ۱۳۸؛ ابن عابدین، ۱۴۱۲ق، ج ۱، ص ۵۶۱؛ نووی شافعی، ۱۴۱۲ق، ج ۱۱، ص ۲۴۰).

سؤال این است: شما که چنین حکمی را صادر کردید، در کجای قرآن آمده است؟ آیا در آیه غار اسم ابوبکر آمده است که شما می‌گویید هر کس مصاحبت ابوبکر با پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم را منکر باشد، نص قرآن را رد کرده است؟

اگر پاسخ دهید که قرآن به ضمیمه سنت و روایت بر این مطلب دلالت دارد، ما هم

عیناً همین جواب را می‌دهیم.

درباره نیاز کتاب به تفسیر و تبیین سنت، بزرگان اهل سنت تصریحاتی دارند. احمد بن حنبل می‌گوید: «إن السنة تفسر- الكتاب وتبينه؛ سنت قرآن را تفسیر و تبیین می‌کند» (القرطبي، ۱۳۸۴ق، ج ۱، ص ۳۹)؛ ابوحنیفه می‌گوید: «لولا السنة ما فهم أحد منّا القرآن؛ اگر سنت نبود هیچ‌کدام ما قرآن را نمی‌فهمیدیم» (قاسمی، ۱۴۲۵ق، ج ۱، ص ۵۲)؛ البانی می‌گوید: «ای مسلمان بتس مبدا بخوای قرآن را بدون سنت بفهمی، نمی‌توانی ولو این‌که سیویه عصر خود باشی (الالبانی، ۱۴۱۰ق، ج ۱، ص ۱۷۱).

روایاتی که مانند سیوطی نقل می‌کنند که امیرالمؤمنین (ع) به ابن عباس می‌گوید: برو با خوارج در رابطه با حقانیت امیرالمؤمنین و اثبات ایمان علی (ع) مناظره کن «ولا تحاجهم بالقرآن فإنه ذو وجوه ولكن خاصمهم بالسنة؛ مبدا با قرآن با آنها مناظره کنی، با سنت با خوارج مناظره کن؛ زیرا قرآن ذو وجوه است».

ابن عباس می‌گوید: «من درباره قرآن از همه خوارج اطلاعاتم بیشتر است، قرآن در خاندان ما نازل شده است».

امیرالمؤمنین می‌فرماید: «راست می‌گویی، اما قرآن وجوه مختلفی دارد، تو می‌گویی مراد این است، آنها می‌گویند مراد آن است»؛ اگر با سنت با آنها مناظره کنی راه فرار ندارند. ابن عباس رفت و با آنها مناظره کرد و آنها را خلع سلاح کرد و آمده است که از آن ۱۰-۱۲ هزار نفر ۴-۵ هزار نفر توبه کردند و برگشتند (سیوطی، ۱۴۲۱ق، ج ۱، ص ۱۵)؛ سیوطی، ۱۹۸۳م، ج ۱، ص ۴۱۰؛ شوکانی، ۱۴۱۸ق، ج ۱، ص ۱۲؛ زمخشری، ۱۴۱۲ق، ج ۱، ص ۱۰۷).

در روایتی در سنن دارمی از خلیفه دوم نقل می‌کند: «قال انه سيأتي ناس يجادلونكم بشبهات القرآن فخذوهم بالسنة فإن أصحاب السنة أعلم بكتاب الله (دارمی، بی‌تا، ج ۱، ص ۶۲)؛ در آینده افرادی می‌آیند که با شما در شبهات قرآن مناظره می‌کنند این‌ها را محکم بگیرد و مغلوب کنید به واسطه سنن؛ آنهایی که با سنت پیامبر آشنایی دارند اعلم به کتاب خدا هستند نسبت به کسانی که با سنت سروکار ندارند».

ایوب سجستانی که از بزرگان اهل سنت است می‌گوید: «اگر کسی بگوید فقط قرآن، او گمراه و گمراه‌کننده است».

خطیب در الکفایة فی علم الروایة که از قدیمی‌ترین کتب درایة اهل سنت است صفحه ۳۱ نقل می‌کند: «و بعضی از روایات دارد که اگر چنانچه کسی گفت قرآن و نه سنت، بدانید آن آدم احمقی است و عقل ندارد».

ذهبی در رابطه با عبارت ابوبکر که می‌گوید: «بیننا و بینکم کتاب الله»، می‌گوید ابوبکر گفت: «بیننا و بینکم کتاب الله و لم یقل حسبنا کتاب الله كما تقوله الخوارج»؛ ابوبکر نگفت کتاب خدا برای ما بس است همان طوری که خوارج می‌گفتند؛ یعنی اگر کسی بگوید فقط از قرآن، همان منطق خوارج است (ذهبی، بی‌تا، ج ۱، ص ۳).

بنابراین اگرچه نام ائمه علیهم‌السلام صریحاً در کتاب نیامده و بر فرضی که ویژگی‌های ایشان نیز در قرآن وارد نشده باشد، اما عدم تصریح به خصوصیات و تعداد و نام امامان موضوعی استثنایی نیست؛ چرا که قرآن خود متکفل بیان تمام مصادیق و جزئیات و فروع معارف و دستورالعمل‌ها نیست تا عدم تصریح به نام امامان مورد نظر شیعه امری خلاف انتظار و غیرموافق با سبک ویژه قرآن باشد.

همین پرسش را ابوبصیر از امام صادق علیه‌السلام نیز پرسیده است: ابوبصیر پیرامون آیه ۵۹ سوره نساء - «أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ» - پرسید: چرا قرآن نام آنان را نبرده است. اگر واقعاً حق با شیعه است و مراد از «اولیای امور» امام علی علیه‌السلام و اهل بیت علیهم‌السلام هستند، چرا آنان را به نام معرفی نفرمود؟

امام صادق علیه‌السلام در پاسخ به سبک خاص قرآن اشاره کرد و فرمود: وقتی برای پیامبر آیه نماز نازل شد، خدا در آن سه رکعت و چهار رکعت را نام نبرد تا آن که رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم آن را شرح داد. آیه زکات نازل شد، خدا نام نبرد که باید از چهل درهم، یک درهم داد تا رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم آن را شرح داد و آیه حج نازل شد و نفرمود به مردم که هفت دور طواف کنید تا آن که رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم آن را برای مردم توضیح داد. «أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ» درباره علی و حسن و حسین - علیهم‌السلام - نازل شد و رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم درباره علی علیه‌السلام فرمود: «هر که من مولا و آقای اویم، علی علیه‌السلام مولا و آقای او است؛ و فرمود من به شما وصیت می‌کنم درباره کتاب خدا و خاندانم؛ زیرا من از خدای - عزوجل - خواسته‌ام میانشان جدایی نیفکند



تا آن‌ها را کنار حوض به من رساند. خدا این خواست مرا برآورد...»^۱.

از این روایت در می‌یابیم وظیفه بیان مصداق‌ها و موارد و نیز تبیین جزئیات دین برعهده پیامبر ﷺ است. همین جهت شیعه را بر آن داشت تا بر سنت پیامبر ﷺ تأکید ورزد؛ بر عدم امکان اکتفا به قرآن در تشخیص امور پای فشارد و تلاش خلفای سده نخستین هجری در ممنوعیت نگارش سنت رسول الله ﷺ را اشتباه فاحش بخواند.

قرطبی، در مقدمه تفسیرش چنین روایت می‌کند: عمران بن حصین به مردی که گمان می‌کرد کتاب‌الله به سنت نیاز ندارد، گفت: «تو احمق، آیا حکم نماز ظهر را که باید چهار رکعت خواند و حمد و سوره‌اش را آشکار نخواند، در قرآن یافته‌ای؟ و به همین گونه به نماز و زکات و مثل آن‌ها اشاره کرد و گفت: آیا این [امور] را در قرآن روشن شده یافته‌ای؟ همانا کتاب خدا این امور را مبهم بیان کرد و سنت آن را تفسیر می‌کند» («إِنَّكَ رَجُلٌ اِحْمَقٌ! أَلَمْ تَجِدْ الظُّهْرَ فِي كِتَابِ اللَّهِ اَرْبَعًا لِأَجْهَرُ فِيهَا بِالْقِرَاءَةِ؟! - ثُمَّ عَدَدَ عَلَيْهِ الصَّلَاةَ وَ الرِّكَاءَ وَ نَحْوَ هَذَا ثُمَّ قَالَ: - أَلَمْ تَجِدْ هَذَا فِي كِتَابِ اللَّهِ مُفَسَّرًا! إِنَّ كِتَابَ اللَّهِ تَعَالَى أَنَّهُمْ هَذَا وَ إِنَّ السُّنَّةَ تُفَسِّرُ- هَذَا»؛ معرفت، ۱۳۷۷، ج ۱، ص ۱۸۲).

۱. عن أبي بصير قال سألت أبا عبد الله (ع) عن قول الله تعالى - أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ قال فقال: نزلت في علي بن أبي طالب والحسن والحسين (ع) فقلت له: إن الناس يقولون فما له لم يسم علياً وأهل بيته (ع) في كتاب الله عزوجل قال فقال: قولوا لهم «إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ نَزَلَتْ عَلَيْهِ الصَّلَاةُ وَلَمْ يُسَمَّ لَهُمْ ثَلَاثًا وَلَا اَرْبَعًا حَتَّى كَانَ رَسُولُ اللَّهِ هُوَ الَّذِي فَسَّرَ لَهُمْ ذَلِكَ وَنَزَلَتْ عَلَيْهِ الرِّكَاءُ وَلَمْ يُسَمَّ لَهُمْ مِنْ كُلِّ اَرْبَعِينَ دَرَاهِمًا دَرَاهِمًا، حَتَّى كَانَ رَسُولُ اللَّهِ هُوَ الَّذِي فَسَّرَ ذَلِكَ لَهُمْ وَنَزَلَ الْحَجُّ فَلَمْ يَقُلْ لَهُمْ طَوْفُوا اُسْبُوعًا حَتَّى كَانَ رَسُولُ اللَّهِ (ص) هُوَ الَّذِي فَسَّرَ ذَلِكَ لَهُمْ وَنَزَلَتْ «أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ» وَنَزَلَتْ فِي عَلِيٍّ وَالحَسَنِ وَالحُسَيْنِ، فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ (ص) فِي عَلِيٍّ: مَنْ كُنْتُ مُؤَلَاةً؛ وَقَالَ (ع) اَوْصِيكُمْ بِكِتَابِ اللَّهِ وَاهلِ بَيْتِي فَإِنِّي سَأَلْتُ اللَّهَ عَزَّوَجَلَّ أَنْ لَا يَفْرُقَ بَيْنَهُمَا حَتَّى يُوْرِدَهُمَا عَلِيٌّ الْحَوْضَ فَأَعْطَانِي ذَلِكَ وَقَالَ لَا تَعْلَمُوهُمْ فَهُمْ أَغْلَمُ مِنْكُمْ وَقَالَ إِنَّهُمْ لَنْ يُخْرِجُوَكُمْ مِنْ بَابِ هُدَى وَلَنْ يُدْجِلُوَكُمْ فِي بَابِ ضَلَالَةٍ. فَلَوْ سَكَتَ رَسُولُ اللَّهِ (ص) فَلَمْ يُبَيِّنْ مَنْ أَهْلُ بَيْتِهِ لَأَدْعَاهَا آلُ فُلَانٍ وَآلُ فُلَانٍ وَلَكِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ أَنْزَلَهُ فِي كِتَابِهِ تَصَدِيقاً لِنَبِيِّهِ (ص) إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيراً فَكَانَ عَلِيٌّ وَالحَسَنُ وَالحُسَيْنُ وَقَاطِمَةُ (ع) فَأَدْخَلَهُمْ رَسُولُ اللَّهِ (ص) تَحْتَ الْكِسَاءِ فِي بَيْتِ أُمِّ سَلَمَةَ ثُمَّ قَالَ اللَّهُمَّ إِنَّ لِكُلِّ نَبِيٍّ أَهْلاً وَهُؤُلَاءِ أَهْلُ بَيْتِي وَتَقْلِي فَقَالَتْ أُمُّ سَلَمَةَ أ لَسْتُ مِنْ أَهْلِكَ فَقَالَ إِنَّكَ إِلَى خَيْرٍ وَلَكِنَّ هَؤُلَاءِ أَهْلِي وَتَقْلِي فَلَمَّا قَبِضَ رَسُولُ اللَّهِ (ص) كَانَ عَلِيٌّ أَوَّلِي النَّاسِ بِالنَّاسِ لِكَثْرَةِ مَا بَلَغَ فِيهِ رَسُولُ اللَّهِ (ص) وَإِقَامَتِهِ لِلنَّاسِ وَأَخْذِهِ بِيَدِهِ... (كليني، ۱۳۸۸ق، كافي، ج ۱، ص ۲۸۶).

اکنون این پرسش پیش می‌آید که رسول اکرم ﷺ این معارف و احکام جزئی و تفسیری را از کجا به دست می‌آورد؟

پاسخ اینکه از آیات قرآن استفاده می‌شود که جمع و قرائت آیات قرآن و نیز بیان مراد و تبیین آیات از ناحیه خدای متعال است: «إِنَّ عَلَيْنَا جَمْعَهُ وَقُرْآنَهُ فَإِذَا قَرَأْنَاهُ فَاتَّبِعْ قُرْآنَهُ ثُمَّ إِنَّ عَلَيْنَا بَيَانَهُ (قیامت/ ۱۷-۱۹)؛ جمع قرآن و قرائت قرآن برعهده ما است و هنگامی که بر تو قرآن را خواندیم، تو [پیامبر ﷺ] هم پیروی کن و قرآن را همین‌گونه بخوان - مرحله بعد «بیان» قرآن است که آن هم وظیفه ما است».

بنابراین، بیان و تشریح مقاصد آیات هم از ناحیه خدا است و به وسیله وحی دیگری جز وحی قرآنی در اختیار پیامبر اکرم ﷺ قرار می‌گیرد. پس ما با دو وحی روبه‌رو هستیم: «وحی قرآنی» و «وحی بیانی». در وحی قرآنی لفظ و معنا هر دو از ناحیه خدا است؛ اما در وحی تبیینی معنا از خدا و لفظ از سوی رسول خدا ﷺ است. آیات ۴۳ و ۴۴ سوره نحل به این دو گونه وحی اشاره می‌کند: «وَأَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الذِّكْرَ لِتُبَيِّنَ لِلنَّاسِ مَا نُزِّلَ إِلَيْهِمْ وَلَعَلَّهُمْ يَتَفَكَّرُونَ؛ ما بر تو «ذکر» را نازل کردیم تا قرآنی را که برای مردم نازل شده تبیین و تفسیر کنی و زمینه تفکر آن‌ها را فراهم سازی». این ذکر همان «وحی بیانی» است که تمام سخنان پیامبر ﷺ در زمینه معارف و دستورالعمل‌های دینی را شامل می‌شود. به عنوان مثال، براساس وحی بیانی آیه تبلیغ درباره امامت علی علیه السلام است: «يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ - فِي عَلِيٍّ - وَإِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَّغْتَ رِسَالَتَهُ»؛ بنابراین آنچه اهمیتش هم‌وزن رسالت است، ابلاغ امامت علی علیه السلام است (علامه عسگری، ۱۳۶۸، ج ۱، درس ۲).

پس عدم ذکر مصداق‌ها، به نام ائمه علیهم السلام اختصاص ندارد و غالب معارف و احکام الهی را شامل می‌شود؛ بنابراین، برای شناخت نام امامان معصوم علیهم السلام باید سراغ سنت نبوی ﷺ رفت؛ همان‌گونه که در تفسیر و تبیین معارف و دیگر فرایض دینی به «سنت» نیازمندیم.

یک نکته اساسی که در این‌گونه مباحث نباید از آن غفلت کرد اینکه ما از اسرار افعال الهی آگاهی کافی و جامع نداریم؛ چرا درباره فلان حکم چندین آیه نازل شده، اما درباره حکم دیگر آیات کمتری داریم، یا اصلاً آیه‌ای نداریم. برخی مطالب در سنت آمده و برخی

قیود احکام در کتاب و مانند این امور؛ اطلاع از همه جزئیات بر ما لازم نیست. آنچه بر ما فرض است اینکه از ادله معتبر شرعی پیروی کنیم، خواه فلسفه و راز این تفاوت‌ها را بدانیم یا نه.

ب) باز بودن باب توجیه

تصریح به نام، همواره برطرف‌کننده اختلاف نیست. با توجه به این‌که «علی» فقط نام حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام نبوده، همان‌گونه که «ابوطالب» تنها کنیه پدر بزرگوار امام علی علیه السلام نبوده است، بلکه نام و کنیه افراد متعددی در میان عرب «علی» و «ابوطالب» بوده و هست؛ بنابراین اگر نام «علی علیه السلام» صریحاً هم در قرآن ذکر می‌شد، باز هم کسانی که نمی‌خواستند این حقیقت را بپذیرند، بهانه‌ای داشتند و آن را بر «علی» دیگری تطبیق می‌کردند، یا می‌گفتند این تعیین مربوط به شرایط خاصی بوده و الان شرایط متفاوت شده است، یا اینکه به نحو تخییری یا مشروط به پذیرش بزرگان قوم و مردم بوده نه به نحو تعیینی و مطلق، یا توجیهی دیگر. بدین جهت بهتر همان است که با ارائه ویژگی‌ها و صفات ممتاز و منحصر به فرد حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام به معرفی او پرداخته شود، تا قابل تطبیق بر هیچ‌کس، جز وجود مقدس آن حضرت نباشد؛ بنابراین خداوند در قرآن مجید، این راه را انتخاب کرده و با ذکر فضایل خاص آن حضرت، در آیاتی از قرآن مجید، او را به‌عنوان ولی مؤمنان و جانشین بلافصل پیامبر صلی الله علیه و آله معرفی کرده است، هر چند کسانی این آیات را به‌گونه دیگر تفسیر می‌کنند؛ پس به فرض هم که نام امام و یا امامان علیهم السلام در قرآن می‌آمد، باز اختلاف از بین نمی‌رفت؛ زیرا در مواردی تصریح به نام شده ولی در عین حال اختلاف نیز حاکم شده است. ریشه اختلاف در هوای نفس است که با این امور، راه طغیان افراد بسته نخواهد شد و به طریقی دیگر بروز خواهد کرد. همه مسلمانان قبول دارند که در تورات و انجیل به صراحت نام پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و خاتم ذکر شده بود، اما بسیاری از یهود و نصاری این امر را قبول نکردند و توجیه کردند، بلکه با حذف بسیاری از آیات موجب تحریف کتب آسمانی شدند (علامه عسگری، ۱۳۶۸، ج ۱، درس ۸).

در اینجا چند شاهد تاریخی می‌آوریم:

الف) در داستان حجة الوداع و حدیث غدیر خم به رغم حضور قریب یکصد هزار نفر حاجی و وصیت پیامبر ﷺ و شواهد متعدد بر مسئله خلافت و حکومت، معرفی شخص حضرت در روز روشن و جلوی دیدگان دهها هزار مسلمان علاوه بر ذکر نام و دیدن ایشان با دو چشم سر و بیعت زن و مرد با ایشان بر امارت مؤمنان، متأسفانه و در کمال شگفتی می بینید که فعل و سخن صریح پیامبر ﷺ توجیه شده و نادیده گرفته می شود. آیات قرآن و حدیث قلم و قرطاس بر فرضی که مکتوب می شد نیز، هرگز از این حادثه مهم روشن تر نمی بود.

ب) رفتار همراه با محبت و سخنان مکرر پیامبر ﷺ در شأن و فضیلت حضرت زهرا علیها السلام و حسنین علیهما السلام قابل شمار نیست، چنانکه در تاریخ بی مهری نسبت به ایشان از سوی همین امت قابل انکار نیست.

ج) بنی اسرائیل، از پیامبر خود خواستند فرمانروایی برای آنان از جانب خدا تعیین کند تا تحت امر او به جهاد بپردازند و زمین های غصب شده خود را بازستانند و اسیران خود را آزاد سازند. آنجا که گفتند: «إِذْ قَالُوا لِنَبِيِّ لِهْمُ ابْعَثْ لَنَا مَلِكًا نَقَاتِلْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ (بقره/ ۲۴۶)؛ آنان به یکی از پیامبران خود گفتند: برای ما فرمانروایی معین کن تا به جنگ در راه خدا بپردازیم». پیامبر آنان به امر الهی فرمانروایی را به نام معرفی کرده و گفت: «إِنَّ اللَّهَ قَدْ بَعَثَ لَكُمْ طَالُوتَ مَلِكًا (بقره/ ۲۴۷)؛ به راستی که خدا طالوت را به فرمانروایی شما برگزیده است». با وجودی که نام فرمانروا به صراحت گفته شد، آنان زیر بار نرفتند و به اشکال تراشی پرداختند و گفتند: «أَنْتَى يَكُونُ لَهُ الْمُلْكُ عَلَيْنَا وَنَحْنُ أَحَقُّ بِالْمُلْكِ مِنْهُ وَلَمْ يُؤْتَ سَعَةً مِنَ الْمَالِ (بقره/ ۲۴۷)؛ از کجا می تواند فرمانروای ما باشد، حال آنکه ما به فرمانروایی از او شایسته تریم و او توانمندی مالی ندارد».

د) خیل عظیم پیامبران الهی با وجود معجزات فراوان و گاهی معجزه درخواستی از سوی منکران در عین حال، باز هم عده زیادی حق را نمی پذیرفتند.

ه) کیفیت وضو در قرآن آمده است (مائده/ ۶) اما اختلاف شیعه و اهل سنت درباره وضوی پیامبر ﷺ که یک امر مکرر و روزانه است، حل نشده است.

و) حج تمتع در سوره بقره آیه ۹۶ و جواز متعه و عقد موقت در سوره نساء آیه ۲۴

آمده است و اهل سنت هم اصل مسئله را قبول دارند ولی می‌گویند چون توسط خلیفهٔ دوم تحریم شده است، پس اکنون مجاز نیست (فخر رازی، ۱۴۰۱ق، ۳، ص ۱۹۴؛ ابن حنبل، ۱۴۱۶ق، ج ۱، ص ۳۲۵؛ قوشجی، بی‌تا، ص ۳۸۲).

این امور، دلالت بر آن دارد که ذکر نام و اتمام حجت روشن، برای رفع اختلاف کافی نیست، بلکه باید شرایط جامعه و روحیه افراد، آماده پذیرایی باشد؛ درحالی‌که چنین شرایطی در جامعه آن زمان برقرار نبود.

ج) احتمال دست بردن در قرآن یا مخالفت با اصل اسلام

اگر نام حضرت علی (ع) و سایر ائمه (ع) به صراحت در قرآن می‌آمد، احتمال جدی داشت به علت دشمنی جمعی با آن حضرت و حذف نام ایشان از قرآن، در قرآن دست برده می‌شد، چنانکه تا مدتی تدوین احادیث پیامبر اکرم (ص) را به همین منظور ممنوع کردند و در دوران خلیفه اول و دوم، صدها روایت از پیامبر (ص) را جمع‌آوری کرده و همه را سوزاندند (علامه عسگری، ۱۳۶۸، ج ۱، درس ۴)، بعید نبود که قدرت‌طلبان جهت مطامع دنیایی خود، برخی از آیات قرآن را نیز حذف کرده و یا بسوزانند.^۱ اصولاً نگاهی به تاریخ صدر اسلام و پیامبر اکرم (ص) نشان می‌دهد که در موارد متعددی ایشان مواجه با اعتراض و انکار شدید اطرافیان مواجه بودند و این‌گونه نبود که رهبر امت بتواند تمام دستورات الهی را به راحتی انجام دهد و به مردم ابلاغ کند. به‌عنوان نمونه می‌توان به جریان اِفک، سدالابواب، توطئه قتل پیامبر (ص) پس از غزوه تبوک، مخالفت با نگاشتن وصیت‌نامه پیامبر (ص) و نپیوستن به جیش اسامه اشاره کرد. همه این موارد نشان‌دهندهٔ این است که فضای حاکم بر جامعه بسیار حساس و ملتهب و شکننده بود که با کوچک‌ترین بی‌دقتی، احتمال آشوب و اختلاف می‌رفت (درباره داستان

۱. مرحوم سید محمدحسین حسینی تهرانی می‌نویسد: «حقیر روزی در محضر مبارک حضرت سیدالآساتید، آیهٔ الله علامه طباطبایی قدس الله نفسه الزکیة عرض کردم: اگر خداوند نام علی علیه‌السلام را صریحاً مانند نام محمد (ص) در قرآن می‌آورد تا این اختلاف عمیق پیدا نشود، چه می‌شد؟ فرمودند: به آسانی آن را از قرآن برمی‌داشتند؛ فلهاذا خداوند حَفْظاً لِكِتَابِهِ الْعَظِيمِ آن را در آنجا ذکر نفرمود» (امام‌شناسی، ج ۱۳، ص ۱۵۹).

جلوگیری خلفا از نشر- احادیث پیامبر نک: ذهبی، بی تا، ج ۱، ص ۴-۵؛ عبدالبر، بی تا، ج ۲، ص ۹۹۸؛ ابن کثیر، ۱۴۰۸ق، ج ۸، ص ۱۰۷؛ علامه عسگری، ۱۳۶۸، ج ۱، درس ۴ و ۵). کما اینکه نظیر این مشکل درباره تورات و انجیل و تحریف آنها پیش آمد.

برای روشن شدن وضعیت حاکم بر آن جامعه و دوران و اینکه مردم به راحتی تعالیم دین و پیامبر را قبول نمی کردند و نمی شد هر حرفی را صریحاً به آنها گوشزد کرد، لازم است به برخی نکات مؤثر اشاره شود:

الف) اعراب با نظام قبیله‌ای خو گرفته بودند و با وجود تلاش‌های پیامبر ﷺ و تعالیم اسلام، همچنان بر آن اندیشه بودند. رئیس قبیله حق نداشت برای خود جانشین معین کند، نسبت به پیامبر ﷺ و دولت واحد او و حکومت بر قبایل مختلف، پذیرش نسبی و ظاهری پیدا شد، اما برای بعد از ایشان و فرمانبری همه قبایل از رئیس واحد جوان، که داماد و پسرعمو و هم‌قبیله وی بود، حاضر به پذیرش و تسلیم نبودند. نمونه آن داستان نضرین حارث در شأن نزول سوره معارج (به تفسیر سوره در المیزان و سایر تفاسیر رجوع کنید) و دعوی انصار و اوس و خزرج از یک طرف و مهاجرین و انصار از طرف دیگر در سقیفه بنی ساعده است.

ب) در دوران مدینه و بعد از جنگ احزاب و صلح حدیبیه، گروه‌های مختلف، به سرعت ابراز اسلام کردند لکن حقیقتاً و قلباً نسبت به دستورات الهی خاضع نبودند و نمی توانستند معیارهای جدید اسلام را بپذیرند.

ج) در مواضع متعددی اطرافیان پیامبر، با ایشان مخالفت یا اعتراض می کردند و تسلیم دین نبودند؛ از جمله به اعتراضات در جریان صلح حدیبیه از سوی گروهی از اصحاب (مثلاً عمر گفت: چنان در شک افتادم که از آغاز اسلام خود تا آن هنگام در چنین شکی فرونرفته بودم. (واقعی، ۱۴۰۹ق، ج ۱، ص ۶۰۶-۶۰۷؛ آیتی، ۱۳۷۸، ص ۳۸۱))، اعتراض درباره تقسیم غنائم حنین (آیتی، ص ۴۹۶-۵۰۰)، مخالفت در داستان قلم و کاغذ (علامه عسگری، ۱۳۶۸، ج ۱، درس ۵)، مخالفت از لشکر اسامه توجه کنید.

د) در دوران جاهلیت افراد کمتر از چهل سال به مجالسی مثل مجلس مشورتی دارالندوه راه نداشتند. اصولاً به کودکان و نوجوانان و جوانان بها داده نمی شد. بعد از

داستان سقیفه خلیفه اول مکرر به حضرت علی علیه السلام می‌گفت تو جوانی و فرصت برای خلافت داری. حکم فرماندهی اسامه جوان بر لشکری از بزرگان و معاریف مثل ابوبکر، عمر، ابوعبیده جراح، عثمان، طلحه، زبیر، عبدالرحمن بن عوف و سعد بن ابوقاص، در راستای شایسته‌سالاری و ملاک نبودن سن افراد قابل توجیه است.

ه) پیش‌دستی انصار بر مهاجران و گرد آمدن در سقیفه بنی‌ساعده، به‌رغم اینکه تابعیت بیشتری نسبت به پیامبر و خاندان ایشان داشتند، خود قابل تأمل و نشانگر توجه ایشان به میزان مقبولیت جانشین معرفی شده در غدیر است.

و) خداوند هنگامی که فرمان ابلاغ امامت را در غدیر به پیامبر می‌دهند می‌فرماید: «وَاللَّهُ يَعْصِمُكَ مِنَ النَّاسِ» که این قسمت از آیه حاکی از آن است که پیامبر صلی الله علیه و آله از ناحیه جمعی از مردم تهدید می‌شدند (از جمله: تفاسیر معتبر شیعه مانند مجمع‌البیان، نورالثقلین، الدر المنثور و المیزان ذیل آیه تبلیغ، کلینی، ۱۳۸۸ق، ج ۱، ص ۲۸۹، ج ۴: عیاشی، بی‌تا، ج ۲، ص ۶۴؛ و نیز از اهل سنت، حسکانی، ۱۴۱۱ق، ص ۲۵۵، ج ۲۴۹؛ آلوسی، ۱۴۱۷ق، ج ۴، ص ۲۸۲ و ...).

ز) قبر شریف حضرت علی علیه السلام تا زمان امام صادق علیه السلام مخفی بود و قبر مطهر حضرت زهرا علیها السلام بعد از غسل و کفن و دفن شبانه تاکنون ناپیدا است.

ح) در جریان مصیبت روز پنج‌شنبه که پیامبر قلم و دوات خواستند تا وصیت‌نامه‌ای بنویسند که امت بعد از ایشان به ضلالت و گمراهی کشیده نشود، خلیفه دوم از انجام این کار ممانعت کرد و فریاد برآورد که کتاب خدا ما را کافی است و اجازه نداد وصیت پیامبر صلی الله علیه و آله نوشته شود (ابن سعد، ۱۴۰۵ق، ج ۲، ص ۲۴۴؛ بخاری، بی‌تا، ج ۱، ص ۲۲ و ج ۲، ص ۱۱۲ و ۱۲۰؛ مسلم، ۱۹۷۲م، ج ۵، ص ۷۵ و ...).

ط) مورد دیگر نیامدن نام حضرت زهرا علیها السلام در قرآن است چرا که حتی به نظر اهل سنت در صحیح بخاری و مسلم به نحو مکرر نقل شده که حضرت فاطمه علیها السلام سرور زنان اهل بهشت است (بخاری، بی‌تا ج ۴، ص ۲۰۹) و درحالی‌که در قرآن نام‌های حضرت آسیه و مریم آمده است و حتی سوره‌ای به نام حضرت مریم در قرآن نام گرفته است اما حضرت زهرا علیها السلام که مقامی بالاتر از آنها دارد و از نظر هیچ‌کس ایرادی ندارد که نام این

بانو در کتاب خدا مستقیم بیاید، باین حال وقتی سوره کوثر در شأن ایشان نازل می‌شود، نامی از این بانوی عالمیان آورده نمی‌شود؛ چرا که عده‌ای به فکر نابودی نام و اثر اهل بیت علیهم‌السلام بودند (علامه عسگری، ۱۳۶۸، ج ۱، درس ۷).

خلاصه اینکه اگر نام حضرت علی علیه‌السلام در قرآن می‌آید، یا به نحوی حذف می‌شد که موجب تحریف لفظی و از بین رفتن وثاقت کل قرآن بود؛ یا لفظ علی علیه‌السلام به گونه‌ای توجیه می‌شد و مثلاً آن را به نحو وصفی معنا، یا تطبیق بر شخص دیگری می‌کردند، در نتیجه تحریف معنوی رخ می‌داد. خداوند حکیم و مدبر به بهترین نحو در بحث رهبری و حکومت جامعه که انگیزه قدرت‌طلبی در آن بسیار بالاست، هم مسئله امامت را طرح کرده، هم ویژگی‌های امام را ذکر کرده و هم بهانه‌ای روشن در قرآن به دست مخالفان نداده است. این‌گونه، اصل قرآن و مایه اصلی وحدت جامعه اسلامی حفظ شده است و مصلحت حفظ قرآن و سند اصلی دین فدای امر امامت نشده است (شایان توجه است که اهل سنت در صدق الله العلی العظیم، معنای وصفی علی را اسمی شمرده و به غلط از ذکر آن خودداری می‌کنند).

لازم به ذکر است که اگر قرآن کتابی تحریف نشده است، قهراً این ویژگی از راه‌هایی تأمین می‌شود که نکته ذکر شده یکی از آن شیوه‌هاست.

د) آزمایش امت در پیروی از پیامبر

احتمال جدی دیگری که برخی داده‌اند این است که خداوند برای آزمایش مردم و میزان تعبد مسلمین نسبت به موازین دینی و تبعیت از پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم، بیان مسئله مهم امامت را به پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم واگذار کرده است تا معلوم شود چه کسانی بیشترین تسلیم و تبعیت را از پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم دارند.

توضیح: الف) خداوند همه انسانها را از طرق مختلف امتحان می‌کند (انبیاء/ ۳۵؛ طه/ ۱۳۱؛ عنکبوت/ ۲-۳).

ب) یکی از آزمون‌های الهی، چگونگی و میزان تبعیت امت از پیامبر است (بقره/ ۱۴۳؛ حجرات/ ۲-۳؛ توبه/ ۱۲۰؛ حشر/ ۷).

ج) در این امتحان و لزوم تبعیت فرقی بین عقاید و اخلاق و احکام نیست.

نتیجه اینکه گفتن پیامبر و تبیین ایشان همان تعیین الهی است و هیچ فرقی بین کلام صریح پیامبر ﷺ و سخن خدا در امور دین نیست.

وقتی اهل سنت براساس روایات معتبر، سخن پیامبر ﷺ را مانند کلام الهی معتبر می‌دانند، دیگر وجهی برای این اشکال باقی نمی‌ماند.

در حدیث نبوی معتبر از پیامبر ﷺ نقل شده «لَا أُعْرِفَنَّ الرَّجُلَ يَأْتِيهِ الْأَمْرُ مِنْ أَمْرِي إِلَّا مَا أَمَرْتُ بِهِ وَإِنَّمَا نَهَيْتُ عَنْهُ فَيَقُولُ: مَا نَدْرِي مَا هَذَا، عِنْدَنَا كِتَابُ اللَّهِ لَيْسَ هَذَا فِيهِ؛ نَشْنَسُمُ وَ نَبِينُمُ كَمَا كَسَى خَبْرِي مِنْ مَنْ بَعْدِي وَ بَعْدِي دُونَ ذَلِكَ» (حاکم نیشابوری، بی‌تا، ص ۱۰۸-۱۰۹؛ ابن ماجه، بی‌تا، ج ۱، ص ۶؛ دارمی، بی‌تا، ج ۱، ص ۱۱۷؛ ترمذی، بی‌تا، ج ۵، ص ۳۷؛ بیهقی، ۱۴۰۶ ق، ج ۹، ص ۳۳۱؛ ابی‌داود، بی‌تا، ج ۴، ص ۲۰۰).

و نیز آمده است: «يُوشِكُ الرَّجُلُ مَتَكِنًا عَلَى أَرْيَكَتِهِ، يُحَدِّثُ بِحَدِيثٍ مِنْ حَدِيثِي، فَيَقُولُ: بَيْنَنَا وَبَيْنَكُمْ كِتَابُ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ، فَمَا وَجَدْنَا فِيهِ مِنْ حَلَالٍ اسْتَحَلَلْنَاهُ، وَمَا وَجَدْنَا فِيهِ مِنْ حَرَامٍ حَرَمْنَاهُ، إِلَّا وَإِنْ مَا حَرَّمَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ مِثْلُ مَا حَرَّمَ اللَّهُ...؛ ای بسا کسانی که بر اریکه تکیه کنند و هنگامی که از من حدیثی به میان آید بگویند: بین ما و شما کتاب خداست، هر چه در آن حلال یافتیم، حلال می‌شمیریم و هر چه در آن حرام یافتیم، حرام می‌شمیریم؛ سپس پیامبر ﷺ فرمود آگاه باشید هر آنچه را رسول خدا ﷺ حرام کرد، مانند آن است که خداوند حرام کرده است (حاکم نیشابوری، بی‌تا، ج ۱، ص ۱۰۹).

ه) اهمیت بحث امامت در قرآن

در پایان و جهت تکمیل بحث باید گفت: این اشکال که اصل امامت که شیعه بدان اهمیت ویژه‌ای می‌دهد، باید در قرآن مورد تأکید قرار می‌گرفت، و بین مباحث اصلی عقیدتی و امور فرعی و طرح آنها در کتاب باید فرق گذاشت، وارد نیست؛ چرا که بحث امامت و رهبری در دو جناح کفر و ایمان در کتاب فراوان اشاره شده است؛ اگرچه نام امامان شیعه یکایک در قرآن نیامده اما ذکر اوصاف ائمه علیهم‌السلام و عصمت آنها و لزوم تبعیت از اولی‌الامر و مباحث دیگر در چندین آیه آمده است؛ بنابراین قرآن همان‌طور که به اصل توحید و معاد و نبوت بها داده است، به امامت و رهبری نیز توجه کرده است. از جمله آیاتی که به بحث

امامت می‌پردازند می‌توان به این وارد اشاره کرد: «إِنِّي جَاعِلُكَ لِلنَّاسِ إِمَامًا» (بقره/ ۱۲۴)، «وَاجْعَلْنَا لِلْمُتَّقِينَ إِمَامًا» (فرقان/ ۷۴)، «يَوْمَ نَدْعُو كُلَّ أُنَاسٍ بِإِمَامِهِمْ» (اسراء/ ۷۱)، «وَاجْعَلْنَا لَهُمْ أُمَّةً يُهْدُونَ بِأَمْرِنَا» (انبیاء/ ۷۳)، «وَاجْعَلْنَا مِنْهُمْ أُمَّةً يُهْدُونَ بِأَمْرِنَا لِمَا صَبَرُوا» (سجده/ ۲۴)، «وَجْعَلْهُمْ أُمَّةً وَتَجْعَلْهُمْ الْوَارِثِينَ» (قصص/ ۵) و درباره پیشوایان شر آمده: «فَقَاتِلُوا أُمَّةَ الْكُفْرِ» (توبه/ ۱۲)، «وَاجْعَلْنَا لَهُمْ أُمَّةً يُدْعُونَ إِلَى النَّارِ» (قصص/ ۴۱).

البته باید دانست که میزان اهمیت موضوعات با تعداد آیات نسبت مستقیم ندارد و ما نمی‌توانیم بگوییم فلان مسئله چون پنج آیه در قرآن دارد از مطلبی که یک آیه درباره‌اش آمده پنج برابر مهم‌تر است. قرآن درباره نماز شب و تهجد یا تلاوت قرآن چندین آیه دارد و درباره خمس یک آیه، درحالی‌که قطعاً خمس از واجبات است و نافله شب و تلاوت مصحف، مستحب است. ذکر حیواناتی که به طرق مختلف مثل پرتاب شدن، کشته شده‌اند (مائده/ ۳) یا گوسفند و شتری که چند شکم زاییده‌اند و در جاهلیت مورد احترام بوده‌اند چه حکمتی دارد و عدم ذکر مباحث مهم‌تر چه مصلحتی دارد، اموری است که بر ما معلوم نیست و علم آن نزد خداوند متعال است. ما فقط طبق دستورات خداوند و پیامبر و حجت‌های الهی او عمل می‌کنیم.

نکته اخیر اینکه اگر نام حضرت علی علیه السلام و سایر ائمه علیهم السلام در قرآن نیامده، متقابلاً می‌توان گفت که نام خلفا و لزوم تعیین خلیفه از سوی مردم یا اهل حل و عقد، یعنی بزرگان قوم یا از سوی خلیفه قبل نیز در مصحف نیامده است. مشروعیت این شیوه‌ها را برای تعیین خلیفه و حاکم از کدام آیه قرآن می‌توان استفاده کرد؟! استفاده از روش‌های دیگر برای تعیین جانشین پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم، منوط به اثبات قبلی اعتبار آن طریق است.

نتیجه: اگر چه نام علی علیه السلام و سایر ائمه علیهم السلام در قرآن تصریح نشده است، اما قرآن از طریق بیان ویژگی‌های خاص امام، نظر روشن خود را ذکر کرده است. علاوه بر آن مثل اکثر موارد بحث کلی امامت و اهمیت آن در کتاب آمده و جزئیات برعهده پیامبر گذاشته شده است. حتی اگر کل مطلب هم برعهده پیامبر باشد مشکلی نیست؛ چرا که سنت عدل و مکمل ثقل اکبر است. مضافاً بر اینکه حتی در صورت تصریح هم امکان توجیه و اختلاف همواره وجود دارد. در ضمن خداوند این‌گونه هم زمینه تحریف قرآن را از بین برده و هم بابی برای امتحان امت و تعیین تسلیم‌شوندگان فرمان پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم گشوده است.

فهرست منابع

قرآن کریم

۱. ابن جریر طبری، محمد، جامع البیان عن تأویل آی القرآن، بیروت، بی نا، ۱۴۰۸ق.
۲. ابن سعد، محمد، الطبقات الكبرى، بیروت، دارالکتب، ۱۴۰۵ق.
۳. ابن شهر آشوب، مناقب آل أبي طالب، تصحیح وشرح ومقابله لجنة من أساتذة النجف الأشرف، النجف الأشرف، الحيدرية، (۱۳۷۶-۱۹۵۶م).
۴. ابن عابدين، محمد امين بن عمر بن عبدالعزيز عابدين الدمشقي الحنفي (المتوفى: ۱۲۵۲هـ)، رد المحتار على الدر المختار حاشية رد المختار، بيروت، دارالفكر، الطبعة الثانية، ۱۴۱۲ق.
۵. ابن كثير، اسماعيل، البداية و النهاية، تحقيق على نجيب عطوى و آخرين، بيروت، دارالكتب العلمية، ۱۴۰۸ق.
۶. ابن ماجه قزوینی، محمد، سنن ابن ماجه، تحقيق محمدفؤاد عبدالباقي، بيروت، دارالفكر، بی نا.
۷. ابوداود، سليمان، سنن ابى داود، تعليق محمد بن عبد الحميد، بيروت، دار إحياء السنة النبوية، بی نا.
۸. ابو عمر، يوسف بن عبد البر، جامع بيان العلم و فضله، بيروت، دارالكتب، بی نا.
۹. اسكافي، محمد، المعيار و الموازنه فى فضائل الإمام أميرالمؤمنين على بن ابى طالب، تحقيق محمدباقر محمودى، بيروت، بی نا، بی نا.
۱۰. الالبانى، محمد ناصرالدين، اصل صفة صلاة النبى، رياض، مكتبه المعارف للنشر- و التوزيع، ۱۴۱۰ق.
۱۱. آلوسى، محمود، روح المعانى فى تفسير القرآن العظيم و السبع المثانى، به كوشش محمد حسين العرب، بيروت، دارالفكر، ۱۴۱۷ق.
۱۲. آيتى، محمد ابراهيم، تاريخ پیامبر اسلام، دانشگاه تهران، چاپ ششم، ۱۳۷۸ش.



۱۳. ایچی، عبدالرحمن، شرح المواقف، مصر، ۱۳۲۵ق.
۱۴. بخاری، محمد، صحیح البخاری، بیروت، دار احیاء التراث العربی، بی تا.
۱۵. بغوی، حسین، معالم التنزیل، تحقیق خالد عبدالرحمن العک، بیروت، بی تا، ۱۴۰۷ق.
۱۶. بیهقی، احمد، السنن الکبری، بیروت، دارالمعرفه، ۱۴۰۶ق.
۱۷. ترمذی، محمد بن عیسی، الجامع الصحیح، تحقیق احمد شاکر، بیروت، بی تا، بی تا.
۱۸. ثعلبی، احمد، الكشف و البیان، تحقیق ابی محمد بن عاشور، بیروت، بی تا، ۱۴۲۲ق.
۱۹. جصاص، احمد، احکام القرآن، تحقیق محمد علی شاهین، بیروت، بی تا، ۱۴۱۵ق.
۲۰. حاکم نیشابوری، المستدرک علی الصحیحین، تحقیق یوسف عبدالرحمن المرعشی، بیروت، دارالمعرفه، بی تا.
۲۱. حسکانی، عبیدالله، شواهد التنزیل لقواعد التفضیل، تحقیق محمد باقر محمودی، قم، مجمع احیاء الثقافة الاسلامیة، ۱۴۱۱ق.
۲۲. حسینی تهرانی، سید محمد حسین، امام شناسی، مشهد، مؤسسه ترجمه و نشر - دوره علوم و معارف اسلام، ۱۴۲۲ق.
۲۳. حموی جوینی، ابراهیم، فرائد السمطین، تحقیق محمد باقر محمودی، قم، مجمع احیاء الثقافة الإسلامیة، ۱۴۱۵ق.
۲۴. خطیب البغدادی، أحمد علی ثابت أبوبکر، الكفاية في علم الرواية، دائرة المعارف العثمانیة، ۱۳۵۷ش.
۲۵. دارمی، عبدالله بهرام، سنن الدارمی، بی جا، دار احیاء السنة النبویة، بی تا.
۲۶. ذهبی، محمد، تذکرة الحفاظ، بیروت، دار احیاء التراث العربی، بی تا.
۲۷. زمخشری، محمود بن عمر، ربیع الأبرار و نصوص الأخبار، بیروت، مؤسسة الأعلمی للمطبوعات، ۱۴۱۲ق.
۲۸. سبکی، أبوالحسن تقی الدین علی بن عبدالکافی (المتوفی: ۷۵۶هـ)، فتاوی السبکی، دارالمعارف، ۱۴۲۱ق.

۲۹. سیوطی، جلال‌الدین، الإیتقان فی علوم القرآن، لبنان، دارالکتب العربی، ج ۲، ۱۴۲۱ق.
۳۰. سیوطی، جلال‌الدین، الدر المنثور فی التفسیر بالمأثور، بیروت، دارالفکر، ۱۹۸۳م.
۳۱. شافعی، محمد بن ادريس، المسند، بی‌جا، بی‌نا، بی‌تا.
۳۲. شرف‌الدین، عبدالحسین، المراجعات، تهران، المجمع العالمی لاهل البيت، ۱۴۱۶ق.
۳۳. شوکانی، محمد بن علی، فتح القدير الجامع بين فنی الروایة و الدراية من علم التفسیر، بیروت، دارالمعرفة، المكتبة المصرية، ۱۴۱۸ق.
۳۴. الشيباني، ابو عبدالله احمد بن محمد بن حنبل، مسند، القاهرة، دارالحديث، ۱۴۱۶ق.
۳۵. صدوق، محمد، کمال الدين و تمام النعمة، تصحيح و تعليق علي أكبر الغفاري، قم، مؤسسة النشر الإسلامي، ۱۴۰۵ق.
۳۶. طباطبائي، محمد حسين، الميزان في تفسير القرآن، قم، منشورات جماعة المدرسين، چاپ ۹، ۱۳۸۳ش.
۳۷. طبرسي، فضل بن حسن، إعلام الوری بأعلام الهدی، قم، بی‌نا، ۱۴۰۲ق.
۳۸. طبرسي، فضل بن حسن، مجمع البيان لعلوم القرآن، تحقيق محلاتی و طباطبائي، بیروت، دارالمعرفة، ۱۴۰۶ق.
۳۹. عسگری، سيد مرتضى، نقش ائمه در احیاء دين، تهران، واحد تحقیقات اسلامی بنیاد بعثت، دوم، ۱۳۶۸ش.
۴۰. عیاشی، محمد بن مسعود، تفسير العیاشی، تصحيح هاشم الرسولى المحلاتی، تهران، المكتبة الاسلاميه، بی‌تا.
۴۱. فخر رازی، محمد بن عمر، مفاتيح الغیب (تفسیر کبیر)، بیروت، دارالفکر، ۱۴۰۱ق.
۴۲. قاسمی، محمد جمال‌الدین، قواعد التحديث من فنون مصطلح الحديث، تحقيق مصطفى شيخ مصطفى، مؤسسة الرسالة، ۱۴۲۵ق.
۴۳. القرطبي، ابو عبدالله محمد بن احمد، الجامع لأحكام القرآن (تفسیر قرطبي)، القاهرة، دارالکتب المصرية، ج ۲، ۱۳۸۴ق.

۴۴. قوشجی، علاءالدین، شرح تجرید العقاید، بی تا، بی نا.
۴۵. کلینی، محمد بن یعقوب، الکافی، تصحیح علی اکبر الغفاری، تهران، دارالکتب الاسلامیه، ۱۳۸۸ ق.
۴۶. مجلسی، محمد باقر، بحار الأنوار الجامعة لدرر اخبار الأئمة الاطهار، العلامة المحمد الباقر البهبودي، یحیی العابدی الزنجانی، السید کاظم الموسوی المیاموی بیروت، دار احیاء التراث العربی، ط الثالثة، ۱۴۰۳ ق - ۱۹۸۳ م.
۴۷. مسلم بن حجاج، صحیح مسلم، تحقیق محمد فؤاد عبدالباقی، بیروت، دار احیاء التراث العربی، ۱۹۷۲ م.
۴۸. معرفت، محمد هادی، التفسیر و المفسرون فی ثوبه القشیب، مشهد، الجامعة الرضویه للعلوم الاسلامیه، ۱۳۷۷ ش.
۴۹. مغنیه، محمد جواد، الکاشف، تهران، دارالکتب الاسلامیه، ۱۴۲۴ ق.
۵۰. نووی شافعی، یحیی بن شرف، روضة الطالبین، بیروت، دارالکتب العلمیه، ۱۴۱۲ ق.
۵۱. نیشابوری، حسن، تفسیر غرائب القرآن و رغائب الفرقان، هامش تفسیر جامع البیان ابن جریر طبری، بیروت، بی نا، ۱۴۰۸ ق.
۵۲. هیثمی، ابن حجر، الصواعق المحرقة فی الرد علی اهل البدع و الزندقه، تخريج و تعليق عبدالوهاب عبداللطيف، قاهرة، مكتبة القاهرة، ۱۳۸۵ ق.
۵۳. واقدی، محمد بن عمر، المغازی، مؤسسه الاعلمی للمطبوعات، بیروت، ۱۴۰۹ ق.

انقلاب اسلامی زمینه‌سازی ظهور؛ ظرفیت‌ها و موانع

علی مجتبی‌زاده*

چکیده

باور به ظهور منجی و برپایی عدالت از مشترکات ادیان الهی و نقطه امید به آینده روشن بشریت است و تحقق چنین هدفی نیازمند زمینه‌سازی و آمادگی است. شکل‌گیری انقلاب اسلامی نویدبخش ظهور جریانی بود که با احیای معنویت و ارزش‌های انسانی و اسلامی، در مسیر زمینه‌سازی برای ظهور گام برمی‌دارد، اما وجود برخی مشکلات و چالش‌ها موجب شده تا برخی با دیدة تردید نسبت به زمینه‌سازی آن برای ظهور بنگرند. در این نوشتار با روش تحلیلی به پاسخ این انگاره پرداخته‌ایم و با اشاره به ظرفیت‌های انقلاب اسلامی در زمینه‌سازی برای ظهور در ایجاد تحول جهانی، تغییر مسیر تاریخ و احیای اسلام ناب، گسترش گرایش به دین و معنویت، به چالش کشیدن فرهنگ و تمدن، تحقق حاکمیت اسلام ناب، آگاهی‌بخشی و بیدارسازی انسانها و نهادینه کردن مفاهیم ارزشی، نشان دادیم که نقش انقلاب اسلامی در زمینه‌سازی ظهور قابل انکار نیست و این تأثیرگذاری واقع شده است. درعین‌حال به هر میزان که کارآمدی و موفقیت‌ها در حوزه‌های مختلف اقتصادی، سیاسی، اخلاقی، فرهنگی و... بیشتر بوده و از مشکلات و ضعف‌ها کاسته شود، در زمینه‌سازی برای ظهور تسریع خواهد شد.

واژگان کلیدی: ظهور، انقلاب اسلامی، زمینه‌سازی، مشکلات، چالش‌ها.

*. دکتری مدرسی معارف اسلامی، گرایش انقلاب اسلامی، a.mojtabazadeh@chmail.ir.

مقدمه

اعتقاد به ظهور منجی و برچیده شدن ظلم و فساد و تحقق عدالت از مشترکات ادیان الهی و نقطه امید به آینده‌ای روشن برای بشریت است. تا سال‌های متمادی چیرگی تمدن غربی و حاکمیت تفکر سکولار، تحقق این آرمان را بسیار دور و بعید می‌نمود، اما شکل‌گیری انقلاب اسلامی روزنه‌ی نور در دنیای ظلمانی بشر و نویدبخش ظهور جریانی بود که با احیای ارزش‌های انسانی و اسلامی، در مسیر زمینه‌سازی برای ظهور گام برمی‌دارد، در عین حال بروز برخی مشکلات، ضعف‌ها و آسیب‌های اجتماعی، اخلاقی و فاصله آن با نقطه آرمانی، تردیدها و تشکیک‌هایی در این زمینه ایجاد کرده است که آیا انقلاب اسلامی با این وضعیت می‌تواند زمینه‌ساز ظهور باشد و اساساً انقلاب اسلامی چقدر ما را به ظهور نزدیک کرده است؟ در این نوشتار به بررسی این موضوع و پاسخ این سؤال‌ها می‌پردازیم.

ابتدا توضیح این نکته لازم است که منظور از زمینه‌سازی انقلاب اسلامی برای ظهور در این نوشتار، اصل زمینه‌سازی انقلاب اسلامی برای ظهور ولی‌عصر علیه السلام است نه پیش‌داوری در مورد اتصال قطعی انقلاب اسلامی به ظهور، یا تعیین انقلاب اسلامی به‌عنوان یگانه مصداق زمینه‌ساز ظهور.

ضرورت عقلی و عقلایی زمینه‌سازی ظهور

از نظر عقل و عقلا، تحقق اهداف بزرگی همچون برچیده شدن ظلم و فساد و برپایی عدالت در سراسر جهان و حاکمیت جهانی اسلام در انقلاب مهدی موعود علیه السلام به یکباره و بدون زمینه‌سازی و تحقق شرایط آن رخ نخواهد داد و نیازمند فراهم شدن مقدمات و زمینه‌سازی و آمادگی است. وقتی انجام کارهای کوچک نیازمند مقدمه است، چنین کار بزرگی در این ابعاد گسترده، بدون زمینه‌سازی محقق نخواهد شد. از این جهت صرف‌نظر از آموزه‌های اسلامی، عقل و عقلا به لزوم زمینه‌سازی و فراهم شدن مقدمات برای ظهور اذعان دارند.

زمینه‌سازی ظهور در روایات

در روایات اسلامی از حرکت‌ها و قیام‌هایی یاد شده که زمینه را برای ظهور ولی‌عصر علیه السلام و حرکت عظیم آن حضرت فراهم می‌آورد که به‌طور خاص به نقش اهل مشرق و ایرانیان اشاره شده است.

پیش از اشاره به نمونه‌هایی از روایات، تذکر این نکته لازم است که نقل این روایات به معنای تطبیق قطعی این روایات به انقلاب اسلامی و تعیین انقلاب اسلامی و عصر ما به‌عنوان مصداق قطعی این روایات نیست. درعین‌حال ناگفته نماند، هیچ‌یک از حرکت‌ها و تحولاتی که تا به امروز به وقوع پیوسته به اندازه انقلاب اسلامی، زمینه‌ساز انقلاب حضرت مهدی عجل‌الله‌تعالیه نبوده و شرایط و تحولات جهانی نیز هیچ‌گاه به این اندازه به شرایط ظهور نزدیک نبوده است. از این‌رو این احتمال که مراد از دولت زمینه‌ساز، انقلاب اسلامی ایران باشد، وجود دارد و با توجه به برپایی حکومت دینی و طرح اهداف و آرمان‌های بلند اسلامی و استقامت و پایداری در این مسیر و امتحاناتی که ملت ما در ولایت‌پذیری و ظلم‌ستیزی و دفاع از مظلوم و... با سربلندی از آن بیرون آمده‌اند، ان‌شاءالله مشمول این روایات و این توفیق بزرگ الهی قرار بگیریم.

نمونه‌ای از روایات از این قرار است:

پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم فرمودند: «يَخْرُجُ أَنَسٌ مِنَ الْمَشْرِقِ فَيُوطِئُونَ لِلْمَهْدِيِّ يَعْنِي سُلْطَانَهُ؛ گروهی از ناحیه مشرق، قد برمی‌افرازند و زمینه حکومت مهدی عجل‌الله‌تعالیه را فراهم می‌سازند» (مجلسی، ۱۴۰۳ق، ج ۵۱، ص ۸۷).

امام باقر علیه‌السلام فرمودند: «كَأَنِّي بِقَوْمٍ قَدْ خَرَجُوا بِالْمَشْرِقِ يَطْلُبُونَ الْحَقَّ فَلَا يُعْطَوْنَهُ، ثُمَّ يَطْلُبُونَهُ فَلَا يُعْطَوْنَهُ، فَإِذَا رَأَوْا ذَلِكَ وَضَعُوا سُيُوفَهُمْ عَلَى عَوَاتِقِهِمْ، فَيُعْطُونَ مَا سَأَلُوهُ فَلَا يَقْبَلُونَهُ حَتَّى يَقُومُوا، وَلَا يَدْفَعُونَهَا إِلَّا إِلَى صَاحِبِكُمْ . فَنُتَلِّمُهُمْ شُهَدَاءُ، أَمَا إِنِّي لَوِ أَدْرَكْتُ ذَلِكَ لَأَسْتَبْقِيَتْ نَفْسِي لِصَاحِبِ هَذَا الْأَمْرِ؛ گویی قومی را می‌بینیم که از مشرق در طلب حق قیام کرده‌اند، ولی بدانان نمی‌دهند و باز مطالبه می‌کنند، ولی بدانها نمی‌دهند، پس چون چنین می‌بینند، شمشیرهای خویش را بر دوش می‌گیرند (آماده نبرد می‌شوند) پس در آن هنگام، آنچه را می‌خواهند به آنان می‌دهند، ولی نمی‌پذیرند تا اینکه پیروز می‌شوند و آن را جز به حضرت صاحب‌الامر عجل‌الله‌تعالیه تسلیم نمی‌کنند. کشتگان آنان شهیدند. اگر من آنان را درک کنم، جانم را برای صاحب‌الامر می‌گذارم» (مجلسی، ۱۴۰۳ق، ج ۵۲، ص ۲۴۳).

امام صادق عجل‌الله‌تعالیه نیز می‌فرماید: «سَتَخْلُو كُوفَهُ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ وَيَأْرِزُ عَنْهَا الْعِلْمُ كَمَا تَأْرِزُ الْحَيَّةُ فِي جُحْرِهَا، ثُمَّ يَظْهَرُ الْعِلْمُ بِلِدَّةٍ يُقَالُ لَهَا قُمْ، وَيَصِيرُ مَعْدِنَا لِلْعِلْمِ وَالْفَضْلِ حَتَّى

لَا يَبْقَى فِي الْأَرْضِ مُسْتَضَعٌّ فِي الدِّينِ حَتَّى الْمُخَدَّرَاتِ فَيَالْحِجَالِ وَذَلِكَ عِنْدَ قُرْبِ ظُهُورِ قَائِمِنَا؛ به زودی کوفه از مؤمنان خالی می‌شود، و علم از آن جمع می‌شود همان‌طور که ما در لانه‌اش جمع می‌شود، سپس علم و دانش در شهری که به آن «قم» می‌گویند، ظاهر می‌شود، و آنجا مرکز علم و فضیلت می‌شود، تا جایی که هیچ‌کس حتی خانم‌های خانه‌دار در دین مستضعف باقی نمی‌مانند و این نزدیک ظهور قائم ما (حضرت مهدی عجله الله تعالی فرجه) خواهد بود» (مجلسی، ۱۴۰۳ق، ج ۶۰، ص ۲۱۳).

امام کاظم علیه السلام فرمودند: «رَجُلٌ مِنْ أَهْلِ قُمْ يَدْعُو النَّاسَ إِلَى الْحَقِّ، يَجْتَمِعُ مَعَهُ قَوْمٌ كَرِبِرِ الْحَدِيدِ، لَا تُزَلُّهُمْ الرِّيَّاحُ الْعَوَاصِفُ، وَلَا يَمَلُّونَ مِنَ الْحَرْبِ، وَلَا يَجُبُّونَ، وَعَلَى اللَّهِ يَتَوَكَّلُونَ؛ مردی از اهل قم قیام می‌کند، مردم را به سوی حق دعوت می‌نماید، جمعیتی نیرومند که مانند پاره‌های آهن (سخت و استوار) هستند، به گرد او جمع می‌شوند که طوفانهای حوادث آنها را نمی‌لرزاند، و از جنگ با دشمن خسته نمی‌شوند، و ترس به آنها راه ندارد، و توکلشان به خداست» (محدث قمی، ۱۴۰۲ق، ج ۲، ص ۴۴۶).

ظرفیت انقلاب اسلامی در زمینه‌سازی ظهور

انقلاب اسلامی صرف‌نظر از برخی کاستی‌ها و ضعف‌ها از زوایا و ابعاد متعدد، ظرفیت غیرقابل انکاری در زمینه‌سازی ظهور داشته است. البته وقتی سخن از زمینه‌سازی انقلاب اسلامی برای ظهور می‌کنیم به معنای حکم به اتصال قطعی انقلاب اسلامی به ظهور نیست، بلکه اصل زمینه‌سازی انقلاب اسلامی برای ظهور مدنظر است.

مهم‌ترین ظرفیت‌های انقلاب اسلامی در زمینه‌سازی ظهور عبارتند از:

ایجاد تحول جهانی

زمینه‌سازی ظهور نیازمند ایجاد دگرگونی و تحول فکری و اعتقادی در سطح جهان است که انقلاب اسلامی بسترساز این تحول عظیم شد.

رابرت دی‌لی، از استادان برجسته علوم سیاسی در ایالات متحده آمریکا، در مقاله «انقلاب اسلامی و اصالت» اذعان می‌کند که انقلاب اسلامی ماهیت خاصی دارد که در قالب متدلوژی متداول در غرب قابل تحلیل نیست. وی در بخشی از این مقاله می‌نویسد:

«انقلاب اسلامی پیچیده و اسرارآمیز می‌نماید، مساوات طلب است، اما در عین حال سوسیالیست یا دمکراتیک نیست. رادیکال است، اما سنتی نیز به نظر می‌رسد... نظریه‌های علوم اجتماعی راجع به نوسازی، خواه مارکسیست، خواه ملهم از سرمایه‌داری لیبرال، نتوانستند وقوع آن را پیش‌بینی کنند و هنوز توضیح قانع‌کننده‌ای برای آن ارائه نکرده‌اند، تنها در دل تاریخ اسلام که با قیام‌های زاهدانه در هر عصری مشحون است، می‌توان معنایی برای این جنبش عظیم که جهان اسلام را درنوردید پیدا کرد... انقلاب اسلامی در جست‌وجوی یک آغاز تازه، یک تأسیس مجدد، بازآفرینی و فعال کردن دوباره اقدامات انقلابی محمد ﷺ است که ملهم از کلام قرآن بود» (دی‌لی، ۱۳۷۹، ص ۲۱۷-۲۱۸).

پیروزی انقلاب اسلامی نشان داد که اسلام با گذشت زمان و گسترش مدرنیزاسیون نه تنها به پایان راه خود نرسیده است، بلکه به‌عنوان مهم‌ترین راه نجات بشریت از ظلم مطرح می‌باشد و دنیایی را که به‌سوی مادیات با شتابی زیاد در حرکت بود، متوقف نموده و دریچه‌ای از قدرت معنویات و اعتقادات دینی و مذهبی را به روی بشر سرگشته امروز گشود.

حضرت امام در این رابطه می‌فرمایند: «امید است که این انقلاب، جرقه و بارقه‌ای الهی باشد که انفجاری عظیم در توده‌های زیر ستم ایجاد کند و به طلوع فجر انقلاب مبارک حضرت بقیه‌الله - ارواحنا لمقدمه الفداء - منتهی شود» (امام خمینی، ۱۳۸۵ ش، ج ۱۵، ص ۶۲).
مقام معظم رهبری نیز فرمودند: «انقلاب ما در راه آن هدفی که امام زمان عجل‌الله فرجه‌الشریف برای تأمین آن هدف مبعوث می‌شود و ظاهر می‌شود، یک مقدمه لازم و یک گام بزرگ بوده (است). ما اگر این گام بزرگ را برمی‌داشتیم، یقیناً ظهور ولی‌عصر عجل‌الله فرجه‌الشریف به عقب می‌افتاد. شما مردم ایران و شما مادران شهید داده و پدران داغدار و افرادی که در طول این مبارزه زحمت کشیدید، بدانید و شما ای امام بزرگوار امت! بدانید - که بهتر از ما می‌دانید - شما موجب پیشرفت حرکت انسانیت به‌سوی سرمنزل تاریخ و موجب تسریع در ظهور ولی‌عصر عجل‌الله فرجه‌الشریف شدید. شما یک قدم این بار را به منزل نزدیک‌تر کردید» (مرکز مدارک فرهنگی انقلاب اسلامی، ۱۳۶۴، ص ۲۰۱-۲۰۲).

تغییر مسیر تاریخ و احیای اسلام ناب

در عصری که دین از عرصه زندگی اجتماعی کنار گذاشته شده و فرهنگ غربی به‌دنبال سکولاریزاسیون بود و دین افیون توده‌ها معرفی می‌شد، انقلاب اسلامی مسیر تاریخ را تغییر

داده و اسلام ناب و مکتب تشیع را احیا کرد. اگر روی دین در معادلات جهانی تا پیش از شکل‌گیری انقلاب اسلامی حساب نمی‌شد، ظهور انقلاب اسلامی دین را به این عرصه وارد نمود و آنچه را که تفکر سکولار تلاش می‌کرد به فراموشی بسپارند، در پرتو انقلاب اسلامی احیا شد و همه تلاش‌های خبیثانه و کوتاه‌فکرانه در ضدیت و تقابل با دین را ناکام گذاشت. آنتونی گیدنز جامعه‌شناس مشهور در مورد نقش انقلاب اسلامی چنین می‌گوید: «در گذشته سه گول فکری جامعه‌شناسی یعنی مارکس، دورکیم و ماکس وبر با کم‌وبیش اختلافاتی فرایند عمومی جهانی را به سمت سکولاریسم و به حاشیه رفتن دین می‌دیدند، ولی از آغاز دهه هشتاد و با انقلاب اسلامی ایران شاهد تحقق عکس این قضیه هستیم، یعنی فرایند عمومی جهان، روند معکوسی را آغاز و به سمت دینی شدن پیش می‌رود» (گیدنز، ۱۳۷۶، ص ۷۵).

بنابراین انقلاب اسلامی این ظرفیت را در دنیای امروز ایجاد کرده است که مسیر تحقق ارزش‌های اسلامی را ایجاد کند و با تداوم آن می‌تواند زمینه‌ساز ظهور باشد. همان‌گونه که مقام معظم رهبری فرمودند: «زمینه ظهور در صورت پیروزی ملت ایران آماده می‌شود. امروز مسیر تاریخ، مسیر ظلم است؛ مسیر سلطه‌گری و سلطه‌پذیری است؛ یک عده در دنیا سلطه‌گرند، یک عده در دنیا سلطه‌پذیرند. اگر حرف شما ملت ایران پیش رفت، اگر شما توانستید پیروز شوید، به آن نقطه موعود برسید، آن وقت مسیر تاریخ عوض خواهد شد؛ زمینه ظهور ولی‌امر و ولی‌عصر ارواحنا له الفداء آماده خواهد شد؛ دنیا وارد یک مرحله جدیدی خواهد شد. این بسته به عزم امروز من و شماست، این بسته به معرفت امروز من و شماست» (مقام معظم رهبری، ۱۳۹۱/۱۰/۱۹).

تحقق حاکمیت اسلام ناب

انقلاب اسلامی با برپایی حکومت دینی، حاکمیت اسلام ناب را محقق ساخت که آرمانها و اهداف آن یعنی (حاکمیت توحید، عدالت، ظلم‌ستیزی، آگاهی‌بخشی و روشنگری) در مسیر زمینه‌سازی ظهور ولی‌عصر عجل‌الله‌تعالی است.

مقام معظم رهبری فرمودند: «برای ظهور مهدی موعود (ارواحنافداه) زمینه باید آماده بشود؛ و آن عبارت از عمل کردن به احکام اسلامی و حاکمیت قرآن و اسلام است... اولین قدم برای حاکمیت اسلام و برای نزدیک شدن ملت‌های مسلمان به عهد ظهور مهدی موعود

(ارواح‌نفاذ و عزیز)، به‌وسیله ملت ایران برداشته شده است؛ و آن، ایجاد حاکمیت قرآن است» (مقام معظم رهبری، ۱۳۷۰/۱۱/۳۰).

بی‌تردید برای همراهی با حکومت جهانی ولی‌عصر عزیز، نیاز به کسب آمادگی و تمرین است که این تمرین عملی در قالب انقلاب اسلامی محقق شده است. تمرین ولایت‌پذیری و اطاعت از ولی امر، تمرین صبر و استقامت در برابر مشکلات، ایستادگی در برابر ستمگران، کسب معرفت و بصیرت دینی و سیاسی و...

به چالش کشیدن فرهنگ و تمدن غرب

انقلاب اسلامی فرهنگ و تمدن مادی و سکولار غرب را که به‌عنوان یگانه نسخه فراروی بشریت معرفی می‌شد را به چالش کشید و دین و ارزش‌های معنوی و اخلاقی را به‌عنوان الگوی جایگزین ارائه داد.

ریچارد مورفی، معاونین اسبق وزارت خارجه آمریکا می‌گویند: «پدیده انقلاب اسلامی ایران دیگر تنها یک مسئله استراتژیک متعارف نیست، مسئله امواجی است که این انقلاب پدید آورده و بنیادهای تمدن معاصر کاپیتالیستی و سوسیالیستی غرب را به لرزه انداخته است» (واعظی، ۱۳۷۹، ص ۳۱۴).

پیتر ال برگر در مورد تأثیرات انقلاب اسلامی می‌گوید: «اکنون با رویدادهای ۲۰ سال اخیر در جهان و با توجه به رشد فزاینده نقش دین در سیاست، می‌توان با واقع‌بینی بیشتر، طیفی از الگوهای تعاملی میان این جنبه حساس و سرنوشت‌ساز هستی آدمی مشاهده کرد. چنین به نظر می‌رسد که تأثیری که دین در آستانه قرن بیست و یکم بر مسائل جهانی برجای نهاده، نمایاننده پدیده‌ای است که می‌توان آن را «غیرسکولار بودن مدرنیته» نام نهاد و به این ترتیب به نظر می‌رسد که یکی از سازواره‌های مهم تشکیل‌دهنده مدرنیته، یعنی سکولاریسم از شالودگی آن، شانه خالی می‌کند» (ال برگر، ۱۳۸۰، ص ۹-۱۰).

گسترش گرایش به دین

حاکمیت سکولار به خیال خود با حاشیه کشاندن دین و تقابل با آن، دین را از عرصه اجتماعی سیاسی بیرون راند، اما با ظهور انقلاب اسلامی روند گرایش به دین و اسلام در سطح جهان

به طور فزاینده‌ای گسترش پیدا کرد و این یکی از عوامل زمینه‌ساز ظهور است. مطابق جدیدترین مطالعات و پیش‌بینی‌های جمعیتی مرکز تحقیقاتی پیو، جمعیت مسلمانان جهان طی ده‌های آینده بیشترین میزان رشد را در مقایسه با تمام گروه‌های دینی دیگر تجربه خواهد کرد. بدین معنا که طی سال‌های ۲۰۱۰ تا ۲۰۵۰ در سطح کل جهان میزان افزایش جمعیت در بین مسیحیان ۳۵ درصد و در بین هندوها ۳۴ درصد و در بین یهودیان ۱۶ درصد خواهد بود، در حالی که این میزان رشد جمعیت در بین مسلمانان طی همین دوره زمانی، ۷۳ درصد خواهد بود. به طوری که جمعیت مسلمانان جهان در ۲۰۵۰ به حدود ۸/۲ میلیارد نفر افزایش خواهد یافت. به عبارت دیگر جمعیت مسلمانان در سه دهه آینده تقریباً برابر با پرجمعیت‌ترین گروه‌های دینی جهان یعنی جمعیت مسیحیان خواهد شد و نزدیک به یک سوم جمعیت جهان را نیز مسلمانان تشکیل خواهند داد» (فروتن، ۱۳۹۴، ص ۷۰-۷۱).

روند گرایش به دین و مذهب که پس از پیروزی انقلاب اسلامی گسترش پیدا کرده است، تا جایی است که برخی از نویسندگان، هزاره سوم میلادی، یعنی قرن ۲۱ را عصر-«ایمان و معنویت» نیز خوانده‌اند و آندره مالرو نویسنده بزرگ فرانسوی معتقد است قرن ۲۱ میلادی یا اصلاً وجود نخواهد داشت و یا قرن مذهب خواهد بود» (حاجتی، ۱۳۸۳، ص ۸۴).

موریس باربیه نیز معتقد است رشد فزاینده احساسات دینی و جست‌وجوی امری معنوی در میان جوانان، ربط وثیق دیانت و الگوهای سیاسی و رشد فزاینده امر دینی در مسائل سیاسی و اجتماعی در خارج از اروپا، مهم‌ترین مسایلی هستند که از رونق یافتن مجدد دین در زمان حاضر حکایت دارد» (باربیه، ۱۳۸۴، ص ۱۳-۱۴).

مایک دنیس برداین، استاد تاریخ دانشگاه ایزونای آمریکا نیز می‌گوید: «به عقیده من مدنیت و تمدن غرب به زودی به بن‌بست خواهد رسید و به جایش مدنیت و تمدن اسلامی خواهد نشست... آمریکا و همه دنیا امروز به چنان بحرانی دچار شده‌اند که مانند آن در تاریخ سابقه نداشته است. اگر بتوان دوره‌ای را با دوره جاهلیت پیش از ظهور پیامبر ﷺ مقایسه کرد همین دوره و عصر ما است... باین حال جهان و به خصوص آمریکا می‌توانند با پذیرش اسلام در خود انقلاب درونی ایجاد کنند. تنها این دین است که می‌تواند کشور من و

جهان را از قیدها برهاند و از نادرستی‌ها آزاد کند» (کیهان، ۸۰/۷/۲۴).

بنابراین در اصل تأثیر انقلاب اسلامی در گرایش به دین‌تردیدی وجود ندارد و این از عوامل زمینه‌ساز ظهور است؛ درعین‌حال اینکه چقدر این زمینه‌سازی فراهم شود از یک‌سو به تبلیغات و ترویج فرهنگ اسلامی بستگی دارد و در مقابل اقدامات نظام سلطه برای حاکمیت فرهنگ سکولار و مقابله با اسلام‌گرایی و انجام سیاست‌های اسلام‌هراسی و نقشه‌های خباثت‌آمیز آنان در مقابله با امواج اسلام‌گرایی.

آگاهی بخشی و بیدارسازی

انقلاب اسلامی، ماهیتی الهام‌بخش و روشنگرانه داشته و در پی ارائه فکر و ایده نو و طرح الگوی جدیدی از مناسبات انسانی و فطری بوده که متکی بر آموزه‌های اسلامی و شیعی است. ویژگی بیدارسازی و آگاهی‌بخشی در توده مردم در ذات انقلاب اسلامی موجود است.

الکساندر هیک وزیر دفاع اسبق آمریکا می‌گوید: «به نظر من خطرناک‌تر و مهم‌تر از این مشکلات بین‌المللی عواقب گسترش بنیادگرایی اسلامی است که در ایران پا گرفته و اکنون عراق و ثبات رژیم‌های عرب میانه‌رو را در منطقه تهدید می‌کند... اگر این از کنترل خارج شود منافع ابرقدرت‌ها را به خطرناک‌ترین وجه به مخاطره خواهد انداخت» (روزنامه اطلاعات، ۶۱/۱۲/۱).

مقام معظم رهبری فرمودند: «آمریکایی‌ها می‌دانند که اگر ایران اسلامی و ملت ایران برقله رفیع این فناوری بایستند سخن حق او که دعوت به استقلال و عزت و سرافرازی است در افکار عمومی جهان به‌ویژه مسلمانان، نفوذ بیشتری خواهد یافت و دشمنان ملت از همین مسئله ناراحت و نگرانند» (مقام معظم رهبری، ۸۳/۴/۱).

نهادینه کردن مفاهیم عدالت‌طلبی و سلطه‌ستیزی

انقلاب اسلامی با ایستادگی خود در برابر نظام سلطه و ندای عدالت‌خواهی و حمایت از مظلومان این مفاهیم ارزشی را در سطح جهان مطرح و نهادینه کرد. امروز شاهدیم که ملت‌های جهان و در قلب آمریکا و اروپا در برابر تجاوزات و جنایات رژیم صهیونیستی

ایستاده و با وجود همه محدودیت‌ها و برخوردها، با محکومیت آن و دفاع از مردم فلسطین، عدالت‌خواهی و ظلم‌ستیزی خود را به نمایش گذاشته‌اند. حرکتی که بلای جان نظام سلطه و این رژیم شده و بنیان آنها را برخواهند انداخت.

بنابراین، با توجه به نقش غیرقابل انکار انقلاب اسلامی در زمینه‌سازی برای ظهور، تردید و تشکیک در اصل زمینه‌سازی انقلاب اسلامی برای ظهور جا نداشته و نادیده گرفتن واقعیت موجود است. این تأثیرگذاری واقع شده است و اگر اشکال و ایرادی هست به میزان زمینه‌سازی انقلاب اسلامی برمی‌گردد.

از این جهت حضرت امام فرمودند: «انقلاب ما نقطه شروع انقلاب بزرگ جهان اسلام، به پرچمداری حضرت حجّت ارواحنا فداه است که خداوند بر همه مسلمانان و جهانیان منت نهد و ظهور فرجش را در عصر حاضر قرار دهد» (امام خمینی، ۱۳۸۵، ج ۲۱، ص ۳۲۷).

انقلاب اسلامی مرحله صغرای ظهور

تأثیرگذاری انقلاب اسلامی در مسئله ظهور تا جایی است که برخی انقلاب اسلامی را بالاتر از زمینه‌سازی ظهور و مرحله ظهور صغرا دانسته‌اند و معتقدند: «همان‌طور که برای حضرت مهدی عجل‌الله‌تعالیه یک غیبت صغری و یک غیبت کبری است؛ یعنی درست مانند آفتاب وقتی می‌خواهد پنهان شود ابتدا قرص خورشید پشت افق پنهان می‌شود ولی هوا نیمه‌روشن است و کم‌کم این روشنایی برچیده می‌شود و تاریک می‌شود، برای ظهور هم یک ظهور کبری و یک ظهور صغری است، مانند موقعی که آفتاب می‌خواهد طلوع کند قرص خورشید هنوز پیدا نشده اما هوا نیمه‌روشن است و بعد خورشید دیده می‌شود، مرحله غیبت ایشان در دو مرحله واقع شده است و ظهور ایشان هم ظهور صغری و هم ظهور کبری دارد. در ظهور صغری توجه مردم به امام زمان عجل‌الله‌تعالیه زیاد می‌شود و وضع طوری می‌شود که مردم تشنه می‌شود و آماده می‌شوند، ما تصور می‌کنیم که در این عصر- و زمان ما ان‌شاءالله در بین‌الطوعین ظهور حضرت مهدی عجل‌الله‌تعالیه قرار داریم» (مکارم شیرازی، ۱۳۸۱، ص ۲۴).

«امام معصوم، خورشید آسمان حیات معنوی بشر- است و طلوع و غروب ایشان در صحنه حیات بشر تابع قواعدی شبیه قواعد طبیعی خورشید است اگر مقوله غیبت و ظهور حضرت به‌طور دفعی و بدون هیچ زمینه‌ای واقع شود، مسلماً جوامع بشری تاب این تحول

شدید را نخواهد داشت.

بدین علت حکمت الهی مقتضی تدریجی بودن این اتفاق عظیم است. با بررسی تاریخ حیات بابرکت حضرت درمی‌یابیم که این اتفاق در مورد غیبت حضرت واقع شده است، غیر از اینکه حیات سه امام همام قبل از امام عصر عجل‌الله‌فرجه‌الشریف تقریباً به حالت غیبت بوده و نوعی تمرین برای شیعیان برای زندگی مؤمنانه بدون ارتباط فیزیکی با امام بود. غیبت حضرت به دو مرحله غیبت صغری و کبری تقسیم می‌شود. مرحله غیبت صغری به‌مثابه آماده کردن مردم برای غیبت اصلی و طولانی حضرت بوده است.

همین حکمت در دوران ظهور حضرت هم رعایت خواهد شد. بشری که در طول سده‌ها سال در دل ظلمت زندگی بدون حاکمیت فرهنگ توحیدی ولایی نشو و نما پیدا کرده ظرفیت تحمل ناگهانی نور وجودی که به تعبیر قرآن زمین را اشراق می‌کند «أَشْرَقَتِ الْأَرْضُ بِنُورِ رَبِّهَا...» را ندارد؛ بنابراین باید واسطه در این بین وجود داشته باشد. بدین معنا که مجالی برای تجلی نور ایشان در وسعت‌های محدود به وجود آید، که مردم بتوانند خود را برای حضور آن مقام رفیع آماده کنند.

قرائن و شواهد نشان می‌دهد انقلاب اسلامی و نظام مقدس جمهوری اسلامی ایران ظهور صغرای حضرت بقیة‌الله الاعظم و بین‌الطووعین حکومت جهانی امام زمان ارواحنا فدا می‌باشد (حسن‌زاده آملی).

مقام معظم رهبری فرمودند: «همه خصوصیتی که در ظهور مهدی (عج) هست در یک مقیاس کوچک در انقلاب اسلامی ملت ایران هم هست. در آنجا هم مخاطب حضرت بقیة‌الله همه مردم عالم‌اند؛ یعنی در آن لحظه‌ای که به خانه کعبه پشت می‌دهد و تکیه می‌کند و دعوت خود را با صدای بلند فریاد می‌کند، صدا می‌زند «یا اهل العالم». انقلاب اسلامی ما هم، از آغاز اعلام کرد که مخصوص یک ملت و یک قوم و یک کشور نیست، همچنانی که آن بزرگوار با همه قدرت‌های بزرگ جهان ستیزه می‌کند و در می‌افتد، انقلاب ما هم با دست‌خالی و فقط با تکیه به نیروی ایمان با همه قدرت‌های عظیم جهانی مقابل شد. همان‌طوری که ظهور حضرت مهدی هم حساب‌های مادی و معمولی را به هم می‌ریزد، انقلاب ما هم همه حساب‌ها را به هم ریخت» (مرکز مدارک فرهنگی انقلاب اسلامی، ۱۳۶۴،



ص ۲۵۰).

ناگفته نماند همان‌گونه که زمینه‌سازی برای ظهور الزاماً به معنای حکم قطعی به اتصال انقلاب اسلامی به ظهور ولی‌عصر عجل‌الله‌فرجه‌الشریف نیست، مرحله ظهور صغری دانستن انقلاب اسلامی نیز به معنای اتصال قطعی آن به ظهور نیست. البته امیدواریم انقلاب اسلامی ما به انقلاب مهدی موعود عجل‌الله‌فرجه‌الشریف متصل گردد.

انقلاب اسلامی؛ موانع و چالش‌ها

وجود برخی مشکلات و چالش‌ها در انقلاب اسلامی و فاصله آن با نقطه مطلوب و آرمانی موجب شده تا این سؤال در برخی از اذهان مطرح شود که آیا انقلاب اسلامی با این وضعیت می‌تواند زمینه‌ساز ظهور باشد؟

از این نگاه، نظام جمهوری اسلامی به دلیل وجود مشکلات و کاستی‌ها و دست‌نیافتن به اهداف خود، ناکارآمد بوده و چنین نظامی که نتوانسته است عدالت و رفاه را برای کشور و مردم خود به ارمغان بیاورد، چگونه می‌تواند منادی انقلابی باشد که به دنبال تحقق عدالت در سراسر جهان است؟

چنین انگاره و برداشتی بر پیش‌فرض و فرض‌های نادرستی استوار است که به توضیح آن می‌پردازیم.

۱. این پیش‌فرض که حکومتی که زمینه‌ساز ظهور است، باید فاقد هرگونه اشکال و کاستی باشد و به تمامی اهداف خود دست یابد، نادرست و ناشی از خطای شناختی است. چنین نگرشی که نظام دینی را نظامی فاقد از هرگونه نقص و فساد می‌انگارد، نوعی ایدئال‌گرایی تخیلی و غیرواقع‌گرایانه است. با توجه به معصوم نبودن کارگزاران در نظام دینی و احتمال سوءاستفاده‌ها و قصورها و تقصیرها، اینکه به همه احکام اسلامی عمل نشود و تخلف و فساد صورت بگیرد، طبیعی است. حتی با وجود معصوم علیهم‌السلام و برپایی حکومت اسلامی نیز تخلف و فساد به‌طور کلی منتفی نخواهد شد. نگاهی به نامه‌های نهج البلاغه و نکوهش برخی از کارگزاران متخلف از سوی حضرت و دست‌اندازی به اموال عمومی و عمل نکردن به مسئولیت‌ها و نارضایتی مردم گویای این مطلب است.

بنابراین، هیچ ملازمه‌ای بین زمینه‌سازی برای ظهور و نفی مطلق تخلف و فساد در



حکومت وجود ندارد و این‌گونه نیست که در صورت بروز برخی از تخلفات، ضعف‌ها و آسیب‌ها، زمینه‌سازی برای ظهور به‌طور کلی منتفی شود. بلکه به هر میزان که مشکلات و ضعف‌ها، کمتر بوده و میزان کارآمدی و موفقیت‌ها بیشتر باشد، زمینه‌سازی برای ظهور تسریع خواهد شد.

۲. جمهوری اسلامی ادعای تحقق کامل اسلام را نداشته و کسی ادعا نکرده است که آنچه در جمهوری اسلامی اتفاق افتاده، به‌طور کامل مطابق اسلام بوده، جمهوری اسلامی در مسیر تحقق حاکمیت اسلامی گام برداشته و تا رسیدن به نقطه مطلوب فاصله داد و نباید آنچه در نظام جمهوری اسلامی اتفاق افتاده به‌عنوان نظام آرمانی و مطلوب اسلامی تلقی گردد. همان‌گونه که حضرت امام فرمودند: «اینجانب هیچ‌گاه نگفته و نمی‌گویم که امروز در این جمهوری به اسلام بزرگ با همه ابعادش عمل می‌شود و اشخاصی از روی جهالت و عقده و بی‌انضباطی برخلاف مقررات اسلام عمل نمی‌کنند، لکن عرض می‌کنیم که قوه مقننه و قضائیه و اجرائیه با زحمات جان‌فرسا کوشش در اسلامی کردن این کشور می‌کنند و ملت ده‌ها میلیونی نیز طرفدار و مددکار آنان هستند» (امام خمینی، ۱۳۸۰، ج ۲۱، ص ۴۱۰-۴۰۹).

مقام معظم رهبری نیز فرمودند: «من ادعا نمی‌کنم که این حکومت دینی یک حکومت قرآنی کامل است؛ ابداً، اولاً منتقد دستگاه خود بنده هستم. ما در اجرای شریعت اسلامی در حداقل‌ها داریم حرکت می‌کنیم. منتها جهت، جهت درستی است؛ به سمت حداکثر می‌خواهیم حرکت کنیم و پیش برویم. حکومت، حکومت دینی است؛ رسماً، قانوناً، برطبق قانون اساسی. هر حرکتی، هر قانونی که برخلاف شریعت اسلامی باشد، منسوخ است؛ حکومت، حکومتی است براساس دین. این پدیده فوق‌العاده مهمی است. یعنی دستگاه سیاسی در کشور به اهل دین اجازه می‌دهد و بلکه از آنها می‌خواهد که در راه ترویج شریعت حرکت کنند. مسئولین نظام اگر با معیارهای دینی تطبیق نکنند، طبق قانون مشروعیت خودشان را از دست می‌دهند» (مقام معظم رهبری، ۸۸/۲/۲۳).

درست است که هدف‌گذاری نهایی پایه‌گذاری یک جامعه اسلامی و تمدن اسلامی است، اما این روند باید پله به پله طی شود تا به نقطه مطلوب دست یابیم. «فرایند تحقق هدف‌های اسلامی، یک فرایند طولانی و البته دشواری است. به‌طور نسبی انسان به آن

اهداف نزدیک می‌شود؛ اما تحقق آنها، بسیار طولانی است. قدم اول که پُرهیجان‌تر و پُرسروصداتر از همه است، ایجاد انقلاب اسلامی است. کار آسانی نبود؛ لیکن این آسان‌ترین است. قدم بعدی، ترتیب نظام اسلامی بر انقلاب اسلامی است؛ یعنی ایجاد نظام اسلامی، که گفتیم نظام اسلامی، یعنی هندسه عمومی جامعه، اسلامی بشود؛ که این هم شد. قدم بعدی - که از اینها دشوارتر است - ایجاد دولت اسلامی است. دولت نه به معنای هیئت‌وزیران؛ یعنی مجموعه کارگزاران حکومت؛ یعنی من و شما. ما باید به معنای واقعی کلمه، در درون این نظام اسلامی، اسلامی شویم. این مشکل‌تر از مراحل قبلی است... اگر ما خود را اصلاح کنیم، جامعه اصلاح شده است. بعد از این مرحله، مرحله تَأَلُّوْ و تشعشع نظام اسلامی است؛ یعنی مرحله ایجاد کشور اسلامی. اگر این مرحله به وجود آمد، آن وقت برای مسلمانهای عالم، الگو و اسوه می‌شویم: «لَتَكُونُوا شُهَدَاءَ عَلَى النَّاسِ». اگر توانستیم این مرحله را به سلامت طی کنیم - که از همت مردان و زنان مؤمن، این چیزها اصلاً بعید نیست - آن وقت مرحله بعدی، ایجاد دنیای اسلام است. ببینید؛ فرایند تحقق نظام اسلامی، همین‌طور قدم به قدم به نتایج نهایی خود نزدیک می‌شود. نمی‌شود توقع داشت که من و شما خود را اصلاح نکنیم؛ اما دنیا را اصلاح کرده باشیم یا کشور، اسلامی شود؛ نه. ما باید به خود بپردازیم» (مقام معظم رهبری، ۹۰/۹/۲۱).

۳. اینکه در جمهوری اسلامی مشکلات و کاستی‌هایی در بخش‌های گوناگون وجود دارد، قابل انکار نیست. اما این مشکلات و ضعف‌ها اختصاص به کشور ما نداشته و در همه کشورها به‌ویژه کشورهای مدعی توسعه مشکلات و کاستی‌هایی وجود دارد. کدام کشور را می‌توان یافت که با چنین مشکلاتی مواجه نباشد. البته رسانه‌های وابسته به نظام سلطه با ارایه چهره‌ای زیبا از این کشورها و تمرکز و بزرگ‌نمایی مشکلات کشور ما به‌دنبال تصویرسازی خاص و تصویری رؤیایی و بی‌نقص از این کشورها هستند، تا مدرنیته غربی را یگانه راه توسعه معرفی کرده و پیمودن هر مسیر دیگری را موجب شکست و ناکامی بینگارند.

از این جهت نباید تصور کرد که تنها کشور ما با این مشکلات روبه‌رو بوده و آن را نشان ناکارآمدی و عدم موفقیت آن قلمداد کنیم. این به معنای توجیه مشکلات و کاستی‌ها



نیست، بلکه بدان معناست که وجود برخی مشکلات و ضعف‌ها نباید مانع توجه به موفقیت‌ها و پیشرفت‌های کشور در حوزه‌های مختلف شود. هرگونه قضاوت و ارزیابی منصفانه و واقعی‌بینانه از وضعیت کشور در گرو توجه به مجموعه نقاط مثبت و منفی، بدون بزرگ‌نمایی مشکلات و یا نادیده دستاوردها و اقدامات انجام گرفته شده است و نباید مشکلات در یک بخش را به همه نظام و حوزه‌های کشور تعمیم بدهیم و به‌گونه‌ای سخن بگوییم که کشور ما تنها با مشکلات و ضعف روبه‌روست.

علاوه بر آنکه مشکلات و کاستی‌ها در کشور ناشی از مبانی و آموزه‌های دینی نیست، بلکه مشکلات کشور ما عمدتاً به عملکرد مسئولان و ضعف مدیریت و برنامه‌ریزی و اجرا نشدن کامل قوانین و عدم باورمندی به الگوی اسلامی و تأثیرپذیری از الگوهای توسعه غربی و لیبرال و ضعف روحیه انقلابی و... بازمی‌گردد. بی‌تردید ظرفیتی که در انقلاب اسلامی توانسته است، پیشرفت‌ها و دستاوردهای خیره‌کننده‌ای را در حوزه‌های مختلف برای کشور به ارمغان بیاورد، قادر است مشکلات کشور را برطرف کند.

مقام معظم رهبری فرمودند: «ما همیشه می‌گوییم، بارها گفتیم که ما نتوانستیم خواسته‌های اسلام را به‌طور کامل تحقق ببخشیم، این قطعی است؛ اما ما راه زیادی در این زمینه طی کردیم. ما نتوانستیم عدالت اجتماعی را به‌طور کامل در این کشور به‌وجود بیاوریم، اما خیلی از راه را جلو آمدیم. نباید اینها ندیده گرفته بشود. یک روزی همه ثروت این کشور صرف تعدادی خانواده‌های اشرافی [می‌شد] و احیاناً سرریز آن به چند شهر بزرگ می‌رسید؛ امروز اقصی نقاط کشور برخوردار از خیرات این کشورند. این حرکت عظیم، حرکت به سمت عدالت اجتماعی، حرکت به سمت اخلاق اسلامی [وجود دارد]. حالا می‌شنویم گاهی اوقات راجع به اخلاق حرف زده می‌شود، انتقاد می‌کنند؛ بله؛ با آن اخلاق اسلامی مطلوب، امروز ما فاصله داریم، در این شگئی نیست؛ اما ما خیلی پیش رفتیم، راه زیادی را ملت ایران طی کردند، اینها را ندیده نگیرند... بله، البته راه طولانی‌ای در پیش داریم؛ ما به آرمان‌هایمان هنوز نرسیده‌ایم؛ آرمان‌های اسلامی خیلی بالاتر از این حرف‌ها است» (مقام معظم رهبری، ۹۳/۱۰/۱۷).

۴. در عرصه دینداری و ترویج اخلاق و معنویت و سبک زندگی اسلامی و تبلیغات دینی

و فرهنگ مهدویت کاستی‌ها و ضعف‌های غیرقابل انکاری داشته‌ایم که بخش عمده آن به کم‌توجهی به مقوله فرهنگی و ضعف فرهنگ‌سازی و گفتمان‌سازی و... بازمی‌گردد. قطعاً اگر نگاه کلان و تمدنی در انقلاب اسلامی با جدیت و برنامه‌ریزی جامع پیگیری می‌شد، تفکر اسلام ناب و گفتمان ارزشی اسلام در سطح جهان بسیار گسترده‌تر و بانفوذتر می‌شد. در مقابل نیز شاهد تهاجم فرهنگی و جنگ نرم دشمنان با هدف تضعیف باورها و ارزش‌های دینی و سیطره فرهنگ مبتذل غربی با بهره‌گیری از امکانات و ظرفیت‌های فراوان هستیم. متأسفانه عوامل ضد‌دینی و ضد‌فرهنگی در عصر حاضر بسیار گسترش یافته و متنوع شده است و در دسترس است. فضای جهان امروز و وسایل و ابزار فسادانگیز در مقایسه با قبل بسیار بیشتر شده است و وجود فضای مجازی و اینترنت و شبکه‌های ماهواره‌ای در گسترش زمینه فساد، تأثیرگذار است. اما در برابر همه این عوامل که دیانت و فرهنگ اسلامی را نشانه رفته و با وجود ریزش‌هایی که در عرصه دینداری شاهد هستیم، رویش‌های فراوانی نیز در عرصه دینداری و تعمیق باورهای اسلامی و انقلابی مشاهده می‌کنیم. اصل دینداری مردم نسبت به گذشته هم بیشتر شده، هم جمعی و اجتماعی شده و هم عمیق گردیده است و همین ایستادگی و تاب‌آوری انقلاب اسلامی در برابر نظام سلطه جهانی، فکر و اندیشه انقلاب اسلامی را سطح جهان زنده نگاه داشته و روزنه نوری در جهان تاریک امروز است که می‌تواند الهام‌بخش بشریت باشد.

۵. اگر جمهوری اسلامی به دلیل این مشکلات و کاستی‌ها، ظرفیت تأثیرگذاری نداشته و نمی‌تواند الهام‌بخش ظهور باشد، این همه تلاش و دشمنی بی‌وقفه و هزینه‌های هنگفت برای مقابله با آن، برای چیست؟ قاعدتاً آن‌گونه که این افراد تصور می‌کنند، چنین انقلابی با این مشکلات، قادر به ادامه حیات نیست و نفوذ فکری و فرهنگی نخواهد داشت که این همه برای مقابله با آن هزینه پرداخت شود؛ درحالی‌که شاهد نفوذ تفکر انقلاب اسلامی در میان ملت‌ها و بیداری ملت‌های جهان هستیم و همین الهام‌بخشی و تأثیر انقلاب اسلامی است که بنیان نظام سلطه را متزلزل کرده و آن را به دشمنی با آن واداشته است.

جمع‌بندی

ظرفیت انقلاب اسلامی در ایجاد تحول فکری و معنوی در جهان و احیای اسلام ناب و تغییر مسیر تاریخ و به چالش کشیدن فرهنگ و تمدن سکولار غرب و آگاهی‌بخشی و بیدارسازی و نهادینه کردن مفاهیم ارزشی و گسترش گرایش به دین و معنویت، نشانگر نقش آن در زمینه‌سازی برای ظهور است.

در این بین، وجود برخی مشکلات و کاستی‌ها به‌عنوان موانع زمینه‌سازی ظهور، گرچه بر میزان این تأثیرگذاری تأثیر داشته، اما اصل زمینه‌سازی ظهور مسئله‌ای است که واقع شده و حرکتی است که توسط انقلاب اسلامی آغاز شده است. البته به هر میزان که انقلاب اسلامی در مسیر خود، مشکلات و کاستی‌ها را کنار زده و موانع را برطرف نماید و در ارایه الگوی حاکمیت اسلام ناب و ترویج معارف اسلامی و فرهنگ مهدویت و سبک زندگی مهدوی موفق‌تر عمل نماید، این زمینه‌سازی شتاب بیشتری خواهد شد.



فهرست منابع

قرآن کریم

۱. ال. برگر، پیتر، افول سکولاریزم؛ دین خیزش گر و سیاست جهانی، ترجمه افشار امیری، تهران، پنگان، ۱۳۸۰ش.
۲. امام خمینی، صحیفه امام؛ مجموعه آثار امام خمینی (س)، تهران، مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی (س)، ۱۳۸۵ش.
۳. امام خمینی، وصیت نامه الهی سیاسی امام خمینی (ره)، قم، دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه، ۱۳۸۰ش.
۴. باریه، موریس، دین و سیاست در اندیشه مدرن، ترجمه امیر رضایی، تهران، نشر- قصیده سرا، ۱۳۸۴ش.
۵. حاجتی، میراحمدرضا، عصر امام خمینی (ره)، قم، بوستان کتاب، ۱۳۸۳ش.
۶. در مکتب جمعه: مجموعه خطبه های نماز جمعه تهران؛ تهران، مرکز مدارک فرهنگی انقلاب اسلامی، ۱۳۶۴ش.
۷. دلی، رابرت، «انقلاب اسلامی و اصالت»، فراتی، عبدالوهاب، رهیافت نظری بر انقلاب اسلامی (مجموعه مقالات)، قم، معارف، ۱۳۷۹ش.
۸. فروتن، یعقوب، «بررسی جمعیت شناختی مسلمانان در جهان معاصر»، فصلنامه پژوهش های سیاسی جهان اسلام، سال پنجم، شماره سوم، پاییز ۱۳۹۴ش.
۹. «در محضر آیه الله العظمی مکارم شیرازی» فصلنامه علمی تخصصی انتظار، سال دوم، شماره پنجم، پاییز ۱۳۸۱ش.
۱۰. گیدنز، آنتونی، جامعه شناسی، ترجمه منوچهر صبوری، تهران، نشر نی، ۱۳۷۶ش.
۱۱. مجلسی، محمدباقر، بحارالانوار، بیروت: دار احیاء التراث العربی، ۱۴۰۳ق.
۱۲. محدث قمی، عباس، سفینه البحار، تهران، فراهانی، ج ۲، ۱۴۰۲ق.
۱۳. واعظی، حسن، ایران و آمریکا، تهران، سروش، ۱۳۷۹ش.

پایگاه اطلاع‌رسانی دفتر مقام معظم رهبری:

۱. بیانات مقام معظم رهبری در دیدار مردم قم؛ ۱۳۷۰/۱۱/۳۰.
۲. بیانات مقام معظم رهبری در دیدار مردم قم؛ ۱۳۹۱/۱۰/۱۹.
۳. بیانات مقام معظم رهبری در جمع دست‌اندرکاران جهاد دانشگاهی، ۱۳۸۳/۴/۱.
۴. بیانات مقام معظم رهبری در دیدار روحانیون و طلاب تشیع و تسنن کردستان، ۱۳۸۸/۲/۲۳.
۵. بیانات مقام معظم رهبری در دیدار کارگزاران نظام، ۱۳۹۰/۹/۲۱.
۶. بیانات مقام معظم رهبری در دیدار مردم قم به مناسبت سالروز قیام نوزدهم دی، ۱۳۹۳/۱۰/۱۷.
۷. حسن‌زاده آملی، حسن، <https://www.mashreghnews.ir/news/384747>
۸. روزنامه اطلاعات؛ ۶۱/۱۲/۱



پاسخ به شبهات منتخب جنگ ۱۲ روزه / گروه سیاست*

اشاره

فصلنامه پاسخ با توجه به رسالت مرکز مطالعات و پاسخ‌گویی به شبهات (حوزه‌های علمیه) یک بخش از نشریه را به درج تعدادی از پرسش‌ها و شبهات مطرح در موضوعات مختلف که در گروه‌های علمی این مرکز بررسی و پاسخ‌داده شده اختصاص می‌دهد. در این بخش به‌اختصار حاصل برخی از این پژوهش‌ها برای استفاده پژوهشگران محترم و مخاطبان عزیز نشریه پاسخ ارائه می‌گردد.

ورود اسلام و نابودی تمدن ایرانی

اول. ورود دین اسلام به ایران، موجب نابودی فرهنگ و تمدن ایرانی شد. دکتر عبدالحسین زرین‌کوب در کتاب سه قرن سکوت، به خوبی نشان داده است که اعراب مسلمان، بسیاری از مظاهر فرهنگ و تمدن ایرانی را از بین بردند.

الف) این شبهه و شبهات همسو، معمولاً از سوی جریانهای ملی‌گرای افراطی مطرح می‌شود؛ شبهاتی که با ارائه تصویری رویایی و خیال‌انگیز از ایران باستان و تصویری دراماتیک از دوران اسلامی، کوشش می‌کند، چنین نشان دهد که ایران پیش از ورود اسلام، در اوج تمدن و فرهنگ بوده و با ورود اسلام به ایران، همه شکوه و عظمت ایران از بین رفته است؛ درحالی‌که تاریخ ایران پیش و پس از ورود اسلام از این حکایت دارد که نه ایران در زمان ساسانیان، در اوج تمدن بوده و نه ورود اسلام، موجب نابودی تمدن و فرهنگ

*. گروهی از پژوهشگران مرکز مطالعات و پاسخ‌گویی به شبهات (حوزه‌های علمیه)، گروه سیاست.

اسلامی شده است. دکتر زرین کوب، اگرچه در کتاب سه قرن سکوت و تحت تأثیر جریانهای ملی‌گرا، و بدون تحقیق جامع درباره مناسبات ایران و اسلام، ورود اسلام را موجب افول تمدن ایرانی معرفی کرده بود، لیکن، بعدها و پس از تحقیقات جامع‌تر و کامل‌تر، کتاب‌های بامداد اسلام، کارنامه اسلام و تاریخ ایران پس از اسلام را نگاشت و از دیدگاه‌های نخستین خود درباره مناسبات اسلام و ایران دست برداشت. شهید مطهری در کتاب ارزشمند خدمات متقابل اسلام و ایران به همه شبهات زرین کوب در سه قرن سکوت پاسخ داده است.

ب) ورود دین اسلام به ایران، نه تنها موجب افول تمدن و فرهنگ ایرانی نشد، بلکه به سبب ظرفیت‌های بی‌نظیر فرهنگ اسلامی، باعث شکوفایی و تکامل تمدن و فرهنگ ایرانی شد. کشور ایران دارای تمدن بسیار کهنی است و در هنگام ظهور اسلام، یکی از دو قدرت بزرگ آن دوران محسوب می‌شد. با ورود دین اسلام و پذیرش آن توسط ایرانیان، تمدن ایرانی که در دوران ساسانیان رو به افول نهاده بود، جانی تازه گرفت. در دوران پیش از ورود اسلام، به سبب وجود قوانین و نظامات طبقاتی، بسیاری از انسانهای بااستعداد، از علم‌آموزی محروم بودند؛ به همین علت، تاریخ ایران، پیش از ورود اسلام، شاهد پدید آمدن دانشمندان، هنرمندان و اندیشمندان بزرگی نبوده است. اما پس از ورود اسلام، که منادی عدالت، برابری و کرامت انسانی بود، دانشمندان برجسته‌ای از میان عموم مردم ظهور کردند، که هر یک نقشی مهم در پیشرفت علم و فرهنگ جهانی ایفا کردند. از این شمار می‌توان به دانشمندانی نامدار، چون ابن‌سینا، فارابی، خوارزمی، محمدبن زکریا رازی، خواجه نصیرالدین طوسی، ابوریحان بیرونی، ابن‌هیثم، جابر بن حیان و شاعرانی برجسته مانند فردوسی، عطار، خیام، مولوی، حافظ و سعدی اشاره کرد که همه محصول و مولود تمدن و فرهنگ ایرانی پس از ورود اسلام هستند.

علاوه بر این مرکز علمی جندی‌شاپور، قبل از ورود اسلام، از وجود استادان و دانشجویان کوشایی برخوردار بود که در زمینه‌های گوناگون علمی به تحقیق، تعلیم و تعلم مشغول بودند، در دوره اسلامی، با قوت و قدرتی بیشتر به حیات خود ادامه داد. تنها در رشته پزشکی، شمار پزشکان درجه اول تاریخ پزشکی جهان، پس از ورود اسلام، چند ده برابر بیشتر از دوران قبل از اسلام بوده است. پزشکان بزرگی مانند محمدبن زکریای

رازی، ابن سینا، ابوماهر شیرازی، ابوالحسن طبری، علی بن عباس اهوازی، ابن مندویه اصفهانی، سید اسماعیل جرجانی، ابن ابی صادق نيسابوری، ابن الیاس شیرازی، ابن نفیس دمشقی و ابوالقاسم زهرای (یکی از بزرگترین جراحان تاریخ پزشکی)، ابن جزار قیروانی، بهاءالدوله رازی، زین العطار شیرازی و عقیلی، پزشکان نام آوری هستند که در دوران اسلامی پرورش یافته و به بشریت خدمت کرده‌اند. کارنامه اسلام در خدمت به ایران، کارنامه‌ای بسیار موفق و برجسته است که هیچ انسان آگاه و منصفی نمی‌تواند آن را انکار کند.

ج) امروز هم ایران اسلامی، با وجود مانع‌تراشی‌ها، تحریم‌ها و دشمنی‌های بدخواهان در مسیر بالندگی و پیشرفت درون‌زا قرار دارد. کشور ایران، اکنون به برکت اسلام، جمهوری اسلامی و تلاش فرزندان برومندش، به‌عنوان کشوری مستقل، مقتدر و پیشرفته شناخته می‌شود. کشور ما امروز با وجود همه تحریم‌ها و فشارهای سیاسی، اقتصادی و فرهنگی بین‌المللی، در حوزه‌های مختلف علمی و فناوری‌های نوین، در میان چندین کشور برجسته جهان قرار دارد. به‌راستی اگر ایران در مسیر پیشرفت و بالندگی علمی، فنی و فرهنگی و زمینه‌ساز احیای تمدن ایرانی اسلامی نبود، دشمنانش او را به حال خود رها نمی‌کردند؟!

جدا شوید

دوم. طرفداران اسرائیل و نیز رسانه‌های غربی می‌گویند اگر مردم ایران راه خود را از سپاهیان و مسئولین کشور جدا کنند، در امان می‌مانند.

یک: باید از این افراد خام‌اندیش و نادان پرسید که مگر سپاهیان و مسئولان نظام جمهوری اسلامی غیر از همین مردم ایران‌اند؟! مسئولان سیاسی و نظامی کشور برادران و خواهران خود ما هستند. مگر مسئولان بلندپایه سیاسی و نظامی کشور جز حفظ استقلال و عزت کشور و منافع مردم هدف دیگری دارند؟! چرا مردم ایران باید خود را از رهبران و مدیران کشور جدا بدانند و با متجاوزانی که کشور آنان را هدف تجاوز قرار داده‌اند، همراهی کنند و پشت سربازان کشور خود را خالی نمایند؟! این تبلیغات مسموم، نوعی جنگ شناختی شدید و پیچیده است و هدف آن ایجاد شکاف و دوگانگی میان مردم و رهبران کشور است تا خود مردم کشور علیه رهبران و سربازان وطن برخاسته و کشور خود را ضعیف، ذلیل و آسیب‌پذیر کنند.

دو: در حملات تبهکاران صهیونی به کشور، زنان و کودکان زیادی به شهادت رسیدند که

حتی با نظام سیاسی کشور همراهی نداشتند. حتی برخی از حامیان فتنه زن زندگی آزادی نیز در میان شهیدان بودند. آیا موشک‌ها، بمب‌ها و پهپادهای انتحاری دشمن می‌تواند میان موافقان و مخالفان نظام تفکیک قائل شود و هوشمندانه فقط موافقان را هدف قرار دهد؟! و آیا اساساً دشمن متجاوز خواهان چنین چیزی است؟ دشمن صهیونی می‌خواهد کشور و ملت ایران را از هم فروپاشاند و در این میان البته به مخالفان نظام دلبسته است که آنان خودشان علیه کشور خویش عمل کنند، اما وقتی با جنگنده و موشک حمله می‌کند، هدفش تنها کشتار و جنایت است و برای او فرقی نمی‌کند چه کسانی کشته و مجروح می‌شوند. نکته دقیق‌تر آنکه اگر در این حملات، مخالفان نظام کشته شوند، از لحاظ روانی مؤثرتر است تا موافقان نظام. زیرا کشته شدن مخالفان نظام، خانواده‌های آنان را برای تحت فشار قرار دادن نظام مصمم‌تر و خشمگین‌تر می‌کند!

سه: اکنون تجربه لبنان و فلسطین پیش چشم ما است. آیا رژیم صهیونی تنها آن دسته از مردم فلسطین را کشت که طرفدار حزب‌الله و حماس بودند؟! یا اینکه حتی بسیاری از مردمی که با مقاومت لبنان و فلسطین همراه نبودند را نیز کشته و آواره کرد؟! به خوبی می‌دانیم که هم در لبنان و هم در فلسطین، بسیاری از مردم طرفدار مقاومت نیستند؛ با این وجود همین مخالفان نیز همواره مورد تهاجم و جنایت صهیونیست‌ها بوده‌اند.

ایگال مالکه، از چهره‌های رسانه‌ای حامی نتانیاهو در کانال شخصی‌اش، صوتی از مردخای کدار، افسر سابق اطلاعات نظامی ارتش رژیم صهیونیستی و تحلیلگر امنیتی وابسته به جناح راست‌گرای اسرائیل را با عنوان «مردخای کدار در نشست با کارشناسان رسانه» قرار داده است. کدار در این فایل صوتی از ناتوانی رژیم صهیونیستی در پیروزی نظامی بر ایران پرده برداشت و راه نجات اسرائیل را تحریک مردم ایران به شورش خیابانی علیه جمهوری اسلامی عنوان کرده است. کدار، که سال‌ها در بخش اطلاعات ارتش اسرائیل (امان) فعالیت داشته، در نشست با عنوان «چالش ایران»، تصریح کرد: «سؤال می‌کنند که چرا من اصرار دارم مردم ایران را به خیابان بکشانیم؟ چون باید واقع‌بین بود. ما به تنهایی نمی‌توانیم بر ایران پیروز شویم. این کار غیرممکن است». کدار اذعان می‌کند که ایران، نه غزه است و نه حزب‌الله؛ بلکه یک حکومت مستقر، با قدمتی ۵۰ ساله، دارای وسعت و زیرساخت‌های

گسترده است و از همین رو، گزینه نظامی به‌تنهایی کارساز نخواهد بود».

ما ملت ایران باید بدانیم که دشمنی رژیم جنایتکار صهیونی تنها با جمهوری اسلامی نیست و این رژیم دشمن ایران و ایرانی است و صرف‌نظر از وظیفه انسانی و اسلامی، از منظر منافع ملی نیز مقابله با آن رژیم تبهکار برای همه ایرانیان ضروری و واجب است.

چهار: شواهد فراوانی وجود دارد که نشان می‌دهد رژیم غاصب و خونخوار اسرائیل در

سودای تسلط بر همه منطقه خاورمیانه است و نه مقابله با جمهوری اسلامی ایران.

الف) شعار اسرائیل بزرگ؛ از نیل تا فرات، یکی از شعارهای اساسی رژیم صهیونیستی است و بیانگر روحیه تجاوز و توسعه‌طلبی آن رژیم غاصب است. اگر جبهه مقاومت فلسطین و لبنان آن رژیم را در مرزهای خود خوانده و جعلی محصور نمی‌کرد، تاکنون بسیاری از کشورهای منطقه را اشغال کرده بود و ما باید برای حفظ امنیت و تمامیت سرزمینی خودمان با اسرائیل در مرزهای کشورمان و با هزینه‌هایی به مراتب بیشتر و سنگین‌تر مقابله می‌کردیم. هدف اساسی رژیم صهیونیستی، ایجاد اسرائیل بزرگ از لحاظ اقتصادی و مالی است تا جایی که بتواند بر دیگر کشورهای منطقه حکمرانی کند. همین امروز این رژیم بخش‌هایی از کشور اردن و سوریه را در اشغال خود دارد. لبنان هم سالیانی در اشغال آن رژیم بود و با جهاد مقاومت حزب‌الله مجبور به عقب‌نشینی از جنوب لبنان شد. رژیم متجاوز اسرائیل چونان حیوان درنده‌ای است که اگر رها شود، به تمام منطقه راهبردی غرب آسیا دست‌اندازی خواهد کرد.

ب) بیشتر رسانه‌های بزرگ جهان در اختیار رژیم صهیونی قرار دارد. این رسانه‌ها با حجمی فراوان از تبلیغات سیاسی، فکری، ضدفرهنگی و ترویج ابتذال، به دنبال تخریب فرهنگ دینی و هویت ملی جوامع دیگر، به‌ویژه جامعه ایران هستند. فعالیت‌های شبانه‌روزی و پرهزینه شبکه‌های فارسی‌عویه کشور و مردم ایران، تنها گوشه‌ای از تلاش خبیثانه رژیم صهیونی در راستای دشمنی با ارزش‌های اسلامی و فرهنگ ایرانی است. مسئله تنها جمهوری اسلامی و اسلام نیست، مسئله اصلی آن‌ها نابودی هویت اسلامی و ایرانی است.

ج) تلاش مستمر برای ایجاد ناامنی در کشور توسط گروهک‌های خودفروخته و همراهی و حمایت از گروهک‌های تجزیه‌طلب در شهرهای مرزی و خارج از مرزهای

کشورمان، در کردستان عراق، آذربایجان، ... همواره جزو برنامه‌های راهبردی رژیم غاصب بوده است که در بسیاری از موارد به کشته و زخمی شدن بسیاری از هموطنانمان منجر شده است.

د) برگزاری هرساله جشن «پوریم» توسط صهیونیست‌ها، نمونه‌ای آشکار از دشمنی با ایران و ایرانی است. صهیونیست‌ها هرساله جشنی را با نام «پوریم» برگزار می‌کنند. پوریم برگرفته از کلمه عبری «پور» به معنای قرعه، جشن موسوم به ایرانی‌گشی است. پایه داستانی این جشن در «تورات» است و در آن از «استر»، زنی یهودی تحسین می‌شود که با خیانت به «خشایارشاه»، پادشاه ایرانی، سبب خشونت مرگبار علیه مردم ایران می‌شود. در آن فاجعه خونبار، ۷۰ هزار نفر از ایرانیان، اعم از زنان و کودکان، با بی‌رحمی کشته می‌شوند و اموالشان به غارت می‌رود.

درحالی‌که براساس این روایت، ۲۶ قرن از قتل‌عام ایرانیان می‌گذرد، یهودیان همچنان نسل‌گشی ایرانیان را با پوشیدن لباس‌هایی مانند شخصیت‌های داستان و بازی کردن نقش جنایتکاران، جشن می‌گیرند.

دشمن‌شناسی

سوم. دشمن‌شناسی چیست و چگونه دشمن‌شناسی خود را ارتقا دهیم و به دیگران هم کمک کنیم تا دشمنان را بهتر بشناسند؟

الف) دشمن‌شناسی به معنای شناخت عواملی است که در جهت نابودی یکی از ابعاد وجودی و کمالی انسان فعالیت می‌کنند. هر موجودی، اعم از انسانها و جنیان، که برای از بین بردن حیات، سلامتی، تفکر، احساس و دیگر دارایی‌های مادی و معنوی انسان، فعالیت می‌کند، دشمن انسان به‌شمار می‌رود. دشمنان انسان، به دو گروه دشمنان درونی و دشمنان بیرونی تقسیم می‌شوند؛ همچنانکه دوستان انسان نیز به دو گروه دوستان درونی و دوستان بیرونی تقسیم می‌گردند.

ب) دشمنان درونی انسان، اندیشه‌های باطل، ارزش‌های شیطانی، اهداف غیرمشروع، آرزوهای باطل و درازدامن، اخلاقیات نکوهیده و نقطه‌ضعف‌هایی مانند ترسویی، بخل، آز، حسادت است که هرکدام در مسیر سعادت دنیا و آخرت انسان مانعی ایجاد می‌کنند.



دشمنان بیرونی معمولاً با سوءاستفاده از دشمنان درونی، بر انسان مسلط می‌شوند و به اهداف نامشروع خود دست پیدا می‌کنند.

دشمنان بیرونی انسان، عبارت‌اند از برخی از انسانها و جنیانی که برای رسیدن به اهداف و خواست‌های نامشروع و نامطلوب خود از امکانات وجودی انسان بهره‌برداری کرده و انسان را ایزاری برای رسیدن به اهداف خود قرار می‌دهند. دشمنان بیرونی، نخست به دنبال بهره‌جویی از انسان هستند، اما اگر انسان را مانعی بر سر راه اهداف خود ببینند، برای نابودی او اقدام خواهند کرد.

ج) شناخت دشمنان درونی و دشمنان بیرونی، بسیار مهم است و غفلت از شناسایی و مقابله با هر کدام، پیامدهای ویرانگری برای فرد و جامعه به دنبال دارد؛ همچنانکه شناخت دوستان درونی و دوستان بیرونی هم بسیار مهم است. شناخت دوستان درونی و بیرونی به انسان کمک می‌کند تا از ظرفیت وجود آنان برای رشد، کمال، بالندگی و سعادت خود و در امان ماندن از گزند دشمنان درونی و بیرونی کمک بگیرد.

اگر دشمنان بیرونی را به خوبی نشناسیم، نه تنها نمی‌توانیم در مقابل آنان بایستیم و از دارایی‌های مادی و معنوی خود از گزند آنان محافظت کنیم، بلکه ممکن است ناخواسته، به ایزاری در دست آنان تبدیل شویم و خدمت به دشمنان و فدا شدن در راه تمایلات و اهداف پلید آنان را برای خود امتیازی بدانیم.

اگر دشمنان درونی خود را نشناسیم، از درون و به صورت پنهان و ناآگاهانه آسیب خواهیم دید. کسی که از اندیشه‌ها، اخلاقیات، تمایلات، ارزش‌ها و هدف‌های باطل و غیرالهی در وجود خود آگاه نباشد، یقیناً از سوی همین عوامل، ضربه خواهد خورد. همه کسانی که راه انحراف و نابودی را انتخاب می‌کنند و به دشمنان بیرونی خود برای نابودی خویش کمک می‌رسانند، نخست از سوی دشمنان درونی خود آسیب می‌بینند. مثلاً کسی که راحت‌طلبی و لذت‌جویی را هدف زندگی خود می‌پندارد و همواره از درد، سختی و مشقت فرار می‌کند، هرگز تاب و توان مقاومت در برابر دشمن بیرونی را ندارد و یقیناً برای فرار از سختی هم‌آوردی با دشمن بیرونی، به انفعال، وادادگی و خواری در برابر او تن می‌دهد.

د) راه شناخت دشمن درونی، مطالعه و تفکر درباره خویشتن است. انسان باید همواره

درباره اندیشه‌ها، تمایلات، اهداف، ارزش‌ها، رفتارها، خلیقات و نگرش‌های خود بیانید و آن را به بوته نقد و محک آزمایش بسپارد. مطالعه و تأمل در معارف و آموزه‌های قرآن کریم، سنت و سبک زندگی معصومان علیهم‌السلام و آموزه‌های حکیمان و معلمان اخلاق و بررسی و تطبیق ابعاد شخصیتی خود با آن معارف و آموزه‌ها، بهترین روش برای شناسایی و مبارزه با دشمنان درونی است. البته که در این راه از وجود مربی حکیمی که دانش خودشناسی و حکمت تمییز حق از باطل را به ما بیاموزد، بی‌نیاز نخواهیم بود. امام سجاد علیه‌السلام می‌فرماید: «هَلَّكَ مَنْ لَيْسَ لَهُ حَكِيمٌ يُرْشِدُهُ»: هرکسی معلم حکیمی که او را ارشاد کند، ندارد، هلاک می‌شود.

راه شناسایی دشمنان بیرونی، مطالعه تاریخ و آگاهی از اتفاقاتی است که در زمان، در حال رخ دادن است. انسانی که با خواندن تاریخ، از فراز و فرودهای ملت‌ها، دولت‌ها و اقوام گذشته آگاه می‌شود و آنچه به آنان در راه تکامل و موفقیت کمک کرده و آنچه مانع پیشرفت و موفقیت آنان شده را باز می‌شناسد، در حقیقت، گامی برای شناسایی دوستان و دشمنان خود برمی‌دارد. سنت‌ها و قانون‌های تاریخ، همواره ثابت است و تنها، شکل‌ها و قالب‌ها تغییر می‌کند. همچنین توجه به رخدادهایی که پیرامون انسان در حال جریان است و بازشناسی اختلاف‌ها و ائتلاف‌هایی که در صحنه جامعه و جهان وجود دارد، به انسان کمک می‌کند تا دوستان و دشمنانش را بهتر شناسایی کند. امام صادق علیه‌السلام می‌فرماید: «الْعَالِمُ بِزَمَانِهِ لَا تَهْجُمُ عَلَيْهِ اللُّوَابِسُ»: آن‌کس که از زمان خود آگاه است، شبهه‌ها بر او هجوم نمی‌برد.

همچنین داشتن راهنمایان و راهبرانی که به فهم، درک، آگاهی، توان تفکر و خیرخواهی آنان اعتماد داریم، به ما کمک می‌کند تا در هنگام هجوم شبهه‌ها و شایعه‌ها، راه، هدف و ملاک تمایز میان دوست و دشمن را گم نکنیم و در صحنه عمل نیز بتوانیم دشمنان را از دوستان تشخیص دهیم. بدیهی است که بسیاری از ما با توجه به ناکافی بودن دانش و اطلاعاتمان از رویدادهای جاری در جامعه و جهان، به آسانی نتوانیم دوست را از دشمن جدا کنیم. در چنین شرایطی، رجوع به سخنان و مواضع امام خمینی و رهبری معظم انقلاب، که هم به تاریخ ایران و اسلام و هم به اتفاقات در حال جریان در جامعه و جهان اشراف دارند، و نیز کسانی که توسط امام و رهبری تأیید می‌شوند، می‌تواند به ما در تشخیص راه درست از بیراهه و دوست از دشمن کمک کند.

(و نکته بسیار مهمی که برای شناسایی دشمنان می‌تواند به همه آحاد ملت کمک کند، آن

است که اولاً تا حد امکان برای گرفتن اخبار و اطلاعات، به رسانه‌های معاند با جمهوری اسلامی، رجوع نکنیم و اگر به آنان رجوع کردیم، اعتماد نکنیم و حتماً به رسانه‌های داخلی، به‌ویژه صداوسیما جمهوری اسلامی هم مراجعه کنیم. امروز که رژیم سفاک صهیونی به کشور ما تجاوز کرده و در حال ضربه زدن به مردم و کشور است، هر فرد و رسانه‌ای که علیه کشور و ملت ایران و به سود و در حمایت آمریکا و اسرائیل فعالیت می‌کند، دشمن ملت و کشور ایران است.

چرا جنگ؟

چهارم. جنگ رویدادی پلید و زشت است. جنگ، موجب کشته شدن انسانهای بی‌گناه می‌شود؛ بنابراین باید از هرگونه جنگی بپرهیزیم و تنها برای صلح و آشتی تلاش کنیم. الف) جنگ بر دو نوع جنگ متجاوزانه و جنگ دفاعی تقسیم می‌شود. جنگ متجاوزانه آن است که گروهی از انسانها، با انگیزه‌هایی نامشروع (از لحاظ عقل و دین)، برای رسیدن به اهدافی نامشروع، به سرزمین یا منافع مادی و معنوی گروهی دیگر از انسانها هجوم ببرند و با روش‌هایی خشونت‌آمیز از قبیل کشتن، مجروح کردن، ویران کردن و به اسارت گرفتن، گروه دوم را به پذیرش خواسته‌های خود مجبور سازند. چنین جنگی نه تنها برخلاف حکم عقل و فطرت انسان است بلکه از لحاظ اخلاقی و عاطفی هم بسیار زشت و پلید است. اما اگر گروه دوم، یعنی گروهی که به سرزمین یا منافع آنان حمله شده، به‌پا خیزند و با کشتن، مجروح کردن، ویران کردن و به اسارت گرفتن گروه اول، از خودشان و منافع‌شان دفاع کنند و دشمنان‌شان را به عقب برانند، چنین جنگی نه تنها زشت و پلید نیست، بلکه بسیار زیبا و مطابق با حکم عقل و وجدان انسانی است. عقل و عقلا کسانی را که در برابر دشمنان متجاوز، سستی و کوتاهی کنند و با وجود توانایی برای دفع تجاوز دشمن، از خود دفاع نکنند تا دشمن بر آنان مسلط شده و حیات و منافع‌شان را از بین ببرد، نکوهش می‌کنند. بسیاری از زیبایی‌های انسانی، مانند شجاعت، سلحشوری، ظلم‌ستیزی، جواهدردی، غیرت، پایدردی، وفاداری، فداکاری، تنها در عرصه جنگ دفاعی ظهور و بروز می‌کند یا دست‌کم در هنگام دفاع از سرزمین، ظهور برجسته‌تری می‌یابد.

ب) اگرچه معمولاً جنگ تجاوزکارانه قاعده خاصی ندارد و دشمن متجاوز هر نوع رنج

و دردی علیه دشمن خود روا می‌دارد، اما از نظر عقل، شرع و عقلا، جنگ دفاعی دارای قواعدی است که رعایت آن لازم و ضروری است. مثلاً در جنگ دفاعی، مدافعان نباید به زنان، کودکان، دیوانگان، سالمندان و بیمارانی که در تجاوز دشمن نقشی نداشته‌اند، آسیبی برسانند. همچنین آلوده کردن آب‌های دشمنان، قطع درختان و از بین بردن مزارع و حیوانات ممنوع است.

ج) هرچند در هنگامه جنگ دفاعی، رفتارهایی مانند کشتن و زخمی کردن دشمن وجود دارد، که با برخی از عواطف انسان سازگار نیست، اما در همان زمان، عواطفی مانند خشم، نفرت، خصومت و زیبایی‌هایی مانند عزت‌طلبی، غیرت‌ورزی، فداکاری و وفاداری هم وجود دارد، که نه تنها با طبع انسان سازگار است، بلکه سرشار از خیر و سود برای بشریت است. در جنگ دفاعی، سختی‌ها و مشقت‌هایی وجود دارد، که طبع راحتی‌طلب انسان آن را دوست ندارد و برای همین مایل است از جنگ اجتناب کند، اما اجتناب از مشقت‌ها و رنج‌های جنگ دفاعی، موجب گرفتار شدن انسان به مشقت‌ها و سختی‌هایی بس بزرگ‌تر و رنج‌آورتر مانند خواری، فقر، اسارت، احساس گناه، خودسرنشی و سرزنش شدن توسط دیگر انسانها است. خداوند متعال در تبیین این حقیقت، می‌فرماید: «كُتِبَ عَلَيْكُمُ الْقِتَالُ وَهُوَ كُرْهُ لَكُمْ وَعَسَىٰ أَنْ تَكْرَهُوا شَيْئًا وَهُوَ خَيْرٌ لَّكُمْ وَعَسَىٰ أَنْ تُحِبُّوا شَيْئًا وَهُوَ شَرٌّ لَّكُمْ وَاللَّهُ يَعْلَمُ وَأَنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ» (بقره/۲۱۶)؛ جنگ [با دشمن] بر شما مقرر و لازم شده، و حال آنکه برایتان ناخوشایند است و بسا چیزی را خوش ندارید و آن برای شما خیر است و بسا چیزی را دوست دارید و آن برای شما زیان‌بار است؛ و خدا [مصلحت شما را در همه امور] می‌داند و شما [منافع و مصالح خودتان را به کمال] نمی‌دانید.

«افراد سطحی که تنها ضرب و جرح و مشکلات جهاد را می‌نگرند، ممکن است آن را ناخوش داشته باشند، ولی افراد دورنگر که می‌دانند شرف، عظمت، افتخار و آزادی انسان در ایثار و جهاد است، یقیناً با آغوش باز از آن استقبال می‌کنند؛ همان‌گونه که افراد ناآگاه از داروهای تلخ و بدطعم، بر اثر سطحی‌نگری متنفرند، اما هنگامی که بیندیشند که سلامت و نجات آنها در آن است، آن را با جان و دل پذیرا می‌شوند» (مکارم شیرازی، تفسیر نمونه، ۱۳۷۴، ج ۲، ص ۱۳۳-۱۳۲).

د) حفظ دین، ارزش‌های الهی و مراکز عبادت هم در گرو جنگ دفاعی است. اگر

مسلمانان در برابر تجاوز مشرکان در صدر اسلام نمی‌ایستادند، چیزی از اسلام و ارزش‌های الهی باقی نمی‌ماند و اسلام به دست ما می‌رسید: «أَذِنَ لِلَّذِينَ يُقَاتِلُونَ بِأَنَّهُمْ ظَلَمُوا وَإِنَّ اللَّهَ عَلَىٰ نَصْرِهِمْ لَقَدِيرٌ، الَّذِينَ أُخْرِجُوا مِنْ دِيَارِهِمْ بِغَيْرِ حَقٍّ إِلَّا أَنْ يَقُولُوا رَبُّنَا اللَّهُ وَلَوْلَا دَفْعُ اللَّهِ النَّاسَ بَعْضَهُمْ بِبَعْضٍ لَهْدَمَتْ صَوَامِعُ وَبِيَعٌ وَصَلَوَاتٌ وَمَسَاجِدُ يُذْكَرُ فِيهَا اسْمُ اللَّهِ كَثِيرًا وَلَيَنْصُرَنَّ اللَّهُ مَنْ يَنْصُرُهُ إِنَّ اللَّهَ لَقَوِيٌّ عَزِيزٌ» (حج/ ۳۹-۴۰) به آنان که جنگ بر ایشان تحمیل شده، اجازه جهاد داده شد. چرا که مورد ستم قرار گرفته‌اند و خدا بر نصرت آنها توانا است؛ هم‌آنان که به ناحق از خانه و کاشانه خود، به ناحق، اخراج شدند؛ جز آن‌که می‌گفتند: پروردگار ما الله است. و اگر خداوند بعضی از آنان (دشمنان متجاوز) را به وسیله بعضی دیگر (مدافعان وطن و دین) دفع نکند، دیرها و صومعه‌ها و معابد یهود و نصارا و مساجدی که نام خدا در آن بسیار برده می‌شود، ویران می‌گردد و خداوند کسانی را که او را یاری کنند (و از آئینش دفاع نمایند) یاری می‌کند. به یقین خداوند قوی و شکست‌ناپذیر است».

براساس این آیات شریفه، مقابله با دشمن مهاجم و ستمگر، حق مشروع ستمدیدگان است و اگر در برابر دشمنان دین، مقاومت و ایستادگی صورت نمی‌گرفت، مراکز عبادت، که نمادهای دین و دینداری است، از بین می‌رفت و بشر- از نعمت رشد و تعالی معنوی و وجودی محروم می‌شد. با چنین نگاهی به جهاد و جنگ دفاعی است که امیرالمؤمنین علیه السلام، جهاد را مایه عزت اسلام معرفی می‌کند: «وَالْجِهَادَ عِزًّا لِلْإِسْلَامِ» (نهج البلاغه، حکمت ۲۵۲).

صلح امام حسنی

پنجم. امام حسن علیه السلام با توجه به شرایط جامعه آن روز، با معاویه صلح کردند. چرا رهبری با آمریکا صلح نمی‌کند؟ مگر کسانی که امام حسن با آنان صلح کردند، مانند رژیم صهیونیستی نبودند؟!

الف) صلح امام حسن علیه السلام با توجه به شرایط جامعه اسلامی آن روز انجام گرفت. خیانت فرماندهان سپاه و شخصیت‌های پرنفوذ سیاسی به امام و پیوستن آنان به سپاه معاویه و در نتیجه، خستگی، تضعیف شدن روحیه و پراکندگی مردم و سپاهیان امام علیه السلام در مقابل لشکر معاویه، باعث شد امام علیه السلام برای حفظ جان شیعیان و اهل‌بیت، جز آتش‌بس و صلح با معاویه راه دیگری نداشته باشد. اما امروز شرایط جامعه ما مانند شرایط جامعه زمان امام

حسن علیه السلام نیست؛ نه فرماندهان و شخصیت‌های سیاسی پرنفوذ کشور، به رهبری و ملت خیانت کرده‌اند، نه سپاه ایران از هم پاشیده، نه مردم از نظام جدا شده‌اند و نه دشمن، دست برتر را دارد. اکنون شاهد حمایت گسترده مردم از نظام و مواضع رهبر معظم انقلاب و مطالبه پاسخ قاطع و کوبنده به رژیم اسرائیل از سوی آنان هستیم. امروز فرماندهان شجاع و غیوری داریم که تا پای جان، پای کار نظام و کشور ایستاده‌اند و با حملات ویرانگر خود، خواب را از چشمان صهیونیست‌های متوهم و جنایتکار ربوده‌اند. فرماندهانی وفادار، فداکار و جان‌برکف که ستون ملت و حصن حصین کشورند.

حضرت امام خمینی با چنین شناختی از مردم ایران، در وصیت‌نامه الهی سیاسی خود در توصیف ملت ایران فرمودند: «من با جرئت مدعی هستم که ملت ایران و توده میلیونی آن در عصر - حاضر، بهتر از ملت حجاز در عهد رسول‌الله صلی الله علیه و آله و سلم و کوفه و عراق در عهد امیرالمؤمنین و حسین بن علی صلوات‌الله‌وسلامه‌علیهما هستند. در آن حجازی که در عهد رسول‌الله صلی الله علیه و آله و سلم بود، [برخی از] مسلمانان نیز از ایشان اطاعت نمی‌کردند و با بهانه‌هایی به جبهه نمی‌رفتند، که خداوند تعالی در سوره «توبه» با آیاتی آنان را توبیخ فرموده و وعده عذاب داده است. آن قدر به ایشان دروغ بستند که به حسب نقل، در منبر به آنان نفرین فرمود. آن اهل عراق و کوفه که با امیرالمؤمنین آن قدر بدرفتاری کردند و از اطاعتش سر باز زدند که شکایات آن حضرت از آنان در کتب نقل و تاریخ معروف است. آن مسلمانان عراق و کوفه که با سیدالشهداء علیه السلام آن شد که شد؛ آنان که در شهادت، دست آلوده نکردند، یا گریختند از معرکه و یا نشستند تا آن جنایت تاریخ واقع شد. اما امروز می‌بینیم که ملت ایران از قوای مسلح نظامی و انتظامی و سپاه و بسیج تا قوای مردمی از عشایر و داوطلبان و از قوای در جبهه‌ها و مردم پشت جبهه‌ها، با کمال شوق و اشتیاق چه فداکاری‌ها می‌کنند و چه حماسه‌ها می‌آفرینند. می‌بینیم که مردم محترم سراسر کشور چه کمک‌های ارزنده‌ای می‌کنند. می‌بینیم که بازماندگان شهدا و آسیب‌دیدگان جنگ و متعلقان آنان با چهره‌های حماسه‌آفرین و گفتار و کرداری مشتاقانه و اطمینان‌بخش با ما و شما روبه‌رو می‌شوند. اینها همه از عشق و علاقه و ایمان سرشار آنان است به خداوند متعال و اسلام و حیات جاویدان. در صورتی که نه در محضر - مبارک رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم هستند و نه در محضر - امام معصوم

صلوات‌الله‌علیه. انگیزه آنان ایمان و اطمینان به غیب است. این رمز موفقیت و پیروزی در ابعاد مختلف است. اسلام باید افتخار کند که چنین فرزندان تریبیت نموده و ما همه مفتخریم که در چنین عصری و در پیشگاه چنین ملتی هستیم».

ب) صلح امام حسن علیه السلام با هدف حفظ اسلام انجام گرفت. امام با صلح خود اسلام و باقی مانده شیعیان و اهل‌بیت را از تهدید نابودی، حفظ کرد و چهره منافقانه و عهدشکن معاویه را برای جامعه اسلامی آشکار ساخت. البته مقام معظم رهبری، هم در دولت اصلاحات، هم در دولت تدبیر و امید و هم در دولت کنونی، برای اتمام حجت با کسانی که همواره تصور می‌کنند که مشکل ما با غرب، عدم اطمینان آنان از صلح‌آمیز بودن برنامه هسته‌ای ایران است و می‌توان از طریق مذاکره و گفت‌وگو با آنان، به راه‌حلی عادلانه و عزتمندانه دست یافت، اجازه دادند که مذاکره و توافق کنند. متأسفانه در دولت اصلاحات، توافق سعدآباد و در دولت تدبیر و امید، توافق برجام، صورت گرفت اما غربی‌ها به هیچ‌کدام از توافق‌های خود عمل نکردند و به مفاد توافق‌نامه‌ها خیانت کردند و حقوق ملت ایران را پایمال نمودند. در دولت کنونی نیز باز برخی از سیاستمداران و مردم گمان کردند که مشکل، مذاکره‌کنندگان پیشین بوده‌اند و اینان می‌توانند با شیطان بزرگ، مذاکره و توافق کنند، اما دیدیم که آمریکا و اسرائیل، مذاکره را پوششی برای خیانت و غافل‌گیری قرار دادند و در اوج مذاکراتی، که سیاستمداران دولتی و بخشی از مردم را در توهم رسیدن به توافق، به خواب فروبرده بود، به کشور عزیزمان حمله کردند و ناجوانمردانه، فرماندهان عالی‌رتبه، دانشمندان هسته‌ای و شماری از مردم غیرنظامی را به خاک و خون کشیده و به بسیاری از مراکز نظامی، علمی و اقتصادی ما آسیب زده‌اند.

ج) بحمدالله امروز جمهوری اسلامی از اقتدار لازم برای مقابله با تهدیدها و خطرات رژیم جنایتکار صهیونیستی و اربابش آمریکای زورگو برخوردار است. امروز اگر برخی از سیاستمداران نابخرد و نادان و رسانه‌های دشمن، اذهان برخی از مردم را منحرف نکنند، دشمنان ملت ایران در موضع ضعف قرار دارند و جز پذیرش صلح عادلانه، پذیرش حقوق ملت ایران و پذیرش جمهوری اسلامی، به‌عنوان قدرتی منطقه‌ای، چاره‌ای ندارند.

د) نکته دیگری که در مقایسه شرایط دوران امام حسن و دوران خودمان باید به آن

توجه کنیم، چگونگی صلح امام حسن در آن دوران و شرایطی است که ما امروز با آن مواجه هستیم. صلح امام حسن، صلحی شرافتمندانه بود. معاویه، دستکم در ظاهر، با همه شروط پیشنهادی امام حسن موافقت کرد و پذیرفت که حقوق شیعیان را تمام و کمال ادا کند و پس از خودش، کسی را جانشین خود نکند و پس از مرگش، حکومت به امام حسن برسد، اما امروز می‌بینیم که آمریکای جنایتکار و اروپای منافق، به چیزی کمتر از نابودی حقوق ملت ایران در داشتن فناوری صلح‌آمیز هسته‌ای، برنامه دفاعی موشکی و بسیاری از فنون و دانش‌هایی که توسط دانشمندانمان به دست آمده، راضی نمی‌شوند. پذیرش خواسته‌های غربی‌ها، جز نابودی ملت و کشور ایران و از بین رفتن همه توانمندی‌های انسانی و مادی ما نتیجه‌ای نخواهد داشت.

امروز دوران صلح حسنی، نیست؛ امروز دوران حماسه حسینی است. یا با مقاومت، صلابت و استقامت، حقوق خودمان را تثبیت و دشمن را عقب می‌نشانیم و یا با افتخار و عزت به شهادت می‌رسیم. در حال حاضر هرگونه عقب‌نشینی در مقابل غرب، به سرکردگی آمریکا و شرارت اسرائیل، به معنای نابودی تمدن ایران است.

دخالت در امور فلسطین

ششم. برخی می‌گویند دخالت ایران در امور کشورهای دیگری مانند فلسطین، لبنان و سوریه باعث شده که اسرائیل به ما حمله کند. آیا این، سخن درستی است؟

الف) حمایت ایران از کشورهای لبنان، فلسطین و سوریه (در دوران بشار اسد)، مبتنی بر قواعد حقوقی بین‌المللی و از خاستگاه وظیفه انسانی و اسلامی بوده است. حضور نیروهای مستشاری و حمایت مادی و معنوی جمهوری اسلامی از هیچ ملت و دولتی، بدون درخواست و رضایت آنان نبوده و نیست. جمهوری اسلامی در همه این کشورها با دعوت و رضایت آنان و برای حمایت و دفاع از آنان در برابر ظلم و تجاوز اسرائیل و گروه‌های تکفیری حاضر شده است.

حمایت ایران از فلسطین و مردم لبنان، در واقع، حمایت از مظلوم در برابر ظالم و متجاوز بوده است. ما براساس وظیفه انسانی و اسلامی به حمایت مردمان مظلوم آن کشورها پرداخته‌ایم. عدم احساس مسئولیت در برابر رنج‌های مردم فلسطین و لبنان، یعنی



چشم برهم نهادن بر غصب، تجاوز، کشتار و جنایات رژیم جنایتکار اسرائیل. کدام وجدان انسانی و فطرت آزاده و کدام ایمان اسلامی به ما اجازه می‌دهد در برابر این ظلم‌ها و جنایت‌ها ساکت و ساکن باشیم؟!

ب) علاوه بر این حقیقت مهم، واقعیت دیگری وجود دارد و آن توسعه‌طلبی تجاوزکارانه رژیم صهیونیستی است. اگر محور مقاومت، به رهبری جمهوری اسلامی رژیم غاصب را در مرزهای سرزمین‌های اشغالی، محصور و زمین‌گیر نکرده بود، ملت ایران امروز باید در مرزهای خود با رژیم سفاک صهیونی مقابله می‌کرد.

امنیت ملی، بازیچه نیست. امروز آمریکایی‌ها با هدف تأمین امنیت ملی خود، به صورت نامشروع در منطقه ما حضور دارند و جنگ افروزی می‌کنند. رژیم صهیونیستی برای تأمین امنیت نامشروع خود به سوریه حمله می‌کند و بخش‌های قابل توجهی از آن را اشغال کرده و زیرساخت‌های نظامی و دفاعی آن را نابود می‌کند. در این اوضاع عجیب و پیچیده چگونه توقع داریم جمهوری اسلامی ایران برای تأمین امنیت ملی خود دست روی دست بگذارد و هیچ اقدامی نکند تا آنجا که مجبور شود با رژیم غاصب و سایر دشمنانش در مرزهای کشور روبه‌رو شود؟! تجربه ما در مقابله با گروه تروریستی داعش، که با حمایت و نقش مستقیم آمریکا و به منظور ایجاد خاورمیانه جدید، ایجاد شد، نشان داد که راهبرد امنیت‌سازی در فراتر از مرزها، راهبردی منطقی و اصولی است. تفاوت ما با آمریکا و رژیم صهیونیستی آن است که ما امنیت خود را در فراتر از مرزهایمان، به صورت مشروع دنبال می‌کنیم، ولی آنان امنیت خود را به صورت ظالمانه و جنایتکارانه دنبال می‌کنند. بهترین دلیل برای اثبات اینکه حضور ما در کشورهای دیگر به درخواست و با رضایت دولت‌های قانونی آن کشورها صورت می‌گیرد، آن است که وقتی دولت بشار اسد، از آمریکایی‌ها و کشورهای عربی فریب خورد و از جمهوری اسلامی درخواست کمکی نکرد، جمهوری اسلامی برای نجات سوریه از گروه تروریستی هیئت تحریرالشام اقدامی انجام نداد و دولت بشار با سرعت سرنگون شد. اکنون نیز که دولت غرب‌گرای لبنان، خواهان عدم اقدام جمهوری اسلامی در دفاع از لبنان است، جمهوری اسلامی تنها به حمایت معنوی و کمک‌های بشردوستانه از مردم لبنان، به‌ویژه شیعیان آن، اکتفا کرده است.

ج) این ادعا که ایران در امور کشورهای دیگر دخالت می‌کند، شبهه‌ای است که آمریکایی‌ها، اروپایی‌ها و اسرائیل ساخته و پرداخته‌اند تا هم ایران را در مجامع بین‌المللی محکوم کنند، هم مجوزی برای تحریم، فشار و جنگ علیه ایران دست و پا کنند و هم مردم منطقه را نسبت به ایران بدبین سازند و ایران‌هراسی را دامن بزنند. درحالی‌که اولاً این خود آمریکایی‌ها و اروپایی‌ها هستند که قرن‌ها است از طریق اشغال، کودتا و فشارهای گوناگون، در امور دیگر کشورها دخالت می‌کنند. ثانیاً تاکنون هیچ دولتی در منطقه ادعا نکرده است که جمهوری اسلامی در امور داخلی آن کشور دخالت می‌کند.

د) اصلاً برفرض که ایران در فلسطین و لبنان دخالت کند، این امر چه ربطی به اسرائیل و آمریکا دارد؟! اسرائیل با چه حقی به غزه و لبنان حمله می‌کند و مردم بی‌گناه را به خاک و خون می‌کشد؟! آیا اسرائیل در دخالت و تجاوز به غزه و لبنان محق است، اما ایران در حمایت و دفاع از حق مشروع مردم مظلوم آن کشورها محق نیست؟!

فهرست منابع

نهج البلاغه

۱. امام خمینی، صحیفه امام؛ مجموعه آثار امام خمینی (س)، ج ۲۰، تهران، مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی (س)، ۱۳۸۵.
۲. بیانات مقام معظم رهبری در دیدار مسئولان نظام؛ ۱۳۹۵/۳/۲۵
۳. بیانات مقام معظم رهبری در مراسم سالگرد ارتحال حضرت امام رحمة الله علیه، ۱۳۹۸/۳/۱۴.
۴. بیانات مقام معظم رهبری در مراسم سی‌امین سالگرد رحلت امام خمینی (ره)، ۱۳۹۸/۰۳/۱۴.
۵. بیل، جیمز، عقاب و شیر، تراژدی روابط ایران و آمریکا، ترجمه مهوش غلامی، تهران، کوبه، ۱۳۷۱.
۶. داودی، محسن، ستیز غرب با آنچه بنیادگرایی اسلامی می نامد، تهران، دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی، ۱۳۶۸.
۷. طباطبائی، سید محمد حسین، ترجمه تفسیر المیزان، ترجمه سید باقر موسوی، قم، جامعه مدرسین، ۱۳۷۴ ش.
۸. ناصر مکارم شیرازی، تفسیر فونه، تهران، دارالکتب الاسلامیه، ۱۳۷۴ ش.
۹. <https://sccr.ir/News/24576/1>



The Islamic Revolution as a Foundation for the Reappearance of Imam Mahdi (a): Capacities and Obstacles

Ali Mojtabazadeh*

Abstract

Belief in the advent of a savior and the ultimate realization of justice is a common tenet shared by the divine religions and a central point of hope for the future of humanity. The actualization of such a transformative event necessitates preparation and readiness. The Islamic Revolution emerged as a precursor to this awaited transformation, paving the way through the revival of spirituality and the promotion of human and Islamic values. Nevertheless, the existence of structural and practical challenges has led some to question the Revolution's role in facilitating the conditions for the Reappearance.

In this writing, using an analytical method, we have addressed this belief and by pointing to the capacities of the Islamic Revolution in preparing for this event: in creating global transformation, changing the course of history, reviving pure Islam, spreading inclination toward religion and spirituality, challenging modern culture and civilization, actualizing the sovereignty of pure Islam, raising awareness, awakening people, and institutionalizing value concepts, we have shown that the role of the Islamic Revolution in preparing for the reappearance of Imam Mahdi (a) cannot be denied, and this influence has taken place. At the same time, as efficiency and success in various economic, political, moral, and cultural fields increase and problems and weaknesses decrease, this preparation will be accelerated.

Keywords: Reappearance, Islamic Revolution, Preparation, Problems, Challenges.



*. PhD in Islamic Studies, specialization in Islamic Revolution, a.mojtabazadeh@chmail.ir.



An Examination of Why Imam Ali's Name Is Not Mentioned in the Quran

Hamid Karimi (Corresponding Author) *

Nima Kharazmi **

Mostafa Morshedsoluk ***

Abstract

One of the longstanding questions in Islamic history is why the names of the Imams, particularly Imam Ali (a), are not explicitly mentioned in the Quran, in a way that would prevent the greatest disagreement among the Prophet's community. This is while some non-essential issues, secondary matters, and recommended acts are mentioned in the book. The issue of Imamate and Caliphate is the most important controversial discussion in the Islamic community that determines the intellectual path and life of every Muslim.

This writing has addressed this topic using a descriptive-analytical method and library study. The analysis reveals that the names of the Imams are not explicitly mentioned in the Quran, but the issue of the Imamate, its importance, and the exclusive characteristics of Imam Ali (a) are mentioned in the book. Several plausible explanations are offered for the absence of explicit names: (a) the Quran often presents general principles, delegating specific elaborations to the Prophet (s). Some issues are not raised in the Quran and are explained only in the Sunnah; (b) explicit mention does not necessarily eliminate disagreement in multiple cases; (c) the absence serves as a test for the ummah's obedience to the Prophet (s); (d) explicitly naming individuals could have led to textual tampering.

Keywords: Ahl al-Bayt (a) and the Quran, Ali (a) in the Quran, Imamate in the Quran, Imams in the Quran, Imam Ali's name in the Quran.

*. Associate Professor, Iran University of Science and Technology, karymi@iust.ac.ir.

** . Master's student, Islamic Studies University, ni.kharazmi@gmail.com.

***. PhD in Theoretical Foundations of the Quran, soluk_mmk114@yahoo.com.

Proving the Superiority of Islamic Law Foundations over Modern Law

Mohammad Reza Qasemi*

Abstract

The skeptic believes that in addressing contemporary issues, the objective realities of society must be considered, and the revelatory nature of Islamic foundations is not sufficient. They claim that as human reason evolves, Islam must adopt a new form to avoid falling behind. According to this view, the only way to update Islamic thought is by complementing it with Western intellectual frameworks.

This article, using a descriptive-analytical method and library sources, responds to this claim based on two key approaches: First, the foundations of Islamic law are fundamentally different from those of modern law; second, the result of these two thoughts becomes clear in facing new issues.

Islamic legal principles are rooted in the divine legislative will, often referred to as revealed teachings, whereas modern legal systems are based on the will of society, with legislation emerging from social conventions and changing norms.

Given this fundamental difference, first, the authenticity and adequacy of Islamic law's responsiveness to new issues is not hidden from any knowledgeable observer, as legislation grounded in a will that perfectly upholds human interests holds greater validity.

Second, at the practical level, Islamic law provides a forward-looking model for achieving justice and societal progress because, unlike modern law, Islamic law puts forth definitive and unchanging rules, unaffected by the fluctuating tastes and customs of society.

Keywords: Islamic law, Modern law, Foundation, Contemporary issues.

*. Student of level 3 of Islamic Seminary in Qom, specialization in jurisprudence and the principles of jurisprudence, rezaghasemi944331380@gmail.com.

Examining the Incompatibility of ISIS's Beliefs and Actions with Quranic Teachings

Hamidullah Rafiei Zabuli*

Abstract

History testifies that multiple movements claiming to be authentic Islam have caused doctrinal and social crises in Islamic society. One of these movements is ISIS, which has attracted global attention as representing real Islam. This study, through critical analysis and the library method, examines the relationship between Islam and ISIS and emphasizes that ISIS represents a Salafi-Takfiri ideology entirely inconsistent with Quranic teachings.

Numerous scholars contend that terrorism, especially in the form of so-called Islamic terrorism, is a misnomer and should instead be viewed as a non-religious phenomenon. ISIS and similar groups have been formed due to an incorrect understanding of Islam or as political tools by foreign powers for specific purposes. This text emphasizes the importance of peace, humanity, and justice in Islam and states that Quranic teachings emphasize preserving human life and dignity.

It also analyzes Quranic verses about jihad and emphasizes that none of these verses give permission for killing the innocent or for inhumane behaviors. Finally, it concludes that the behaviors of terrorist groups not only do not represent Islam but are distant from its principles.

Keywords: ISIS, Islam, Quranic teachings, Terrorism, Jihad.

*. Level 4 Specialist in Islamic Theology, Imam Sadiq Institute, zabuli55@yahoo.com.

An Explanation of the Formation of the Clerical Institution Since the Early Islamic Era and Its Interaction with Governments

Amir Ali Hasanloo*

Abstract

One of the important religious institutions is the clerical establishment (ruhaniyyat). Some have claimed that the institution of the clergy is an institution in Iran that the Safavids created to justify and support their power and government, and to legitimize their rule against the Sunni Ottoman government. According to this view, the Safavid state established Shi'a religious authority primarily to justify and consolidate its rule.

This article has addressed this doubt through a descriptive-analytical method and library research by documented examining of historical and narrative sources and Quranic verses. The clergy and jurisprudence were completely formed based on the structure of religion and derived from the Quran and the tradition of the Prophet (s) and the views of jurists, and developed based on duty-centered obligations and its foundational role in religious propagation.

Based on the article's findings, not only was the clergy not dependent on powers and governments, but the clergy stood against powers and governments that had taken action in conflict with religion, fought against them, and did not hesitate to sacrifice their lives in this path.

Keywords: Religious authority, Clerical institution, Religious scholars, Governments, Safavids, Courtly, Theoretical support.

*. Seminary instructor and PhD from Tarbiat Modares University and Islamic Denominations, hasanloo1349@yahoo.com.

Proving Purgatorial Life Based on Quranic Evidence

Mohammad Kazem Esmaili*

Abstract

This study addresses contemporary critiques by Iranian Salafist thinkers, such as Borqe'i, against key Islamic theological concepts including *tawassul* (intercession), *istighāthah* (seeking aid), and *ziyārah* (grave visitation), which primarily stem from the denial of *barzakh* (purgatorial life). These objections, rearticulated with modern rhetoric and frameworks, risk misleading younger generations, especially when advanced under the guise of “Quranic teachings” by groups known as “Quranists.”

This writing, using a descriptive-analytical method and aimed at strengthening the beliefs of the community of believers, proves purgatorial life—which is the main issue of the article—by citing Quranic verses, including the purgatorial punishment of Pharaoh's clan, the bliss of martyrs in purgatory, the longing of the deceased to return to the world, the conversation of the believer of Āl Yāsīn, pharaoh and his people's entering punishment upon drowning, and greetings offered to prophets in the Quran. On the other hand, the article critically examines two of Borqe'i's Quranic arguments, namely, the verse suggesting the dead do not hear and the story of 'Uzayr.

Keywords: Purgatorial life, Intercession, Critique of Wahhabism, Iranian Salafism, Borqe'i.

*. PhD Candidate, International Foundation of Imamate, ka.esmaeli100@gmail.com.

Table of Content

A model of dialogue and interaction in responding to doubts in the current situation	
Professor Ahad Faramarz Qaramaleki	7
Proving Purgatorial Life Based on Quranic Evidence	
Mohammad Kazem Esmaili	17
An Explanation of the Formation of the Clerical Institution Since the Early Islamic Era and Its Interaction with Governments	
Amir Ali Hasanloo	39
Examining the Incompatibility of ISIS's Beliefs and Actions with Quranic Teachings	
Hamidullah Rafiei Zabuli	59
Proving the Superiority of Islamic Law Foundations over Modern Law	
Mohammad Reza Qasemi	79
An Examination of Why Imam Ali's Name Is Not Mentioned in the Quran	
Hamid Karimi / Nima Kharazmi	99
The Islamic Revolution as a Foundation for the Reappearance of Imam Mahdi (a): Capacities and Obstacles	
Ali Mojtabazadeh	123
Responses to Selected Legal Questions and Doubts	
Group of Religions	143

PASOKH
A Scientific-Specialized Quarterly Journal
for Answering Religious Doubts
Volume 10, Issue 38, Summer 2025

—♦♦♦—
Publisher: The Center for Studies & Responding to Religious Doubts
in the Islamic Seminaries (Hawza)
Director-in-Charge: Mohammad Baqir Pour Amini
Editor-in-Chief: Hamid Karimi
Executive Manager: Nima Kharazmi
Associate Editor: Mohammad Kazem Hosseini Kouhsari
Page Setup: Sajjad Naseri

—♦♦♦—
Editorial Board:
Mahmoud Amirian
Assistant Professor at Malayer University
Abul Hasan Baktash
*Director of Politics & Society Department at the Center for Studies &
Responding to Religious Doubts*
Amir Ali Hasanlu
*Director of History Department at the Center for Studies & Responding to
Religious Doubts*
Nasrollah Darwishi
*Director of education and research at the Center for Studies & Responding to
Religious Doubts*
Abdul Rahim Rezapour
*Director of Philosophy and Theology Department at the Center for Studies &
Responding to Religious Doubts*
Ezzoddin Rezanejad
Professor at Al-Mustafa International University
Hasan Reza Rezaei
Assistant Professor at Al-Mustafa International University
Ahmad Reza Famil Dardashti
*Director of Doubt Analysis Department at the Center for Studies & Responding
to Religious Doubts*
Hamid Karimi
Associate Professor at Iran University of Science & Technology
Hasan Mo'allemi
Associate Professor at Baqir al-'Ulum University

—♦♦♦—
Address: No. 7, Alley 8, 19 Dey, Qom, Iran.
Website: www.pasokhmag.ir
E-mail: ntpasokh@gmail.com

—♦♦♦—
Registration No. at the Ministry of Culture and Islamic Guidance: 76437
Fam Digital Publications

There is no objection to citing the contents of this quarterly on the condition of
acknowledging the sources.